

داستان قزاقی که شاه شد



مرداد ۱۳۹۷

**در مرداد ماه سال ۱۳۹۷ یک مستند تلویزیونی از سیمای آزادی
تلویزیون ملی ایران به اسم «مصدق و رضاخان - یک گواهی
تاریخی» پخش شد.**

**در آن مجموعه تلویزیونی به علل داخلی و پیامدهای روی کار
آمدن رضاخان پرداخته شد.**

**متنی که در دست دارید، متن یک مستند تلویزیونی دیگر است
به اسم «داستان قزاقی که شاه شد»، برنامه‌ای که در زمستان
۱۳۹۹ از سیمای آزادی پخش شد.**

**در این مجموعه تلویزیونی، به علل و عوامل خارجی و
بین‌المللی‌ای که یک قزاق را شاه کرد، تمرکز شده بود.
یادآوری می‌گردد محتوای مفصل مستند دوم، پیش‌تر در سایت
مجاهد منتشر شده بود.**

**این کتاب، متن مستند تلویزیونی «داستان قزاقی که شاه شد»
است.**

فهرست مطالب:

فصل اول.....نگاهی به ایران و جهان در آستانه کودتای ۱۲۹۹

مقدمه

جنگ بزرگ و پیامدهای بزرگ

اولین هسته‌های نیروهای آزادیبخش ایرانی

جنگ جهانی اول، پایان عصر «استعمار کهن» و آغاز «استعمار نو»

دیگر بازیگران صحنه ایران

فصل دوم..... انگلیسی‌ها مرا آوردند!

رضاخان چه ویژگی‌هایی داشت؟

رضاخان از زبان ژنرال آبرونساید

سوکندقاتل مشروطیت برای نگاه‌بانی از مشروطیت!

فصل سوم..... رضاخان و ستارخان

ستارخان فرمانده مجاهدان مشروطه، رضاخان قزاق مسلسل‌چی لشکر استبداد

رضاشاه (عمله استبداد و ارتجاع و استعمار) در جنگ با ستارخان سردار ملی ایران

جنگ نابرابر عین‌الدوله و رضاخان با ستارخان و مجاهدان تبریز

شکست نیروهای استبداد محمدعلی‌شاهی و مسلسل‌چی آنها (رضاخان) از ستارخان و مجاهدان تبریز

فصل چهارم.....رضاخان و کلنل محمدتقی خان پسیان

رضاخان قزاق، مزدور ارتش اشغالگر روس در جنگ با کلنل پسیان فرمانده ارتش ملی ایران

دفاع کلنل پسیان از ایران

طلوع دوباره کلنل در سپهر سیاسی ایران

شاه و قوام‌السلطنه و رضاخان قزاق در جنگ با کلنل

دشمنی شاه با جنازه کلنل

فصل پنجم..... رضاخان و میرزا کوچک خان جنگلی

میرزا کوچک خان سدی در برابر قزاق‌های اشغالگر تزاری و مزدورشان رضاخان

سازندگی‌های میرزا کوچک خان در غوغای جنگ آزادیبخش

ایرانی که میرزا کوچک خان می‌خواست

فصل ششم..... رضاخان و دیگر پیشگامان انقلاب مشروطه

سرکوب عشایر میهن‌پرست جنوب توسط رضاخان که از ایران در برابر نیروهای اشغالگر انگلیسی دفاع می‌کردند
زنان ترک و کرد و لر و ارمنی و جنوبی و تهرانی و ... برای مشروطیت می‌جنگیدند و رضاخان برای حفظ استبداد!
نابودی انجمن‌های مردم‌نهاد توسط رضاخان قزاق
مدرس به رضاخان: تو یک قزاق هستی برو بی کارت! تو را چه به دخالت در امور مملکت؟

داستان قزاقی که شاه شد

این نوشته، داستان قزاقی است که؛
با دستانی آغشته به خون پاکبازترین رهبران انقلاب مشروطه،
و به دست استعمار به شاهی گماشته شد.

فصل اول

نگاهی به ایران و جهان در آستانه کودتای ۱۲۹۹

فصل اول.....نگاهی به ایران و جهان در آستانه کودتای ۱۲۹۹

مقدمه

جنگ بزرگ و پیامدهای بزرگ

اولین هسته‌های نیروهای آزادیبخش ایرانی

جنگ جهانی اول، پایان عصر «استعمار کهن» و آغاز «استعمار نو»

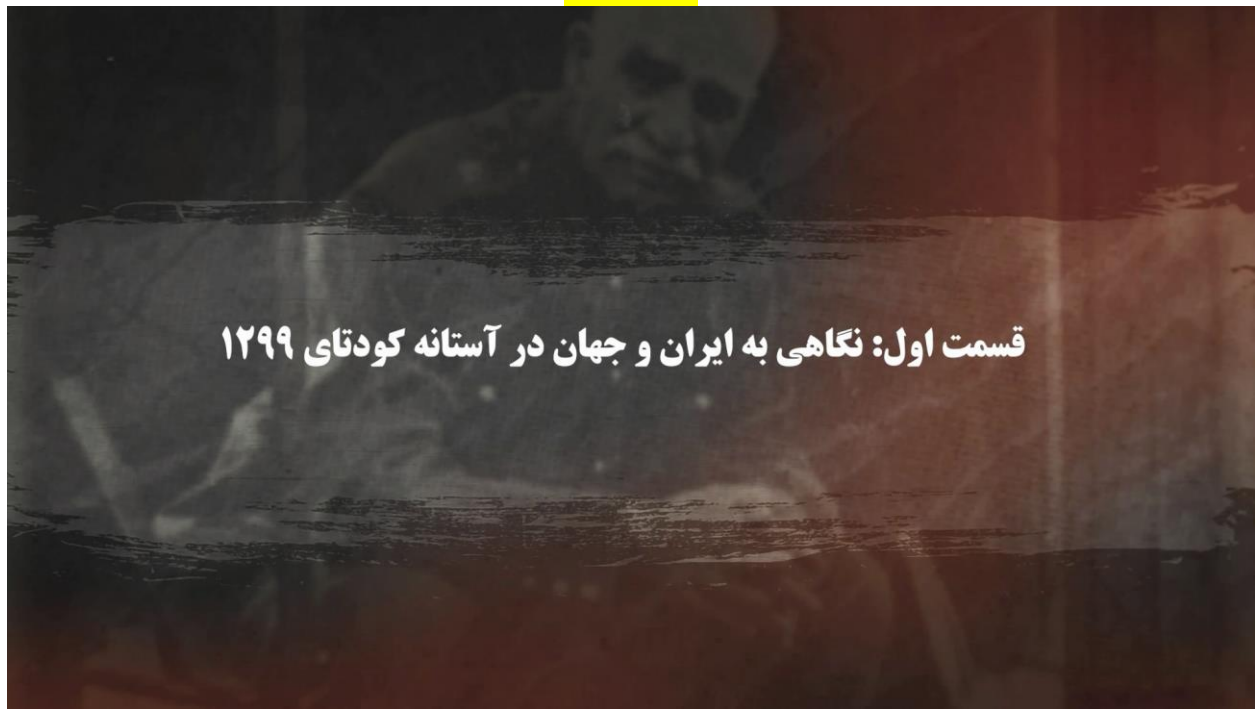
دیگر بازیگران صحنه ایران

مقدمه

انقلاب کبیر فرانسه مقدمه تحولی بزرگ در جهان شد؛ خروج قطعی از نظم کهن فئودالی. در ابعادی کوچک‌تر، همین نقش را انقلاب مشروطه ایران در آسیا داشت؛ چرا که به گواهی تاریخ، انقلاب مشروطیت ایران که در مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی (آگوست ۱۹۰۶) به پیروزی مقطعی رسید، پیشگام انقلاب‌های دنیای پسافئودالی در آسیا و خاورمیانه شد، به این ترتیب که سقوط فئودالیسم در چین ۶ سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۲ کلید خورد. انقلاب دموکراتیک روسیه در فوریه ۱۹۱۷ پیروز شد. و انقلاب ترکها و سقوط نظم کهن عثمانی در سال ۱۹۲۳ بوقوع پیوست. در باره ایران باید گفت: ایران در فاصله سال‌های ۱۲۶۹ تا ۱۳۰۰ خورشیدی به مدت تقریباً ۳۰ سال در کانون یک تحول بزرگ تاریخی و اجتماعی بود. تحولی که عمدتاً به دوران انقلاب مشروطه شناخته می‌شود. انقلابی که گرچه نهایتاً شکست خورد اما آن‌چنان تاثیری بر زندگی مردم و جامعه ایران گذاشت که مبدا تاریخ معاصر ایران شد. انقلابی که فراتر از ایران، بر تحولات اجتماعی دیگر ملل آسیا هم تاثیری جدی نهاد. این گزارش مستند، مرور بخشی از تاریخ ایران است که حقیقتاً و از جوانب مختلف مورد تحریف قرار گرفته است. این گزارش، نگاهی است به انقلاب مشروطه به سرداران انقلاب مشروطه و به قزاقی که قاتل بسیاری از سرداران آن انقلاب همچون میرزا کوچک خان و کلنل محمدتقی پسیان شد، یعنی رضاخان قزاق!

این گزارش هم‌چنین مروری است بر رخداد‌های تاریخ معاصر ایران تا روشن شود چگونه دست استعمار با همدستی خائنان و مرتجعان داخلی، به ظالمانه‌ترین شکل، مقاومتها و روشنگریهای فرزندان غیور و آزادیخواه ایران از مدرس و مصدق گرفته تا فرخی و عشقی را از سرراه برداشت. در این گزارش ناگزیر نگاهی سریع هم باید بشود به وضعیت جهان در آن سال‌ها یعنی در اوایل قرن بیستم و شرایطی که باعث شد یک قزاق، شاه شود! این گزارش، داستان قزاقی است که شاه شد!

فصل اول



خروج بر نظم کهن فئودالی در آسیا، ابتدا از ایران آغاز شد، سپس به دیگر کشورها سرایت کرد. آن دوره انقلابی با شورش پیروزمند مردم برضد قرارداد رژی و امتیاز تنباکو در زمان ناصرالدین شاه آغاز شده بود و پس از یک‌دوره افول، با مطالبات تاریخی مردم برای ایجاد عدالت‌خانه و کاستن از اختیارات مطلقه شاه دوباره اوج گرفت

مظفرالدین شاه ۱۰ سال از تن دادن به خواسته های عادلانه مردم ایران خودداری کرد و سرانجام در سال ۱۲۸۵ ناگزیر فرمان مشروطیت را امضا کرد و اندکی بعد درگذشت.

از سال ۱۲۸۵ تا سه سال بعد محمدعلی شاه با انقلاب مشروطه جنگید و شکست خورد و سرانجام در ۱۲۸۷ به دست مردم از ایران اخراج شد.

پس از او فرزندش احمدشاه ۱۷ سال بر تخت نشست و دست استعمار با استفاده از فساد و بی کفایتی حاکمیت و عوامل خیانتکار و خود فروخته داخلی، در پاییز ۱۳۰۴ یک قزاق کودتاچی به اسم رضاخان را در یک روند پرازنگ و جنایت جایگزین وی کرد،

در حالی که از سال ۱۲۹۹ عمدتاً همان رضاخان همه کاره مملکت محسوب می شد

در واقع مردم ایران در یک دوره تقریباً ۳۰ ساله، جنگیدند:

برای دادگستری مستقل و مدرن

برای عدالت اجتماعی،

برای پیشرفت اجتماعی

و مهم تر از همه برای حاکمیت مردمی.

مطالباتی که البته بدون محقق شدن، در دستور کار نسل بعدی مردم و انقلابیون ایرانی قرار گرفت.

طبعاً هر انقلابی فراز و فرودهای خاص خود را دارد:

اما اینکه چگونه انقلابی به آن عظمت نهایتاً به دیکتاتوری یک قزاق بی سرو پا ختم شد بحثی است که در این گزارش به برخی گوشه های برجسته اش اشاره خواهد شد.

برای اشراف بیشتر به موضوع لازم است کمی به عقب برگردیم و با دیدی وسیع تر به صحنه نگاه کنیم.

جنگ بزرگ و پیامدهای بزرگ

آنچه که در اواخر قرن ۱۹ و ابتدای قرن بیستم در تعادل قوای بین دولت های بزرگ بوجود آمد؛ از شکست روسیه از ژاپن گرفته تا ظهور دولت بلشویک ها در روسیه و از شکست نیروهای اروپایی در انهدام روسیه شوروی گرفته تا پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، تمامی این رخدادها باعث ایجاد یک تحول بسیار بزرگ جهانی در مناسبات بین المللی شدند.

- برای درک بهتر آن تحول بزرگ ضروری است برخی نکات مهم مرور شوند، از جمله اینکه؛
- انگلستان در شرایط طبیعی آن روزگار، نیمه جنوبی ایران را پیوسته تحت سیطره خود داشت.
- شریک استعماری انگلستان در تقسیم ایران، روسیه بود که معمولاً در بخش‌های شمالی ایران جولان می‌داد.
- با شکست روسیه از ژاپن در جنگ‌های سال ۱۸۹۵ و ۱۹۰۵ ایرانیان این قوت قلب را یافته بودند که می‌توان روسیه را هم شکست داد!
- در همان اوان بود که ایرانیان نیروهای آزادیبخش خود را در مناطق مختلف کشور تشکیل داده بودند، این نکته را ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران و ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان بخش اول هم ثبت کرده‌اند.
- با پایان یافتن جنگ جهانی اول، و ظهور یک قطب سیاسی متفاوت در جهان (یعنی شوروی) و شعارهایی که در باب برابری و همبستگی مطرح کرد، روش تقسیم جهان و شیوه استعمار مناطق نفوذ قدرت‌ها اساساً تغییر کرد و روش‌های کهنه استعماری (یعنی اشغال نظامی و مستعمره‌سازی آشکار) منسوخ شد و کشورهایی مانند انگلستان، فرانسه، اسپانیا، هلند، ایتالیا و شماری دیگر به جای اعزام ناوگان‌های عریض و طویل دریایی و نیروهای نظامی برای اشغال نظامی دیگر سرزمین‌ها، به روش‌های جدیدی متوسل شدند،
- قدرت‌های استعماری کاری که در ایران کردند شاید نمادین‌ترین نمونه از روش‌های جدید استعمار برای حفظ مستعمرات با تنش کمتر باشد، در شناخت بیشتر این روش جدید می‌توان به این ویژگی‌ها اشاره کرد؛
- هزینه کمتر،
- تضمین بازدهی بیشتر
- و بدون ضرورت دخالت نیروی نظامی،
- آن‌هم بویژه در کشوری که پیش‌تاز انقلاب‌های رهایی‌بخش منطقه بود و تجربه ۳۰ سال انقلاب مستمر را هم در تاریخ خود داشت.

اولین هسته‌های نیروهای آزادیبخش ایرانی

برای اینکه دید روشن‌تری نسبت به ایران آن روزگار بدست بیاوریم ضروری است نگاهی کنیم به یادداشت‌های دیپلمات‌های آن دوره که در ایران بودند.

سرکنسول انگلستان در اصفهان در گزارشی که ۱۵ مارس ۱۹۰۵ مخابره کرده، در باره تاثیر شکست روسیه از ژاپن بر ایرانیان نوشته است:

«در تهران، اصفهان، شیراز و یزد کمیته‌های کوچک چهارپنج نفری تشکیل داده‌اند و هر کس یکصد و پنجاه تومان تا دویست تومان پول گذاشته و نفراتی را به نواحی مختلف فرستاده و به مردم تعلیم داده‌اند که هرگاه مظفرالدین شاه در تابستان آینده به سفر فرنگستان برود، در سراسر مملکت، غوغایی برپا دارند» (فریدون آدمیت. فکر دموکراسی اجتماعی).

از میان تمامی آن نیروها و گروه‌های تازه تاسیس، بعداً گردان‌های رزمنده انقلاب مشروطیت به وجود آمد.

دستکم در اصفهان و گیلان و مازندران و آذربایجان و در ابعادی کوچک‌تر در کرمانشاه و همینطور در جنوب کشور، مردم در دستجات متعددی متشکل شدند.

تشکل‌هایی که در گام بعدی مسلح شده و به دفاع از انقلاب برخاستند.

تمامی این رخدادها در همان سال‌های ۱۹۰۵ میلادی و شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به وقوع پیوستند. در همین دوره است که ستارخان و علی موسیو به‌عنوان بزرگ‌ترین رهبران انقلاب مشروطه، جای خود را بحق در تاریخ ایران و منطقه باز کردند.

باید یادآوری کرد که به علت وجود همان نسل از رهبران و نیروهای انقلابی بود که هنگامی که ۱۰ - ۱۲ سال بعد در جریان انقلاب اکتبر، روسیه تزاری فروپاشید، چند واقعه موازی هم اتفاق افتاد که تاثیر تعیین کننده در سرنوشت انقلاب ایران داشت.

نگاهی به برخی وقایع موثر در انقلاب مشروطه

پیش از هرچیز ضروری است یادآوری گردد توده‌های مردم ایران با آمادگی‌هایی که از قبل داشتند و با نیروهای آزادی‌بخشی که بسیار قبل از انقلاب روسیه تشکیل داده بودند، به شکلی نوین وارد عرصه سیاسی مملکت شدند.

- حکومت جدید روسیه با لغو تمامی امتیازهای استعماری دوره تزار، بدعت جدیدی در سیاست بنا نهاد که برغم تمامی واگشت‌های بعدی خود، یک دوره تاریخی در روابط بین‌المللی (یعنی استعمار کلاسیک) را به پایان رساند و عصر جدیدی در تاریخ مناسبات بین‌المللی گشود.
 - انگلستان که در گام اول و در خلاء ناشی از غیبت روسیه، تمام ایران را به زیر سلطه خود کشیده و حتی نیروی قزاق را که یک نیروی اساسا روسی بود، تحت سرپرستی خود گرفته بود، هنگامی که زیر فشار تعادل قوای سیاسی جدید و فشار انقلابیون ایران و افکار عمومی اروپا، ناگزیر از ترک ایران شد، تلاش کرد کنترل‌های استعماری خود بر ایران را به شکل دیگری ادامه دهد: آن شکل جدیدی که استعمار در آن مقطع تاریخی در پیش گرفت، گماشتن یک حاکم دست‌نشانده (به جای اشغال مستقیم) در کشورهای تحت سلطه‌اش بود.
- و فقط به عنوان یک یادآوری باید تاکید کرد که آن دوره، بخشی از مراحل رشد سرمایه‌داری و آغاز اوج‌گیری «صدور سرمایه» بود، مرحله‌ای که قدرت‌های غربی با ولع تمام و جدیتی حقیقتاً مرگبار و خونین به دنبال تقسیم جهان و تقسیم منابع و بازارهای کشورهای دیگر بین خود بودند.
- باید تاکید کرد که آن مرحله تفاوت‌های بنیادی و کیفی با اشکال کهن اشغال استعماری داشت، از جمله بازسازی جوامع تحت سلطه به عنوان بازارهایی مناسب برای کشور متروپل به جای اشغال نظامی و تخریب و کشتار و غارت علنی.

آن قدرت‌ها متوجه شدند که به جای استفاده از قشون و قشون‌کشی و دخالت مستقیم با تلفات سنگین مالی و انسانی، سرکوب ملت‌ها را از طریق یک دیکتاتور دست‌نشانده خودی خیلی بهتر و ارزانتر می‌توان انجام داد.

به همین علت انگلستان برای حفظ ایران در مدار مستعمراتش، یک حاکم دست‌نشانده در ایران روی کار آورد: رضاخان! همان کسی بود که استعمار می‌خواست.

در حقیقت رضا خان که آن هنگام هنوز شاه نشده بود، حلقه واسط استعمار کهنه و استعمار نو بود، حاکمی که با یک سلسله کودتا به قدرت رسانده شد و البته با همان دستی که بالا رفته بود، به محض خلف‌وعده، با همان دست نیز به راحتی و با یک تلگراف دو خطی پایین کشیده شد و عزل گردید!

جنگ جهانی اول، پایان عصر «استعمار کهن» و آغاز «استعمار نو»

پایان جنگ جهانی اول، فقط پایان عمر تاریخی فتودالیسم نبود، همانطور که فقط تاریخ تولد اولین دولت سوسیالیستی جهان هم نبود! آن مقطع تاریخی؛ نقطه تحولی؛

هم در روش‌های استعماری،

و هم در روش‌های مبارزاتی ملل عقب‌نگه‌داشته شده به شمار می‌رفت.

در آن مقطع تاریخی، با وجود گردان‌های متعدد استقلال‌طلب و گاه انقلابی در گوشه و کنار ایران، می‌توان نتیجه گرفت دیگر عملاً امکان ادامه استعمار ایران به شکل سابق و با اشغال مستقیم مقدور نبود.

از این رو ژنرال ادموند آبرونساید فرمانده نیروی شمال ایران (معروف به نورپرفورس¹) تحت

هدایت مستقیم وینستون چرچیل (وزیر جنگ وقت بریتانیا) طرح و برنامه لازم برای تضمین سلطه انگلستان بر ایران در وضعیت جدید را اجرایی کرد.

شاهکار ژنرال آبرونساید این بود که در مدتی کمتر از پنج ماه، مناسب‌ترین عنصر ایرانی برای اجرای طرح استعماری بریتانیا را به سرعت پیدا کرد:

و او کسی نبود جز رضاخان قزاق!

آبرون‌ساید در خاطراتش نوشته است: «شخصاً عقیده دارم یک دیکتاتوری نظامی گرفتاری‌های ما را در ایران برطرف خواهد کرد و ما را قادر خواهد ساخت بی‌هیچ دردسری این کشور را ترک گوئیم». خیلی طول نکشید تا روشن شود منظور آبرون‌ساید از آن دیکتاتور نظامی، همان قزاق معروف داستان یعنی رضاخان است!²

به گفته مصدق، رضاشاه هرگز این واقعیت را پنهان نکرد، او خودش در جمعی گفته بود:

«آبرون‌ساید مرا آورده است!»³

اکنون می‌توان دیگر بازیگران این داستان را هم شناخت

¹NORPERFORCE

² خاطرات سری آبرون‌ساید - به نقل از: سید ضیاءالدین طباطبایی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۱۹

³ سیاست موازنه منفی، جلد اول صفحه ۳۴

دیگر بازیگران صحنه ایران

دیگر بازیگران این داستان،

از «اردشیر جی ریپورتر» مخبر ایتلیجنت سرویس گرفته تا ژنرال آبرونساید و چرچیل و از رضاخان گرفته تا سیدضیاء همگی همانانی هستند که در اسناد و مدارک موجود پیوسته اسم و مشخصاتشان آمده و شرح چگونگی خدماتشان به استعمار انگلیس توضیح داده شده است. به گفته «سردنيس رایت» (که از اواخر دهه ۳۰ خورشیدی به بعد یعنی دوره مصدق، مامور سیاسی انگلستان در ایران بوده)، «اردشیر جی ریپورتر» اولین کسی بود که رضاخان را به ژنرال آبرونساید معرفی کرد.⁴

محمد تقی بهار یا همان ملک الشعراى بهار در کتاب معروفش (تاریخ احزاب سیاسی ایران) بخش تقریباً مفصلی را به اسناد مربوط به روابط اولیه رضاخان وقتی که یک افسر میان‌رتبه قزاق بود با انگلیسی‌ها که به تازگی کنترل نیروی قزاق را به دست گرفته بود اختصاص داده که اطلاع از آن اسناد برای درک درست تاریخ معاصر ایران ضروری است.

ملک الشعراى بهار در کتابش (تاریخ احزاب سیاسی ایران) از قول تلگرافچی اردوی قزاق مقیم منجیل نوشته است «استاروزلسکی⁵» فرمانده نیروی قزاق و فرمانده مستقیم رضاخان ضمن شکایت از دسیسه‌های انگلیسی‌ها برضد خودش، با اشاره به رضاخان لب به شکوه گشوده و گفته: «این صاحب منصب (یعنی رضاخان) بعد از صرف شام که اردو استراحت می‌کنند، سوار شده به اردوی انگلیسی‌ها می‌رود و تا سحر و تا پاسی از شب آنجا می‌ماند». عین همین مطالب را در کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت صفحات ۴۲۰ به بعد هم می‌توان یافت.⁶

⁴ رضاشاه از تولد تا سلطنت ص 264

⁵ STAROZELSKY

⁶ کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت ص ۴۲۰ و ۴۲۱

رضاخان هر شب با آیرن سایید ملاقات می‌کند

گرچه دیگر تا ۱۲ فوریه آیرن سایید مطلبی در مورد رضاخان یادداشت نکرده است، ولی ملک الشعرا بهار از قول تلگرافچی اردوی مقیم قزوین می‌نویسد:

فصل سیام □ ۴۲۱

«بنا به روایت تلگرافچی اردوی قزاق مقیم منجیل سردار استاروسلسکی روسی به مشارالیه در ضمن شکوه از دسایس انگلیسی‌ها بر ضد خودش گفته است که: هر شب این صاحب منصب بعد از صرف شام که اردو استراحت می‌کنند سوار شده به اردوی انگلیسی‌ها می‌رود و تا سحر تا پاسی از شب آنجا می‌ماند...»^۴

آن نشست‌های شبانه‌ای که تلگرافچی اردوی قزاق منجیل و «استاروزلسکی» گفته، همان رفت و آمدهایی بود که در واقع انگلیسی‌ها رضاخان را احضار کرده و او را توجیه می‌کردند تا بتواند کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را انجام دهد.

جالب توجه است که ملک الشعرا در همان کتاب تاریخ احزاب سیاسی^۷ نوشته است: چون به علت دوستی و رابطه‌ای که با سیدضیاء داشته، متوجه شده که در همان ایام سیدضیا هم به قزوین رفت و آمد می‌کند.

علت آن رفت و آمدها بعدا در گزارش‌های آیرونساید ذکر شده که برای هماهنگی با کودتاچی‌ها بوده و در واقع آیرونساید و سفیر انگلیس در تهران سیدضیا را روانه قزوین کرده بودند تا در نشست‌های طراحی کودتا شرکت کند.

^۷ تاریخ احزاب سیاسی (محمدتقی بهار) ص ۶۶

پس خواننده عزیز ملاحظه کرد که فکر تغییر وضع در هر سری دور میزده است و از شاه تاشزاده و از عالم تا عالمی همه دریافته بودند که باین وضع شریب‌الیهود و اصول ریاکاری و پویشاندن لیاث ملی بر اغراض فرمایش شخصی نیتوان کار کرد و همه در صدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آنها میتوان بسر منزل مقصود رسید، منتهی رفیق ما که زودتر از همه کامیاب شد بدین بیت: **لسان الغیب، رطب- اللسان بود که میفرماید:**

من بسر منزل عتقا نه بخود بر دم راه طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم!

۱۸ - کودتای سوم حوت علم شد

آقا سیدضیاءالدین يك خبر بزوين رفت و باز گشت.

من حسن کردم که مشارالیه اینروزها زیاد تر از ایام عادی در جلش و کار است. لذا روزی که پس فردا قوای قزاق وارد تهران شد یعنی اول حوت ۱۲۹۹ باری بطور صریح و قطعی گفتم که اگر نقشه و فکری دارید که مربوط باوصاح باشد، من با شما مواظبت خواهم کرد...

بقرین گفته شد که بانصد نظر قزاق حرکت کند، و این امر در نتیجه اشاره و فرمان شاه بود. بند شدتند که دوهزار نفر حرکت کرده است، معلوم شد دوهزار نفر هم بدستور دولت بوده است یا بدستور کسانی که نقشه کودتا را قیلا کشیده بودند از قبیل صاحب منصبان انگلیسی مانند جنرال آیرناید و کلنل اسمالین و غیره و یا بدستور شاه، و چنانکه خواهیم دید این عده از یکی امام که بطرف کرج حرکت کردند شاه شنید و متوحش گردید، و سردار همایون امر کرد که تلگراف کنید این عده بقرین بازگردد. ولی عده بقرین باز نگشت و بسر کردگی، رضاخان میر بیچ، بهران آمد و تصمیم گرفتند که اگر سوال شد بکیا میآیند بگویند برای رفتن بخانها و دیدن زن

۶۶

و بیجه میرویم و اگر لازم شد باز بنفرت بر میگردیم و علاوه بگویند مدن اسماحواجب بما نداده اند و مواجب میخواهیم...

پاروسای، ژاندارم، قیلا صحبت کرده بودند که هنگام ورود قوی بیابخت دست در نیاورند و با ترافها برادر وار رفتار کنند. احد شیریورمیگوید که این عمل را هم شاه کرد و او بود که دستور داد ژاندارم ویریگاد مرکزی در قبال قزاق دست در نیاورند. اما من اینمعی را باور نمیکنم و حق آنست که شاه از حرکت دو هزار قزاق بهران ترسید و امر کرد بازگردند و آنها اطاعت نکردند و شاه در برابر عمل واقع شده قرار گرفت.

قزاق که در قزوین لیاث در بر نداشت با لیاث نو و کشتن و ساز و برگ حساب حرکت کرد، بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد. در یکی از منازل صاحب منصبان قزاق نظها کردند، و از خدمات خود سخن گفتند و بهر ایتان حله کردند و باز دیگر سردار تازو خود را که در همان روزها سرتیب سوم شده بود سردست بلند نمودند و خود را خدمتگوار شاه شمردند و سیدضیاءالدین هم در آن جلسه حاضر بود.

راپورت بهران رسید که قزاقها میآیند!

رئیس دولت، قاسم خان سردار همایون رئیس بریگاد قزاقرا فرستاد که از قزاق پرسد کیجا میآیند. مشارالیه رفت و چنانکه خواهیم دیدنوهین شده بازگشت و استمفادادا دولت ششصد نفر ژاندارم که حاضر مرکز بوده برای ممانعت قزاق بخارج شهر و حدود باغشاء گسیل داشت سپس سرباز بریگاد مرکزی را برای نگاهداری خندق و همراهی با ژاندارم مأمور ساخت و اول شب یاسیانهای شیرینی نیز اسلحه دادند که در مرکز و کلانفرها مواظب باشند.

ژاندارم مقارن غروب از شهر خارج و در باغشاء و یوسف آباد که مقر آنها بود مستعد شدند ولی آنها تنگک و نشنگک داده شده بود. رؤسای سویی با کودتا همراه بودند، ورنه ژاندارم بدون شک بانک بهر میتراست. قوای خسته قزاق را در ساعت متفرق کند، خاصه که بریگاد مرکزی نیز پشتیبان آنان قرار میگرفت.

دنیس رایت مامور سیاسی برجسته انگلستان در ایران در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی بخشی از پشت صحنه آن دیدارهای پنهانی و شبانه را با استناد به اسناد وزارت خارجه کشورش این گونه ثبت کرده و نوشته است:

«آیرون سایید مجددا در سی و یکم ماه ژانویه همراه «هنری اسمیت» با رضاخان ملاقات نمود. او در مورد این ملاقات و مذاکرات انجام شده، چیزی یادداشت نکرد و فقط در عبارت کوتاهی نوشت: «رضاخان آرزو می کند مصدر کاری شود و از این که در حال حاضر کاره ای نیست، سخت اظهار دلتنگی می کند».

دنیس رایت سپس می نویسد: «بعد از دست به سر کردن سردار همایون (سرکرده ایرانی نیروی قزاق مستقر در قزوین) آیرون سایید رضاخان را در منصب مساعد و فرماندهی گماشت».^۸

این همان دورانی است که انگلیسی ها با کمک رضاخان و چند قزاق دیگر، فرمانده بلشویک نیروی قزاق را هم برکنار کرده و با گماشتن استاروزلسکی (یک روس سفید)، خود زمام نیروی قزاق را به دست گرفته بودند.

^۸ کتاب انگلیسی ها میان ایرانیان. سردنیس رایت. ص ۳۶۳

دنیس رایت سپس می‌نویسد:

آیرون سایید مجدداً در سی و یکم ماه ژانویه همراه هنری اسمیت با رضاخان ملاقات نمود. او در مورد این ملاقات و مذاکرات انجام شده چیزی یادداشت نکرد و فقط در عبارت کوتاهی نوشت: «رضاخان آرزو می‌کند مصدرکاری شود و از این که در حال حاضر کارهای نیست سخت اظهار دلنگی می‌کند»^۴

در حقیقت آزدگی رضاخان این بود که چرا او را رها نمی‌کنند تا برود و برنامه خود را اجرا کند.

رضاخان هر شب با آیرون سایید ملاقات می‌کند

گرچه دیگر تا ۱۲ فوریه آیرون سایید مغربی در مورد رضاخان یادداشت نکرده است، ولی ملک الشعراء بهار از قول تلگرافچی اردوی مقیم قزوین می‌نویسد:

فصل سیام □ ۴۲۱

«بنا به روایت تلگرافچی اردوی قزاق مقیم منجیل سردار استاروسلسکی روسی به مشارالیه در ضمن شکوه از دسایس انگلیسی‌ها بر ضد خودش گفته است که: هر شب این صاحب منصب بعد از صرف شام که اردو استراحت می‌کنند سوار شده به اردوی انگلیسی‌ها می‌رود و تا سحر تا پاسی از شب آنجا می‌ماند...»^۴

در فاصله بین ۳۱ ژانویه تا ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ نقشه کامل کودتا تهیه و به توافق طرفین می‌رسد.

سر دنیس رایت می‌نویسد:

بعد از دست به سرکردن سردار همایون، آیرون سایید رضاخان را در منصب مساعد و فرماندهی گماشت. با ذوب شدن برف‌های سنگین، موقع خروج نیروهای نور پر فورس فرا رسیده بود. آیرون سایید با در نظر گرفتن اوضاع درهم و برهم ایران به آینده قزاق فکر می‌کرد که احتمال داشت در مقابل افسران خود طغیان کرده و به تهران هجوم ببرد، در آنجا انقلابی برپا کنند. بنابراین انتصاب رضاخان به فرماندهی قزاق‌ها، در حالی که هنوز قوای انگلیسی مصدر کارها بودند اقدامی مناسب از نظر آیرون سایید بود.^۵

آخرین ملاقات آیرون سایید و رضاخان

آخرین ملاقات میان این دو فرمانده در ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ (ده روز پیش از کودتای سوم اسفند) در گراند هتل قزوین صورت گرفت. آیرون سایید جریان مذاکرات خود را یادداشت کرده است:

به طور منظم از بریگاد قزوین در آقابابا بازدید می‌کردم. مسئولیت تعیین تاریخی که آنها می‌بایست از حیطه کنترل ما خارج شوند به عهده من واگذار شده بود و من در نظر داشتم که این کار را حدود یک‌ماه پیش از شروع عقب‌نشینی به سوی بغداد انجام دهم. از این رو، من دو مسئله را با رضاخان در میان گذاشتم. به او گفتم که چه موقعی او را از حیطه کنترل خود خارج خواهم کرد و همچنین از او خواستم قول بدهد که در طی عقب‌نشینی ما، به هیچ اقدام خصمانه‌ای علیه ما دست نزند. به او اخطار کردم که اگر دست به چنین عملی بزند، من کار عقب‌نشینی را متوقف می‌کنم و بیرحمانه به سوی او بورش می‌برم و در چنین صورتی وضع کشور او از همیشه بدتر خواهد شد. البته

لازم به یادآوری است که انگلستان در آن تاریخ دو نیروی نظامی در ایران داشت؛

یکی پلیس جنوب در مناطق جنوبی کشور معروف به اس پی آر (S P R)

یکی دیگر هم نیروی شمال ایران موسوم به (نور پر فورس NORPERFORCE) اولی دست‌اندر کار سرکوب نیروهای مردمی در جنوب بود دومی مشغول سرکوب نیروهای انقلابی در شمال بود.

آیرون سایید یعنی فرمانده نیروی شمال یا همان «نور پر فورس» که کارش در جنوب روسیه برای حمایت از تزار و نیروهای روسیه سفید در برابر بلشویک‌ها شکست خورده بود، پیش از عقب‌نشینی به بغداد تلاش می‌کرد مساله ایران را یکسره کند و سرانجام هم این کار را کرد.

ژنرال آیرونساید در خاطراتش در باره آخرین ملاقاتش با آن قزاق ایرانی در «گراندهتل» قزوین آن‌هم در ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ یعنی درست ده روز پیش از کودتای سوم اسفند نوشته بود:

«به‌طور منظم از بریگاد قزوین در «آق‌بابا» بازدید می‌کردم... من در نظر داشتم کار را یک‌ماه پیش از شروع عقب‌نشینی به سوی بغداد (منظورش عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی است) انجام دهم. از این رو من دو مساله را با رضاخان در میان گذاشتم. به او گفتم که چه موقعی او را از حیظه کنترل خود خارج خواهم کرد (منظورش این است که چه هنگام افسار قزاق کودتاچی را خواهد گشود) و هم چنین به او اخطار کردم که دست به هر اقدام خصمانه‌ای بزند، من کار عقب‌نشینی را متوقف کرده و بی‌رحمانه به سوی او یورش می‌برم... او از سیاستمدارانی که کنترل مجلس را در دست گرفته‌اند بیزار است... از نظر من... او بی‌تردید مردی بود که فوق‌العاده با ارزش به شمار می‌آمد»

آخرین ملاقات آیرن سایید و رضاخان

آخرین ملاقات میان این دو فرمانده در ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ (ده روز پیش از کودتای سوم اسفند) در گراند هتل قزوین صورت گرفت. آیرن سایید جریان مذاکرات خود را یادداشت کرده است:

به طور منظم از بریگاد قزوین در آقابابا بازدید می‌کردم. مسئولیت تعیین تاریخی که آنها می‌بایست از حیطه کنترل ما خارج شوند به عهده من واگذار شده بود و من در نظر داشتم که این کار را حدود یک‌ماه پیش از شروع عقب‌نشینی به سوی بغداد انجام دهم. از این رو، من دو مسئله را با رضاخان در میان گذاشتم. به او گفتم که چه موقعی او را از حیطه کنترل خود خارج خواهم کرد و همچنین از او خواستم قول بدهد که در طی عقب‌نشینی ما، به هیچ اقدام خصمانه‌ای علیه ما دست نزنند. به او اخطار کردم که اگر دست به چنین عملی بزند، من کار عقب‌نشینی را متوقف می‌کنم و بیرحمانه به سوی او بورش می‌برم و در چنین صورتی وضع کشور او از همیشه بدتر خواهد شد. البته من نمی‌خواستم این کار را بکنم. از این رو، از او خواستم به خاطر داشته باشد که ما

۴۲۲ □ رضاشاه از تولد تا سلطنت

بریگاد قزاق را به این منظور احیاء نکردیم که به هنگام عزیمت خود آن را از بین ببریم. همچنین از او خواستم که نه خود دست به اقدام خشنی برای سرنگون کردن شاه بزند و نه اجازه چنین اقدامی را به دیگران بدهد. در هر دو مورد او قاطعانه به من قول داد که طبق خواسته من رفتار کند. او بسیار رک و راست با من حرف زد و گفت که از سیاستمدارانی که به خاطر نفع شخصی خود کنترل مجلس را در دست گرفته‌اند، بیزار است. او یک سرباز بود و در خانواده یک سرباز پرورش یافته بود. از این رو از سخنان بی‌پایان و بی‌نتیجه سیاستمداران تنفر داشت. از نظر من، او مردی قوی بود که سر تنرسی داشت و قلباً خیرخواه کشور خود بود. ایران برای روزگار سختی که پیش رو داشت، به یک رهبر نیازمند بود و او بی‌تردید مردی بود که فوق‌العاده با ارزش به شمار می‌آمد.

آیرون سایید روز ۱۵ فوریه به تهران رفت تا ضمن گزارش وضعیت به سفیر انگلستان در ایران، با احمدشاه هم ملاقات کند.

اما «نورمن» سفیر انگلستان در تهران، به آیرون سایید تفهیم کرد که یک نفر دیگر هم لازم است در کنار رضاخان باشد که امور را مدیریت کند چون رضا، قزاق بی‌سوادی است که بویژه در ابتدای کار برای اداره امور دولت و کارهای سیاسی دست و پا گیر است. سیدضیا ظاهرا از اینجا وارد صحنه شده و راهی قزوین می‌شود تا با قزاق‌ها هماهنگ شود.

نورمن وحشت کرد

آیرن سایید روز ۱۵ فوریه به تهران رفت تا وزیرمختار انگلیس را در جریان مذاکرات خود با رضاخان بگذارد و سفارش‌های لازم را بکند. نورمن از شنیدن خبر انتخاب رضاخان به فرماندهی نظامی کودتا وحشت کرد. آیرن سایید می‌نویسد:

... در وضع کنونی ایران، کودتا از هر درمان دیگری بهتر است. آزادی عمل نورمن بیچاره را از او گرفته‌ام. وقتی که تفصیل قول و قرار خود را با رضاخان برایش نقل کردم، بی‌نهایت وحشت‌زده شد و گفت که این مرد با ورود به تهران شاه را حتماً از تخت سلطنت پایین خواهد کشید. گفتم این طور نیست و من به حرف رضا اعتقاد دارم. بالاخره دیر یا زود می‌بایست تکلیف فزاینده‌ها را معلوم کنیم. برای همیشه که نمی‌شد آنها را در قزوین نگاه داشت.^۶

در این ملاقات آیرن سایید وقتی که استدلال‌ات نورمن را شنید قبول کرد که رضاخان تنها رهبر این کار نباشد بلکه یک رهبر سیاسی هم به عنوان نخست‌وزیری در این کار همراه او باشد. و گفت چون او باید فوراً به بغداد برود و دیگر مراجعت نخواهد کرد انتخاب رهبر سیاسی را نورمن به عهده بگیرد.

فصل سیام □ ۲۲۳

رضاخان رهبر قطعی نظامی کودتا

در مورد انتخاب فرمانده کل قوای قزاق که به نظر آیرن سایید باید به تهران حمله کند و شهر را تصرف نماید چندین نفر مورد مطالعه قرار گرفته بودند؛ از جمله غلامرضاخان میرنچ و امیر موثق (سپهبد نخجوان بعدی).

آیرن سایید بزودی فهمید که رضاخان در میان آن افراد از همه وطن‌پرست‌تر و جنگجو تر و مصمم‌تر است. مشکل رضاخان فقط کم‌سواد بودن او بود که ممکن بود برای اداره امور دولت و کارهای سیاسی - خصوصاً در ابتدای کار - دست و پاگیر باشد. منظور از کم‌سواد بودن، نداشتن تحصیلات رسمی و عدم آشنایی به زبان خارجی و آداب معاشرت‌های سیاسی و غیره است، و الا رضاخان می‌توانست بنویسد و بخواند. اگر چه در نوشتن اغلاط املائی داشت ولی خط او پخته بود و معلوم بود که در خط نویسی بسیار زحمت کشیده و تمرین زیاد کرده است.

آیرن سایید بر اساس تجربه سالیان درازی که در کارهای اینتلیجنس سرویس داشت همیشه یک برنامه پشتیبانی هم تهیه می‌کرد که اگر در موقع اجرای طرح اتفاقی برای مجری طرح افتاد نفر دومی باشد که برنامه را اجرا کند. بدین جهت، ماژور (= یاور) بصیر دیوان (سپهبد فضل‌الله زاهدی) را که به عنوان حاکم نظامی، یا به قول آن روزی‌ها: کوماندان آن ویل، انتخاب کرده به قزوین آورد. ماژور بصیر دیوان هم خود را برای کودتا آماده می‌کرد و حتی یک کاپینه ۹ نفری را تدارک دید که شب‌ها در منزل میرزا علی اکبرخان ستوده در قزوین جلساتی داشتند و جزئیات برنامه کودتا را بررسی می‌نمودند تا موقعی که زمان

و به این ترتیب عملیات اجرایی کودتا آغاز شد، کودتایی که به سه دهه انقلاب برای آزادی پایان داد.

فصل دوم.....انگلیسی‌ها مرا آوردند!

مرور فصل قبل در یک نگاه
رضاخان چه ویژگی‌هایی داشت؟
رضاخان از زبان ژنرال آبرونساید

مرور فصل قبل در یک نگاه

مهم‌ترین رخداد آغاز قرن بیستم در ایران، شکل گرفتن نیروهای آزادیبخش در نقاط مختلف ایران بویژه تبریز، گیلان، اصفهان، مشهد، قزوین، کرمانشاه و جنوب بود.

قرن بیستم هم‌چنین آغاز دوره جدیدی در حیات اقتصادی و سیاسی قدرت‌های اروپایی و ورود نهایی آنها به مرحله صدور سرمایه بود، فصلی که مناسبات جدیدی در روابط آنها با کشورهای دیگر ایجاد کرد.

همراه با ورود کشورهای پیشرفته به مرحله صدور سرمایه، جنگ اول جهانی هم در همان اوایل قرن بیستم پیامدهای بین‌المللی دیگری هم داشت از جمله؛ ملغی شدن روش‌های «استعمار کهن»، و آغاز دوره جدیدی موسوم به «استعمار نو».

«استعمار نو»، بدون لشگرکشی و تنها با گماشتن یک حاکم بومی همراه با بندهای آشکار و نهان اقتصادی، فصل جدیدی در به‌زنجیر کشیدن ملل عقب‌نگه‌داشته شده گشود.

به این ترتیب در اوایل قرن بیستم، ایران «نیم‌مستعمره - نیم‌فئودال»، به یک ایران با بافت جدید «بورژوا - ملاک» تحت دیکتاتوری یک «شاه» دست‌نشانده تبدیل شد.

در جریان این تحول ضدانقلابی، انقلاب مشروطه ایران با تمامی مطالبات تاریخی و تمامی سرداران ترقی‌خواه و پیشتازش، توسط ارتجاع و استعمار «ذبح» شد. آن «حاکم دست‌نشانده» که با کمک مستقیم استعمار، پیشتازان انقلاب مشروطه را نابود کرد، کسی جز «رضاخان قزاق» نبود.

فصل دوم

در فصل پیشین چگونگی روابط رضاخان با ماموران انگلیسی را از روی خاطرات ژنرال آیرون‌ساید و مشاهدات مستقیم شماری از مورخین ایرانی و دیپلمات‌های خارجی مرور کردیم. در این فصل ضمن ادامه بررسی آن اسناد نگاهی می‌کنیم به آنچه که بعدها در مورد روابط رضاخان با ماموران انگلیسی گفته شد.

اما قبل از هر چیز ضروری است به ادامه زمینه‌سازی‌های ژنرال آیرون‌ساید برای انجام کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ پرداخته شود.

ملک‌الشعراى بهار نویسنده تاریخ احزاب سیاسى ایران و از فعالان سیاسى در همان دوره، به چگونگی ورود سیدضیاء به ماجرای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا حدی اشاره کرده و نوشته است:

«آقا سید ضیاء‌الدین یک سفر به قزوین رفت و بازگشت. من حس کردم که او این روزها زیادتر از ایام عادى در جنبش و کار است، لذا روزی که پس فردایش قوای قزاق وارد تهران شد یعنی روز اول اسفند ۹۹ به سیدضیا گفتم اگر نقشه و فکری دارید که مربوط به اوضاع باشد، من با شما موافقت خواهم کرد!!!»^۹

^۹ تاریخ احزاب سیاسى. بهار ص ۶۶

۱۸ - کودتای سوم حوت علم شد

آقا سیدضیاءالدین يك سفر بقزوین رفت و باز گشت .

من حس کردم که مشارالیه اینروزها زیاد تر از ایام عادی در جنبش و کار است، لذا روزی که پس فردا قوای قزاق وارد تهران شد یعنی اول حوت ۱۲۹۹ باوی بطور صریح و قطعی گفتم که اگر نقشه و فکری دارید که مربوط باوضاع باشد، من با شما موافقت خواهم کرد.....

بقزوین گفته شد که پانصد نفر قزاق حرکت کند، و این امر در نتیجه اشاره و فرمان شاه بود. بعد شنیدند که دوهزار نفر حرکت کرده است، معلوم نشد دوهزار نفر هم بدستور دولت بوده است یا بدستور کسانی که نقشه کودتا را قبلا کشیده بودند از قبیل صاحب منصبان انگلیسی مانند جنرال آیرن ساید و کلنل اسمایس و غیره و یا بدستور شاه. و چنانکه خواهیم دید این عده از ینگلی امام که بطرف کرج حرکت کردند شاه شنید و متوحش گردید، و سردار همایون امر کرد که تلگراف کنید این عده بقزوین باز گردد. ولی عده بقزوین باز نگشت و بسر کردگی «رضاخان میرپنجه» بتهران آمد و تصمیم گرفتند که اگر سوال شد بکجا میآئید بگویند برای رفتن بخانها و دیدن زن

۶۶

از سوی دیگر ژنرال آبرون ساید به عنوان طرح زاپاس، «یاور بصیردیوان» یا همان تیمسار فضل اله زاهدی بعدی (کودتاچی سال ۳۲) را هم مامور به خدمت در حاشیه پروژه کودتا کرد تا در صورت شکست خوردن رضا، زاهدی کار را تمام کند.¹⁰

¹⁰ کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت ص ۴۲۲ به بعد

نورمن وحشت کرد

آیرن ساید روز ۱۵ فوریه به تهران رفت تا وزیرمختار انگلیس را در جریان مذاکرات خود با رضاخان بگذارد و سفارش‌های لازم را بکند. نورمن از شنیدن خبر انتخاب رضاخان به فرماندهی نظامی کودتا وحشت کرد. آیرن ساید می‌نویسد:

... در وضع کنونی ایران، کودتا از هر درمان دیگری بهتر است. آزادی عمل نورمن بیچاره را از او گرفته‌ام. وقتی که تفصیل قول و قرار خود را با رضاخان برایش نقل کردم، بی‌نهایت وحشتزده شد و گفت که این مرد با ورود به تهران شاه را حتماً از تخت سلطنت پایین خواهد کشید. گفتم این طور نیست و من به حرف رضا اعتقاد دارم. بالاخره دیر یا زود می‌بایست تکلیف فزاینده‌ها را معلوم کنیم. برای همیشه که نمی‌شد آنها را در قزوین نگاه داشت.^۶

در این ملاقات آیرن ساید وقتی که استدلال‌ات نورمن را شنید قبول کرد که رضاخان تنها رهبر این کار نباشد بلکه یک رهبر سیاسی هم به عنوان نخست‌وزیری در این کار همراه او باشد. و گفت چون او باید فوراً به بغداد برود و دیگر مراجعت نخواهد کرد انتخاب رهبر سیاسی را نورمن به عهده بگیرد.

فصل سیام □ ۴۲۳

رضاخان رهبر قطعی نظامی کودتا

در مورد انتخاب فرمانده کل قوای قزاق که به نظر آیرن ساید باید به تهران حمله کند و شهر را تصرف نماید چندین نفر مورد مطالعه قرار گرفته بودند؛ از جمله غلامرضاخان میرنچ و امیر موثق (سپهبد نخجوان بعدی). آیرن ساید بزودی فهمید که رضاخان در میان آن افراد از همه وطن‌پرست‌تر و جنگجوتر و مصمم‌تر است. مشکل رضاخان فقط کم‌سواد بودن او بود که ممکن بود برای اداره امور دولت و کارهای سیاسی - خصوصاً در ابتدای کار - دست و پاگیر باشد. منظور از کم‌سواد بودن، نداشتن تحصیلات رسمی و عدم آشنایی به زبان خارجی و آداب معاشرت‌های سیاسی و غیره است، و الا رضاخان می‌توانست بنویسد و بخواند. اگر چه در نوشتن اغلاط املائی داشت ولی خط او پخته بود و معلوم بود که در خط نویسی بسیار زحمت کشیده و تمرین زیاد کرده است. آیرن ساید بر اساس تجربه سالیان درازی که در کارهای اینتلیجنس سرویس داشت همیشه یک برنامه پشتیبانی هم تهیه می‌کرد که اگر در موقع اجرای طرح اتفاقی برای مجری طرح افتاد نفر دومی باشد که برنامه را اجرا کند. بدین جهت، ماژور (= یاور) بصیر دیوان (سپهبد فضل‌الله زاهدی) را که به عنوان حاکم نظامی، یا به قول آن روزی‌ها: کوماندان آن ویل، انتخاب کرده به قزوین آورد. ماژور بصیر دیوان هم خود را برای کودتا آماده می‌کرد و حتی یک کابینه ۹ نفری را تدارک دید که شب‌ها در منزل میرزا علی اکبرخان ستوده در قزوین جلساتی داشتند و جزئیات برنامه کودتا را بررسی می‌نمودند تا موقعی که زمان

خلاصه آنچه که در اسناد فوق آمده این است؛

ژنرال انگلیسی آیرن ساید که برای حفظ حکومت تزاری به روسیه اعزام شده و در ماموریت روسیه شکست خورده بود، هنگام عقب‌نشینی از روسیه، وارد ایران شد، و در جریان عقب‌نشینی از ایران هم

سیاه‌ترین برگ تاریخ ایران معاصر را برای ایران و ایرانیان رقم زد یعنی یک دیکتاتور دست‌نشانده را در ایران بر منصب قدرت نشانند.

آیرونساید روز ۲۸ بهمن ۱۲۹۹ در شرایطی به طرف بغداد پرواز کرد که «کلنل اسمایس» یکی از موسسان اصلی کودتا را برای کنترل کودتا در تهران باقی گذاشت، نکته‌ای که محمدتقی بهار در کتابش (تاریخ احزاب سیاسی ایران) آن را به روشنی بازگو کرده است.

به نوشته بهار، رضاخان همان‌روز با قزاق‌هایش به طرف تهران حرکت کرد،

دو روز بعد به منطقه عمومی مهرآباد تهران رسید

و روز سوم اسفند ۱۲۹۹ هم تهران را اشغال کرد.

<p>تاریخ احزاب سیاسی ایران</p> <p>چنانکه دیدیم در خارجه نیز افکار بخلاف اینزویه و مخالف قرارداد بود، و حتی در پارهٔ لشکر کشتی انگلیس بایران خاصه در قسمت مشرق گفتگو‌هایی در مجلس ملی انگلستان شنیده شد، و همین لحاظ قشون خراسان را هرچه زودتر از ایران بیرون بردند و در حقیقت متجبل و قزوقین از بیم پیش آمدن قزاق روس با قزاق و جنگلیان، صلاح دیدند که قشون را بیرون برند، و راجع بقزاق جنوهم وعده میدادند که آن قزاق را بدولت ایران واگذار خواهند کرد، و در همین احوال امیدیم بقای قرارداد نمیتوانستند داشته باشند زیرا خود قزاق این قرارداد باهانه‌ای بود که دولت روس وسایر آشوب طلبان و ناراضیان سروصدا کرده و امنیت متزلزل گردد.</p> <p>۱۵ - حکومت مشیرالدوله و سپهبدار دو محلل بودند</p> <p>مشیرالدوله، میرزا حسنخان پیرنیا، در ۱۸ شوال ۱۳۳۸ بیروی کار آمد و در ۲۸ همان ماه اعلام داشت که: قرارداد موقوف‌الاجری خواهد بود تا وقتیکه برای مجلس شورایی ایران عرضه شده تصویب گردد. و در غرضی القصد هیئت مشاوران نظامی انگلیس باستانی یکتفر (کلنل اسمایس بن از موسسان کودتا) از تهران بیرون رفتند، و منتش مالی انگلیس هم استعفا داد، و در همان ایام قزاق انگلیس مشهد را ترک گفت، و پهنوستان بازگشت و چند هزار قیفه نمنک و لوازم آنرا بدولت ایران فروخت که سرمایه قوت ژانامری خراسان شد.</p> <p>این اقدامات که از طرف دولت انگلستان روی داد، علقانه ترین کاری بود که انگلیسها کردند و با شاه در واقع هم آواز شدند، زیرا مشیرالدوله بواسطه اینکه قرارداد بسته و مردی موجه بود توانست مازندرانرا از قزاق جنگلی و بالشوئیک داخلی پاک کند، تیریز را امنیت دهد و مردم تهرانرا هم تاحدی ساکت سازد.</p> <p>مشیرالدوله و شاه دست بهم دادند قزاق را بکار انداختند. و در ماه ذی‌القعدة، مازندران چنانکه باید از متجاسرین پاک شد و در ۲۶ ماهنامه قزاق بسوی رشت پیش رفت و در غرض ذی‌الحجه، اسمعیل آباءه را که مرکز بالفوئیکای ایرانی بود گرفتند. قشون انگلیس که با قزاق موافقت کرده بود در همان تاریخ پس از زد</p>	<p>مقروط دولتهای گرجستان، قفقاز، ارمنستان</p> <p>و خرم شهر، از طرف شیخ ختر علی خان، پذیرایی بسیار شایانی از شاه بعمل آمد و شاه عصر همانروز ورود بصره بسوی بغداد حرکت کرد و در ۱۰ رمضان در کربلا و در ششم آناه بنیض رفت و در دهم ماه از بغداد بطرف و خاقین، حرکت نمود و در ۱۰ رمضان وارد تهران شد.</p> <p>جواب وسوئالهای دولت ایران با مسکو که قبلا شرح دادیم ازین تاریخ شروع شد و بالاخره بانجمن اتفاق ملل مراجعه گردید و انجمن مزبور در تاریخ ۲۶ و ۲۸، ۲۸ و رمضان در لندن تشکیل شد و مسئله درخواست ایرانرا (که تقاضا کرده بود از انجمن اتفاق ملل که روسهارا بتخلی ایران و پرداخت غرامات و خسارات وارده و اداورد و یادیر بیرون کردن روسها از ایران بایران کمک نماید) با حضور وزیر خارجه ایران مورد بحث قرارداد ولی نتیجه‌ای گرفته نشد. و گفت چون خود دولت ایران مستقیماً بدولت روس داخل مذاکرات شده باید منتظر گردیده دید چه خواهد شد.</p> <p>درین احوال روزنامه‌های فرانسه که از چندندی باینطرف مدام سیاست انگلیس در ایران ناخست می‌آوردند، اینموقع پیش از پیش جمل قلمرا رها نموده و یکصدای دوی دور را در نسخ عهدنامه ۱۲ ذیقعدة ۱۳۳۷ که بیایران و انگلیس بسته شده بود میدیدند.</p> <p>روزنامه «مان» در ۱۳ رمضان ۱۳۳۸ (۲۲ ژوئن فرنگی) مقاله‌ای چاپ و با کمال سخن مسئله ملتی شدن ایرانرا بانجمن ملل افتاد نموده نوشت: «قبل از آنکه تقاضایمانه وی (وزیر امور خارجه ایران) مورد توجه گردد هیئت مجریه انجمن اتفاق ملل باید تحقیقات نمایند که وزیر خارجه تا چه اندازه نمایند دولت ایران است و دولت ایرانهم تا چه درجه نمایند عقاید عمومی ملت ایران است».</p> <p>روزنامه‌های دیگر هم خیل هیاهو کردند و عموماً بکتا چاره را در آن دیدند که دولت انگلیس عهدنامه‌ایرا که تازه با ایران بسته است ابطال و نسخ کند.</p> <p>در خود انگلستان هم حمایت و انتقاد جرابید از سیاست دولت انگلیس در مسائل آسیای وسطی مشهود گردیده بود.</p> <p>شاه وارد ایران شد و روز بروز خطر بالشوئیک در قطر شمالی ایران قوت می‌پذیرفت، و افکار عمومی ایران بچاره بر ضد قرارداد و بر ضد اقامت قشون انگلیس در ایران علی‌تر و شدیدتر میشد و علمداران جنبش سید حسن مدرس بود.</p>
--	---

علت اصلی خروج آیرونساید از ایران را کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران این چنین توضیح داده که آیرونساید زیر فشار ناشی از رقابت‌های استعماری فرانسه و البته فشار روشنفکران فرانسوی و انگلیسی ناگزیر از ترک ایران شد، و گر نه به جای سرهنگ اسمایس، خودش تا تعیین تکلیف نهایی کودتا در کنار رضاخان باقی می‌ماند.

آیرون شاید خبر اجرای موفقیت آمیز کودتا را هنگامی که به بغداد رسیده بود، شنید و در دفتر یادداشت‌هایش نوشت:

«کودتایی در تهران به دست رضاخان روی داده است... بایستی همه بدانند که طراح واقعی کودتا من بوده‌ام و نباید اینگونه تصور کنند که من فقط حرف آن را زده‌ام!»
و به این ترتیب رضاخان قزاق وارد دایره قدرت در بالاترین سطوح شد و با همان کمک‌های استعماری در یک روند ۴ ساله به «رضاشاه» تبدیل شد!

رضاشاه البته نیازی به این حرف‌ها و این همه اسناد نداشت و خودش بعدها در جمعی اعتراف کرده بود که آیرون‌ساید مرا آورده است!¹¹

جلیل بزرگمهر و کیل دکتر مصدق در کتابی که متن یادداشت‌های دیکته شده مصدق به اوست به نام «رنج‌های سیاسی دکتر مصدق» ص ۱۹۴ همین نکته را اینگونه ثبت کرده است: «جلسه دوم (مجلس مشورتی رضاخان) بنا به اظهارات خود رئیس الوزرا (رضاخان) یک‌شنبه شب در منزل من (مصدق) تشکیل شد. در آن جلسه (رضاخان) شرح مفصلی از عملیات خود بیان نمودند و مخصوصاً گفتند که: «من را سیاست انگلیس آورد! ولی ندانست که را آورد»

میرزا یحیی دولت‌آبادی نیز که خود در شمار اعضای همان گروه مشورتی در منزل مصدق بوده کتاب معروفش (حیات یحیی) جلد ۴ صفحه ۳۴۳ عیناً همین مطلب را ثبت کرده است

¹¹ کتاب گذشته چراغ راه آینده ص ۵۶

مسافرت نابینگان

خواهد بود این مطلب را بطور مسلم میگوید و نمیگذارد کسی در این باب حرفی بزند

سردار سپه از روی روحیات نظامی حرفها را صریح و باصطلاح عوامپوس، کند میزند چنانکه در یکی از جلسههای مجلس مشاوره خصوصی که در خانه دکتر محمدخان مصدق السلطنه منعقد بود از وطنپرستی صحبت بمیان آمد او گفت ملازم انگلیسیان سرکار آوردند اما وقتی آمدم بوطنم خدمت کردم خلاصه در آخرین مجلس نگارنده نام شخصی از نمایندگان را میبرد که اگر صلاح باشد او هم عضو این مجلس بشود سردار سپه میگوید حالا که دیگر کار این مجلس باختر رسیده است و باین بیان میفهماند که کار مشاوره خصوصی بیایان رسید چنانکه بعد از این جلسه دیگر جلسه‌ای منعقد نمیشود.

فردای اینروز در مجلس شورای ملی خبر کمیسیونها در باب پیشنهاد مزبور خوانده میشود و بالا کثرت هنگامی ریاست نایب کل قوای مملکت بسردار سپه تفویض میگردد. سردار سپه این منصب را بمنزله نیم سلطنت تصور مینماید و آثاری بر آن مترتب میکند که از جمله افزودن بر بی اعتنائی بولیه‌ها میباشد بحدیکه یکمده نظامی پاسبان ارک همایون و دربار سلطنت را بر میدارد و دربار بی پاسبان میماند.

در اینموقع بازولیه‌ها بمجلس شورای ملی توسل میجوید و تقاضا میکند عده‌ای از نمایندگان او را ملاقات نمایند اتفاقاً نگارنده جزو این عده انتخاب میشود.

بعد از ظهیرست باهمکاران خود که از دستجات مختلف از هر دسته‌ای دو نفر برگزیده شده‌اند باتفاق رئیس مجلس مؤتمن المملک بدریسار میرویم درباریکه بوی مرگ میدهد نه پاسبانی نه تشریفاتی نه آمد و شدی نزدیک عمارت یکی دو سه پیشخدمت دیده میشوند که مانند عذاران سر بگریبان ایستاده انتظار ورود نمایندگان را دارند یکی از آنها پیش افتاده ما را باطاقی که ولیه‌ها نشسته است رهبری میکند و این اطاق پهلوی طالار برلیان میباشد وارد میشویم ولیه‌ها ایستاده است و از بس گریه کرده چشمهای او خون آلود بنظر میآید و در عین حال که میخواهد صورت رسمیت خود را نگاهدارد گریه امانش نمیدهد و بسکسکه افتاده است.

۳۴۳

حیات یحیی ج ۴ ص ۳۴۳

مصدق بعدها در جریان مذاکرات مجلس شورای ملی ۲۶ فروردین ۱۳۳۲ این نکته را آشکارا اعلام کرد و به رسماً در سینه تاریخ ثبت کرد، مصدق گفت: «(رضاشاه) پهلوی خودش در منزل من با

حضور تقی زاده، مخبرالسلطنه و حسین علاء اقرار کرد که مرا انگلیسی‌ها آوردند» (مصدق، سال‌های مبارزه و مقاومت. غلامرضانجاتی. چاپ اول ۱۳۷۷ تهران موسسه خدمات فرهنگی رسا. ج ۱ ص ۴۴)

این موضوع آن‌چنان روشن بود که حتی پسر رضاخان یعنی محمدرضا شاه هم در موارد مختلف به اینکه پدرش را انگلیسی‌ها برسرکار آورده بودن اذعان کرده است، از جمله، محمدرضاشاه در آخرین کتابش (پاسخ به تاریخ ص ۲۱ به بعد) اعتراف پدرش را تایید کرده و نوشته است:

«در آستانه انقلاب مشروطه، .. انگلیسها می کوشیدند یک منطقه بی طرف میان روسیه و هندوستان نگاه دارند. .. در سال ۱۹۰۷ پدرم فرمانده واحد کوچکی از تیپ قزاق ایران بود... از ژنرال انگلیسی آبرون ساید نقل کرده‌اند: «رضاخان تنها مردی است که می تواند ایران را نجات دهد». یکی از یاران پدرم در این قیام، سیدضیاءالدین طباطبایی بود که به هواداری از انگلیسها شهرت داشت». یک سند دیگر که موید این واقعیت است و در شمار اسناد محرمانه وزارت خارجه آمریکا بوده، چند سال پیش منتشر شد که البته بسیار هم مورد توجه پژوهشگرای تاریخ ایران قرار گرفت. در آن سند که در شمار اسناد سری وزارت خارجه آمریکا بوده و طبق روش معمول آن وزارتخانه پس از ۳ دهه انتشار یافته است، محمدرضاشاه در جریان وقایع سال ۳۲ به منابع سفارت آمریکا در تهران گفته بود:

«انگلیسی‌ها خاندان قاجار را بیرون انداختند و پدرم را سر کار آوردند. آن‌ها پدرم را بیرون انداختند و می توانند من را هم بیرون بیندازند.» این سند با نقل قول مستقیم از شاه می‌افزاید: «اگر انگلیسی‌ها می خواهند که من بروم، باید فوراً بدانم تا بی سر و صدا بروم». (تاریخ سند ۲۱ مه ۱۹۵۳ برابر با ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲)

در همین مورد ضروری است اشاره شود در آن دوره‌ای که رضاخان قزاق در به در، به دنبال یارگیری برای کودتا می‌گشته، وی حتی با وثوق‌الدوله، خائن پیشانی سیاه استعمار هم در این باره وارد معامله شده بود این نکته را هم باز همان محمد تقی بهار در تاریخ احزاب سیاسی ایران نقل کرده است. این یک نکته ضروری است که باید یادآوری گردد که؛ رضاخان حتی سراغ مدرس هم رفته و گفته بود بیا با هم کودتا کنیم!

امری که نشان می‌دهد آن قزاق تا چه اندازه تشنه قدرت به هر قیمت بوده و نهایتاً هم قدرت را در مزدوری برای انگلیسی‌ها به دست آورد.

تاریخ احزاب سیاسی ایران

۱۷ - مقدمات کودتای ۱۲۹۹

شاه می‌تسید!

اگرچه شاه کاملاً بیرو افکار عمومی بود و افکار عمومی هم از طرف روسیه‌خیزی فرض نمی‌کرد، زیرا آنها تازه سواد قراردادی که بسیار مفید مینمود برای سپهسالار فرستاده بودند و خود را با اقامت قزاق انگلیس در ایران مخالف معرفی میکردند و این یکنوع همدردی بود که با مردم ایران داشتند. اما در حقیقت شاه از بالشویک می‌تسید، و از آشوبهای کوچک کوچک شهر تهران که گفتیم اساس حزبی و بنا و بنیاد درستی نداشت و همه مصنوعی بود خوف داشت، نه مایل بود خود را در آغوش انگلیسیا بیندازد و مطیع اراده آنها باشد، و نه جرأت داشت آرام و آسوده بنشیند، تنها اعتماد و پشت گرمی او نیز بقوه قزاقها بود و قزاقها هم در حدود قزوین لخت و بیچاره و بی فرمانده (زیرا درین موقع صاحب‌منصبان روسی را بیرون کرده بودند!) و بی حقوق و بی تکلیف در مانده بودند. چه مدتی بود که بودجه قزاقخانه را انگلیسیها بحساب دولت ایران می‌پرداختند و درین موقع در پرداخت بودجه مذکور مدتی بود تاخیر افتاده و آنها دیناری نرسیده بود!

مردم بفکر کودتا افتاده بودند!

در این گیر و دار و بی تکلیفی، مرحوم سید حسن مدرس بخیال کودتا افتاد، سالار جنگ یکی از پسران بانوی عظمی در ورامین مقداری تفنگ راه انداخته و عده‌ای تفنگچی دور خود جمع کرد و قرار بود از اصفهان نیز عده‌ای از الوار مسلح آمده بمشار ایه ملحق شوند و بقزاقی که میگفتند قصد کودتا و گرفتن طهران را داشتند.

مرحوم مدرس بخود من بعدها میگفت: در آن اوقات، رضاخان، نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق الدوله هم صحبت کردم و او بمن توجیهی نکرد، حاضریم با شما کار کنیم و همدست شویم و باین اوضاع خراب خاتمه دهیم. چه می‌ترسم ایران بالشویک شود!

۱ - این مصاحبه درست معادف و تقریباً است که اینمرد بی آرام و بی‌زهوش نمیدشده و بقول خود میخواست سر بچرا گذارد و پریشانی اوضاع را خوب احساس کرده بوده است.

۶۱

اما نکته‌ای که شاید برخی جوانان امروز ندانند این است که رضاخان برای کسب قدرت و موقعیت تا جایی که می‌توانست تلاش می‌کرد راهی به دل آخوندها هم باز کند!

طبق آن چه که گفته شد رضاخان تا اینجا بقول معروف با انگلیسی‌ها «بسته» بود،

اما از فردای کودتا نسبت به آخوندها هم شروع به دلجویی کرد تا بار خودش را دو قبضه ببندد! عموم مورخان نوشته‌اند رضاخان چندماه پس از کودتا، در ایام عزاداری همراه با دسته‌های قزاق، هیات سینه‌زنی راه می‌انداخت و گل بر سر می‌گرفت تا دل آخوندها را هم به دست بیاورد. البته آخوندهای مزدوری مثل کاشانی نیاز به این ظاهر سازی‌ها نداشتند اما افرادی مثل سید ابوالحسن اصفهانی چه بسا تحت تاثیر همین نمایش‌های کوچک بازاری رضاخان حمایتش کردند.

در این دولت رضاخان برای اولین مرتبه با سیاستمداری زیرک مانند قوام السلطنه همکاری شد و رموز بازی‌های سیاسی را از او فراگرفت. در ضمن، طرز کار افرادی مانند محتشم السلطنه و ادیب السلطنه را ملاحظه و آنها را برای همکاری در آینده انتخاب کرد.

عزاداری سردار سپه

اولین محرم بعد از کودتا (شهریور ۱۳۰۰) فرارسید. سردار سپه که موقتاً خیالش از جانب میرزا کوچک خان راحت شده بود، موقع را برای جلب حمایت روحانیون و عامه مردم مناسب دید. او با تمام قزاقان در مراسم سوگواری شهادت حضرت امام حسین شرکت کرد و سنگ تمام گذاشت. حسن اعظام قدسی که ناظر جریان بوده چنین نوشته است:

سردار سپه روز دهم محرم روز عاشورا دسته قزاق با یک هیأت از صاحب‌منصبان در جلو و افراد با بیرق‌ها و کتل با نظم و تشکیلات مخصوص از قزاقخانه حرکت، میدان

۵۳۰ □ رضاشاه از تولد تا سلطنت

توپخانه، خیابان ناصریه به بازار آمده، صاحب‌منصبان جلو و در جلو آنها سردار سپه با یقه باز و روی سرش کلاه و غالب آنها به سرشان گل زده بودند و پای برهنه وارد بازار شدند و دسته سینه زن از افراد که هر چند قدم ایستاده نوحه خوان می‌خواند و افراد سینه می‌زدند.

ایشان شب‌ها نیز به مجالس روضه اصناف هم می‌رفت و در مجالس روضه آنان شرکت می‌جستند، بعضی از وعاظ و روضه‌خوان‌های روی منابر از او تعریف و او را دعا می‌کردند. و مردم از زن و مرد متوجه می‌شدند که وزیر جنگ به روضه می‌آید و نویسنده خود چه در خیابان ناصریه و چه در مسجد شیخ عبدالحسین (ترک‌ها) دسته قزاق را به طوری که ذکر شد و وزیر جنگ در جلو سینه‌زن‌ها، مشاهده نمود.

شب یازدهم دسته قزاق‌ها به بازار آمده با در دست داشتن شمع، و شام غریبان گرفته، و خود سردار سپه سر و پای برهنه شمع در دست گرفته و در مسجد جامع که متعلق به کاشی‌ها و مسجد شیخ عبدالحسین (ترک‌ها) که از بزرگترین مجالس روضه آن روز بود آمدند و یک دور، دور مجلس گردش کردند و نیز در قزاقخانه مجلس روضه دایر و از تمام محلات تهران و شمیرانات به آن مجالس می‌رفتند.^۳

چهار روز پس از کودتا، رضاخان لقب سردار سپه دریافت کرد و کمی بعد همراه با سیدضیا از بانک شاهی (همان بانک انگلیس و ایران) مقدار زیادی پول گرفته و بین افسران و قزاق‌های دخیل در کودتا تقسیم کردند.

کالدول سفیر کبیر آمریکا در ایران در گزارشی که تاریخ ۲۱ اسفند ۱۲۹۹ را دارد با ناراحتی از انگلوفیل بودن سیدضیا نوشته است؛

«سیدضیاء اینک به راهنمایی شاه و رایزنی ساعت به ساعت با سفارت بریتانیا، امور دولت را اداره می‌کند... وی دست پرورده بریتانیاست و سوابق و هدفش خالی از شبهه نیست، همه می‌دانند او وقتی که سردبیر روزنامه دولتی رعد بود مرتب از انگلیسی‌ها مقرری دریافت می‌کرد».¹²

البته سید ضیاء که به گفته بهار «نه حزبی داشت که هم مسلکانش را کار بدهد و ... نه ایل و عشیره‌ای داشت که اقوام خود را که طبعاً بسته او باشند بر مردم دیگر مسلط کند، بعد از سه ماه سردار سپه زیر پایش را جارو کرد»¹³ و بالاخره رضاخان قزاق در عرصه قدرت بی‌رقیب شد

رضاخان چه ویژگی‌هایی داشت که کاندیدای استعمار برای کودتا شد؟

به این ترتیب کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ انجام شد و آن قزاق هم چند روز بعد به دریافت لقب سردار سپه از طرف احمد شاه مفتخر گردید.

به همین علت اینجا ضروری است کمی هم به پیشینه رضاخان و ویژگی‌های او نگاه کنیم رضاخان به گفته پسرش (محمدرضاشاه) ابتدا یک قزاق ساده بود که بعدها تا فرماندهی یک تیپ قزاق نیز ارتقاء یافت¹⁴

نیروی قزاق یک نیروی اساساً روسی مستقر در ایران بود که به گفته تیمسار عبدالله امیرطهماسبی وزیرجنگ رضاشاه، عامل بدبختی ملت ایران بود! (امیرطهماسبی. تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی ص ۲۵).

¹² سیروس غنی. ایران، برآمدن رضاخان ص ۲۰۵

¹³ تاریخ احزاب بهار ص ۹۴

¹⁴ شاه. کتاب پاسخ به تاریخ

این نیرو که تماماً تحت هدایت و فرماندهی ستاد قوای قزاق در قفقاز بود به اشاره دولت روسیه تزاری، ندای آزادی مردم ایران در انقلاب مشروطیت را در حلقوم هزاران ایرانی آزادبخواه خفه کرد و چه بسیار مردم شریف و بی دفاع را فقط به جرم میهن پرستی از دم تیغ گذراند (ارتشبد غلامعلی اویسی. کتاب تاریخ ۵۰ساله نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران چاپ ۱۳۳۵ تهران ص 30 به بعد).

رضاخان در جریان انقلاب مشروطه و محاصره تبریز در شمار نیروهای عین الدوله با ستارخان و مجاهدین تبریز جنگیده بود (احمد کسروی. تاریخ مشروطه یکجلدی ص ۸۳۵)

رضاخان هنگام آزادسازی تهران توسط مشروطه خواهان با مجاهدان مشروطه جنگیده بود (کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت ص ۱۴۸)

در جریان اشغال ایران توسط نیروهای روسیه تزاری در همدان با نیروهای دولت ملیون ایران به فرماندهی کلنل محمدتقی خان پسیان جنگیده و شکست خورده بود (کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت ص ۲۰۰)

یکی از سیاه ترین اوراق زندگینامه رضاخان را باید در دوران جنگ و اشغال ایران بدست روسیه تزاری جستجو کرد.

در آن جنگ، رضاخان خود و نیروهایش را به ژنرال متجاوز روس (نیکلای باراتف) معرفی کرده و به مزدوری او در آمده بود (کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت ص ۲۰۱) و به این ترتیب در خیانت به میهن و مزدوری اشغالگر و وطن فروشی مطلقاً چیزی کم نگذاشت.

و بسیار طبیعی است که یک افسر عالی رتبه انگلیسی یعنی آبرونساید هم که «در به در» به دنبال چنین شخصی می گشت، او را در نیروهای قزاقی که پس از شکست تزار، بی صاحب شده و گرسنه و بی ساز و برگ به دنبال ارباب جدیدی می گشتند، به خدمت خود بگیرد!

پیدا کردن هم چنین مهره ای آن هم با چنین ویژگی های منحصر بفردی که حتی یک «موی رنگ» میهن پرستی هم در وجودش یافت نمی شد، یک شانس بزرگ برای استعمار بود و یک بدشانسی بسیار بزرگ تر برای ایران و مردم ایران.

رضاخان از زبان ژنرال آیرونساید

آیرونساید همان هنگام در خاطراتش نوشته بود:

«رضاخان بدون شک یکی از بهترین افسران است و «اسمایت» (سرهنگ «هنری اسمایت» فرمانده انگلیسی نیروی قزاق پس از کودتا در قزاقخانه و انگلیسی شدن نیروی قزاق) توصیه می کند که رضاخان عملاً رئیس این دسته باشد و تحت نظر فرمانده سیاسی که از تهران تعیین شده، عمل کند.... شخصاً عقیده دارم یک دیکتاتوری نظامی گرفتاریهای ما را در ایران برطرف خواهد کرد و ما را قادر خواهد ساخت بی هیچ دردسری این کشور را ترک گوئیم».¹⁵

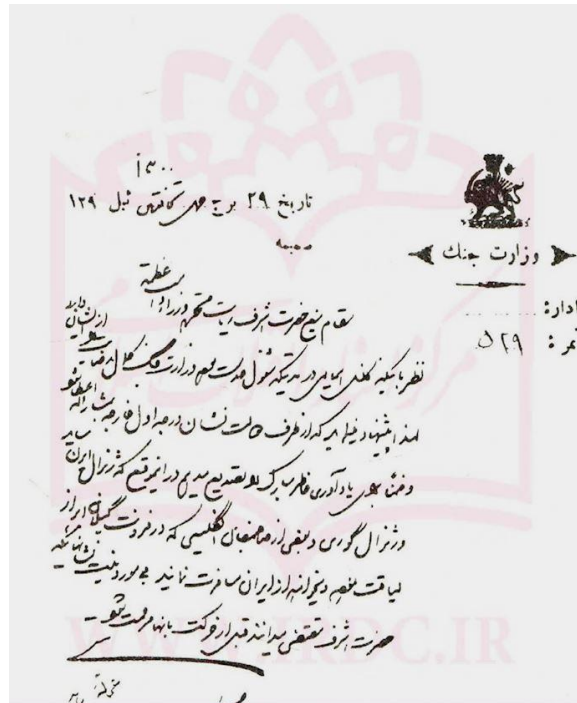
آیرونساید در بخش دیگری از خاطرات خود نوشته است: «من شخصاً معتقدم که قبل از خروجمان از ایران بایستی افراد نیروی قزاق را به حدی قدرت بخشید که بصورت یک ارتش حاکم در آمده و بتواند مقدار زیادی از مشکلات ما را رفع کرده و خاطرمان را از عواقبی که پس از عزیمت ما بروز خواهد نمود آسوده کند...»

رضاخان البته حداقل در این مورد خاص، انسان نمک نشناسی نبود و هنگامی که به مقام وزارت جنگ حکومت کودتا رسید بلافاصله برای ژنرال آیرونساید و سایر همکارانش درخواست مدال و نشان؟! کرد.

رضاخان مدتی بعد به نخست وزیر یعنی همان سیدضیاء نوشت:

«برای یادآوری خاطر مبارک تصدیع می دهم در این موقع که ژنرال آیرونساید و ژنرال «گوری» و بعضی از صاحب منصبان انگلیسی که در فرونت (جبهه) ابراز لیاقت نموده (اشاره به قتل میرزا کوچک خان) و می خواهند از ایران مسافرت نمایند، بی مورد نیست نشان هایی که حضرت اشرف مقتضی می دانند قبل از حرکت به آنها مرحمت شود».

¹⁵ خاطرات سری آیرونساید - به نقل از: سید ضیاءالدین طباطبایی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۱۹).



داستان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در اینجا به پایان می‌رسد. تقریباً ۴ سال بعد آن قزاق در آخرین کودتایی که بازم با تایید سفارت انگلستان در تهران انجام شد، به تخت شاهی نشست.

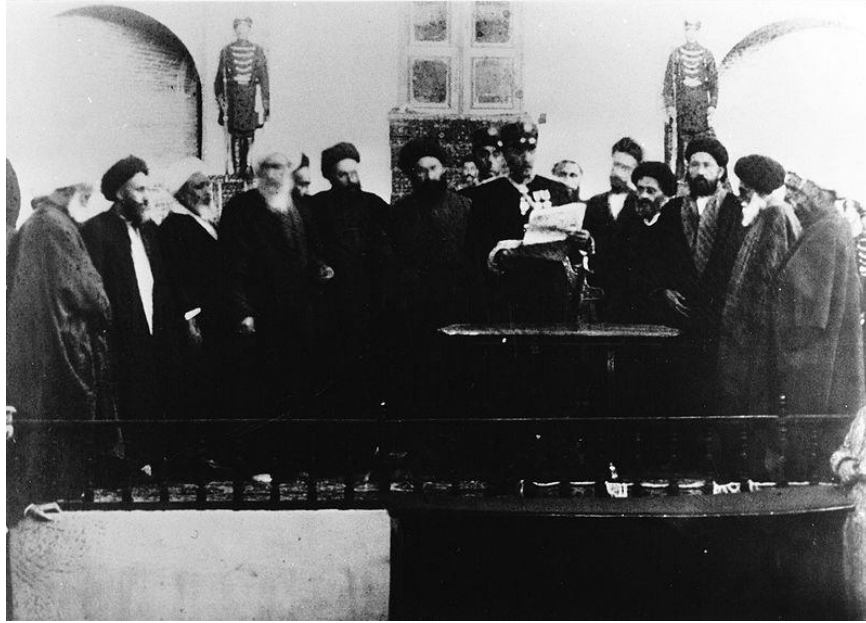
اما خوب است که بخشی از متن سوگند نامه آن قزاق ضد مشروطه (که خون بسیاری از سران و سربازان انقلاب مشروطه بر دست‌هایش بود) را به عنوان پادشاه مشروطه ببینیم

سوگند قاتل مشروطیت برای نگاهبانی از مشروطیت!!

من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی و مشروطیت ایران را نگاهبان و بر طبق آن و قوانین مقرر سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال خداوند عز شانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت ملت ایران نداشته باشم و از خداوند مستعان در خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌کنم

پس از آن اعلیحضرت قلم را برداشتند و رویه سوگندنامه را دستینه نهادند. سالن مجلس سکوت بود و تنها دوربین‌های عکاسی بودند که آن سکوت را می‌شکستند.

بخشی از سوگندنامه سلطنت رضاخان (آذر ۱۳۰۴)



رضاخان قزاق و آخوندکاشانی (مجلس موسسان جعلی)

رضاخان در آن سوگندنامه ضمن اعلام تعهد خود به حفظ حدود مملکت و حقوق ملت و قانون اساسی گفت: «من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام اله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می کنم که مشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن و قوانین مقررہ سلطنت نمایم». و پس از آن مردم ایران هستند و قزاقی که تا همان نقطه دستش در خون بسیاری سرداران مشروطه بود.

فصل بعد نگاهی است به داستان آن قزاق با تک به تک سرداران اصلی انقلاب مشروطه

یعنی داستان رضاخان و ستارخان

ماجرای رضاخان و فتح تهران توسط مشروطه خواهان

قضیه رضاخان و کلنل محمدتقی خان پسیان

و جنگ خونین رضاخان و سردار جنگل

فصل سوم..... رضاخان و ستارخان

ستارخان فرمانده مجاهدان مشروطه، رضاخان قزاق مسلسلچی لشکر استبداد
رضاشاه (عمله استبداد و ارتجاع و استعمار) در جنگ با ستارخان سردار ملی ایران
جنگ نابرابر عینالدوله و رضاخان با ستارخان و مجاهدان تبریز
شکست نیروهای استبداد محمدعلی شاهی و مسلسلچی آنها (رضاخان) از ستارخان و مجاهدان تبریز

فصل سوم

می خواستیم ببینیم چه شد که پس از سه دهه انقلاب برای مشروطه، حاصل کار برای مردم ایران چیزی جز دیکتاتوری یک قزاق نبود که دستش آغشته به خون بسیاری از رهبران انقلاب مشروطه بود؟! قزاقی که در خیانت به وطن و مزدوری بیگانه، سرآمد مزدوران دوران خود بود چرا که همگان می دانند؟

- رضاخان در جریان محاصره تبریز، مسلسلچی اردوی محمدعلیشاه به سرکردگی عینالدوله عنصر منفور و بدنام ضد مشروطه بود.
- در جریان آزادسازی تهران به دست مجاهدان مشروطه، رضاخان مسلسلچی قزاقها برای دفاع از سلطنت پوسیده و ارتجاعی محمدعلی شاه بود
- در جریان جنگ جهانی اول که کلنل محمدتقی خان پسیان فرمانده نیروهای مدافع ایران بود، رضا خان سرکرده نیروی قزاق وابسته به روسیه بود که با کلنل پسیان جنگید و شکست خورد و کمی بعد خود را به ژنرال اشغالگر روس نیکلای باراتف معرفی کرد و به مزدوری او درآمد
- رضاخان یک دهه بعد به عنوان سردار سپه دست در خون کلنل فرمانده محبوب و مردمی ژاندارمری خراسان کرد
- کمی بعد دستانش را به خون میرزا کوچک خان سردار بزرگ انقلاب و اولین رئیس جمهور انقلابی ایران (و نه گیلان) رنگین کرد
- در دوران سرکردگی او بر نیروی قزاق، خیابانی دیگر رهبر بازمانده از انقلاب مشروطه به دست قزاقها به شهادت رسید

○ و شماری از رهبران مردمی و ضداستعمار جنوب همچون ناصر دیوان کازرونی و میرزا محمدخان برازجانی هم طعم تلخ خیانت و جنایتکاری رضاخان را چشیدند. و در این فصل می خواهیم با نگاهی به سوگند رضاخان پس از آخرین کودتایی که کرد و سلطنت را قبضه کرد، ببینیم پشت آن سوگند دروغین چه خیانت‌ها و جنایت‌هایی خوابیده بود؟ اول بخشی از سوگند وی برای نگاه‌بانی از مشروطه را بخوانیم

من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی و مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقررہ سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری انبی عشق و سعادت و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال خداوند عز شانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت ملت ایران نداشته باشم و از خداوند مستعان در خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌کنم

پس از آن اعلیحضرت قلم را برداشتند و رویه سوگندنامه را دستینه نهادند. سالن مجلس سکوت بود و تنها دوربین‌های عکاسی بودند که آن سکوت را می‌شکستند.

سوگند رضاخان قزاق¹⁶

رضاخان در آن سوگندنامه گفت: «من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام‌اله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقررہ سلطنت نمایم.»

با چنین سوگندی ضروری است ببینیم این مدافع مشروطیت با بزرگ‌ترین رهبر و سردار نامدار انقلاب مشروطه یعنی ستارخان چه کرد؟ در اینجا ناگزیر باید این دو چهره را در برابر هم نهاد تا بتوان به روشنی آنها را مقایسه و قضاوت کرد گرچه که؛

اساساً قرار دادن این ۲ چهره در برابر یکدیگر، حداقل در دوره تاریخی مشترک حیاتشان درست نیست، چرا که ستارخان، سردار بزرگ انقلاب مشروطه ایران و راهگشای بزرگترین انقلاب دموکراتیک مشرق‌زمین در روزگار خود بوده و رضا یک قزاق دون‌پایه و مزدور نیروی استبداد. همینجا باید توضیح داد که هم‌اورد ستارخان نه یک قزاق بی‌سروپا، بلکه پادشاه مستبد قاجار و تزار روس و امپراتور انگلیس بوده‌اند. به‌ویژه که همان هنگام رضاخان تنها یک قزاق مزدبگیر در خیل قشون ارتجاعی استعماری نیروی قزاق بود که قاتل مجاهدین مشروطه بود. اما نظر به تمامی تحریفات

¹⁶ منبع سایت مشروطه متعلق به بقایای سلطنت

تاریخی ارتجاعی استعماری که صورت گرفته است، به هر حال باید به این مقایسه تن داد تا حقایق برای نسل جدید به ساده‌ترین شکل روشن گردد.

در واقع قرارداد این دو چهره کاملاً متضاد در دو کفه یک ترازو را فقط با این ملاحظه می‌توان توجیه کرد که امروزه به علت ۴ دهه حاکمیت دیکتاتوری جهل و جنایت آخوندی، جوانان ما در مطالعه تاریخ میهنشان در معرض ۲ تحریف قرار می‌گیرند: یکی جعلیات آخوندی به اسم تاریخ و یکی هم تحریفاتی که بقایای دیکتاتوری ساقط شده سلطنتی از بوق‌های استعماری ترویج می‌کنند و دیکتاتوری منفور پهلوی را وارث انقلاب مشروطه جا می‌زنند!

یعنی فقط برای روشن شدن این تحریفات است که ما مجاز می‌شویم بزرگ‌ترین سردار انقلاب مشروطه را با یک قزاق مزدور اجنبی و نوکر پادشاه خونخوار قاجار (محمدعلیشاه) مقایسه کنیم.

چهره‌های تاریخی را هنگامی بهتر می‌توان شناخت که با یکدیگر روبه‌رو شوند. این فصل، نگاه‌یست سریع به روبه‌رو شدن دو چهره متضاد تاریخ معاصر ایران

ستارخان

یک شخصیت این ماجرا، سردار انقلاب مشروطه ستارخان است و دیگری رضاخان قزاق ستارخان سردار بزرگ انقلاب مشروطه ایران، سال ۱۲۴۵ خورشیدی در آذربایجان به دنیا آمد و سال ۱۲۹۳ دیده بر جهان فرو بست.

سال ۱۲۸۷ خورشیدی پس از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی در تهران توسط قوای محمدعلیشاه (به سرکردگی لیاخف، فرمانده روسی نیروی قزاق)، ستارخان فرماندهی نبرد در برابر قوای استبداد در آخرین سنگر آزادی یعنی تبریز را به دست گرفت و در برابر دیکتاتور نوحاسته ایستاد تا سرانجام محاصره تبریز درهم شکست و دیگر نیروهای مشروطه‌طلبان از گیلان، اصفهان، لرستان و آذربایجان روانه تهران شده، شاه مستبد را اخراج کرده و مشروطه را بازگرداندند. ستارخان ۴۸ سال قهرمانانه زیست و پاک‌دست و مظلوم و شرافتمند جاودانه شد.

ستارخان، انقلاب بزرگ مشروطیت ایران را (که پیشتر انقلاب‌های مشابه خود در آسیا و خاورمیانه بود) در یک مقطع (حقیقتاً یک تنه و به تنهایی) از شکست کامل نجات داد، گرچه خود بعدها گرفتار فاجعه میوه‌چینان تازه به‌دوران رسیده و فرصت‌طلبان خائن شد و به تیر خیانت آنان سرانجام چشم از جهان فرو بست.

رضاخان قزاق

شخصیت بعدی که باید به او پرداخت، رضاخان قزاق است، موسس سلسله پهلوی که هم خود و هم پسرش به ننگبانی از مشروطیت سوگند خورده بودند اما جز خیانت به مردم و آرمان‌های انقلاب مشروطه کار دیگری نکردند.

رضاخان سال ۱۲۵۶ در سوادکوه به دنیا آمد و سال ۱۳۲۳ در آفریقای جنوبی عمرش به پایان رسید. رضا از نوجوانی به خدمت نیروی قزاق در آمد و تا کودتای ۱۲۹۹ و سپس کودتای ۱۳۰۴ و برقراری سلطنت پهلوی، به نیروی قزاق وفادار ماند.

نیروی قزاق، یک واحد ارتشی دوران قاجار بود که سلسله مراتب فرماندهی آن اساساً از افسران روسی تشکیل شده بود. این نیرو در سال ۱۲۹۶ قمری و به درخواست ناصرالدین شاه قاجار از تزار وقت روسیه، وارد تهران شد و کمی بعد تماماً از نیروهای مسلح ایران مستقل شد آن‌چنان که تمامی امور فرماندهی خود را توسط سفیر روسیه در تهران با ستاد فرماندهی نیروی قزاق روسیه در قفقاز هماهنگ می‌کرد و عملاً یک نیروی خارجی محسوب می‌شد. یک نیروی خارجی که با استفاده از مزدوران و افسران جزء ایرانی‌داره می‌شد. (افسران ایرانی برای کنترل تفنگ‌چینی که تماماً ایرانی بودند و زبان روسی نمی‌دانستند ضروری بود)

رضا ابتدا یک قزاق ذخیره این نیرو در پایین‌ترین رده بود و بعدها به رتبه قزاقی نایل شد تا نهایتاً به درجه سرهنگی در آن نیرو رسید و با چند کودتای متوالی به سلطنت رسید. ضمن این که آن نیروی قزاق هم خودش داستانی شنیدنی دارد.

نیروی قزاق

تأیید از آمدن نیروی قزاق روسیه به ایران، ارتش منظم ایران اساساً از یک نیروی ژاندارم و واحدهای آن تشکیل شده بود. نیرویی که از دستاوردهای امیر کبیر سردار نوآور و میهن پرست ایرانی بود.

امیر کبیر با تشکیل نیروی ژاندارم، سازمان ارتش ایران را با تشکیل ۵ هنگ (فوج) پیاده نظام و ۱۲ دسته سواره نظام بنیان گذاری کرد و به این ترتیب اولین نیروی نظامی ملی و منظم ایران را پس از فروپاشی قوای کهن ایران در جنگهای ایران و روس و بازمانده نیروهای آغامحمدخان و بعداً عباس میرزا به وجود آورد.

تأسیس دارالفنون و دعوت از مریبان اتریشی برای ایجاد نیروی نوین ژاندارم ایرانی، کار بعدی امیر کبیر بود. در حقیقت پس از قتل امیر کبیر ایران دارای ۲ نیروی زمینی بود: اولین نیرو، که یک نیروی ملی و قدیمی تر بود همان نیروی ژاندارمی بود که امیر کبیر پایه هایش را بنیاد نهاد

دومین نیرو، همان نیروی قزاق بود که وابسته به روسیه بود که پس از نیروی ژاندارم ایران، از روسیه به ایران صادر شده بود.

رضاشاه، از ۱۴ سالگی وارد نیروی قزاق شد

رضاشاه در تمام دوران خدمت نظامی خود، خدمتگذار، تفنگچی، مسلسلچی و افسر نیروی قزاق بود. این دو نیرو (ژاندارم و نیروی قزاق) در تمامی دوران قاجار (از دوران ناصرالدین شاه به بعد) پیوسته با یکدیگر هم چشمی و رقابت داشتند.

نیروی ژاندارم عموماً تابع دولت مرکزی و شاه قاجار بود اما به علل مشخص سیاسی، فاقد قدرت نظامی تعیین کننده بود چرا که نیروی قزاق و پشتیبانان آن در دربار، امکان بازسازی و نوسازی سازمان کار نیروی ژاندارم را نمی دادند.

در مقابل، نیروی قزاق با استفاده از تمامی امکانات دولتی ایران، همیشه در بهترین حالت رزمی و استقراری قرار داشت گرچه در برنامه ریزی و فرماندهی تماماً تابع ستاد فرماندهی نیروی قزاق روسیه

بود و به هنگام خیزش مردم و برپایی انقلاب مشروطیت ایران هم به سرکوب آزادیخواهان و انقلابیون ایران پرداخت. این نیرو با یک خط تلگراف ویژه مستقیماً به ارتش روسیه وصل بود.

**نیروی قزاق مهم‌ترین نیروی سرکوب انقلاب مشروطه بود.
نیروی قزاق آن‌چنان بدنام بود که حتی تیمسار عبدالله امیرطهماسبی از مجیز‌گویان
رضاخان هم در کتابش به مزدوری آن شهادت داده است.
در کنار او باید از تیمسار اویسی از سرکردگان ارتش شاه باید نام برد که او هم
مانند امیرطهماسبی ناگزیر از اعتراف به بدنامی نیروی قزاق شده بود.**

در باره ماهیت نیروی قزاق البته کمتر کسی است که شکی داشته باشد، آنچه که اما کم‌تر در باره‌اش صحبت شده، حضور رضا در آن نیروی ضد‌مردمی و بیگانه است که از ابتدا تا انتهای دوران نظامی‌گری رضاخان را در بر می‌گیرد.

نویسندگان کتاب «تاریخ نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران» (با مقدمه تیمسار اویسی)¹⁷ در همین زمینه نوشته‌اند:

«همین نیروی قزاق بود که در قیام مشروطیت ایران، به اشاره دولت روسیه تزاری، ندای آزادی (را) در حلقوم هزاران آزادی‌خواه ایرانی خفه کرد و چه بسیار مردم شریف و بی‌دفاع را فقط به جرم میهن‌پرستی از دم تیغ گذراند، ولی پیشرفت آزادیخواهان و فداکاری و جانبازی مداوم آنها و سیل قربانی سبب گردید...»

رضاشاه تفنگچی چنین نیرویی بود.

«آموزش در مدرسه قزاق‌خانه به جز ۲-۳ درس، بقیه به زبان روسی تدریس می‌شد! همان‌طور که آیین‌ها و فرامین هم به زبان روسی بود.

¹⁷ ص ۳۸ کتاب نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران با مقدمه تیمسار غلامعلی اویسی

حکم نظامی کل ارتش ایران به وسیله ستاد قزاق خانه و توسط یک افسر روس امضا می شد! و بدون احتیاج به اظهار نظر و تأیید مقامات ایرانی، ابلاغ می گردید!» (تاریخ نیروی زمینی شاهنشاهی با مقدمه تیمسار اویسی)

رضاخان روز به توپ بستن مجلس شورای ملی، قزاق مامور به خدمت و نگهبان سفارت آلمان بود به توپ بستن مجلس شورای ملی (اولین مجلس انقلاب مشروطه) نیز توسط همین نیرو و به فرماندهی فرمانده معروف آن کلنل لیاخف روسی که در یک مقطع فرمانده مستقیم رضاخان نیز شد، صورت گرفت. در آن روز ظاهراً رضاشاه نگهبان ورودی سفارت آلمان در تهران بوده. دکتر رضا نیازمند نویسنده کتاب «رضاشاه از تولد تا سلطنت» که در کتابش ارادت بسیاری به رضاشاه ابراز داشته، در صفحه ۱۱۲ کتابش به این نکته اشاره کرده و نوشته است:

«هم‌اینک نیز تعدادی از اجازه‌های خروج یا ورود به امضای رضاخان در سفارت آلمان در تهران موجود است». این ماموریت، نقطه شروع رابطه وی با مأموران آلمانی در تهران شد که بعدها پیامدهای نیکویی برای او داشت.

در جریان عملیات به توپ بستن مجلس، تیمسار امیرطهماسبی، از امرای بعدی ارتش رضاشاه، البته شرکت مستقیم داشت و برای پیروزی محمدعلیشاه و شکست مشروطه خواهان تلاش بسیاری کرد. این روزگار، همان هنگامی است که نیروی قزاق (نیرویی که رضاشاه در آن خدمت می کرد) به اضافه محمدعلیشاه و تزار روسیه و استعمار انگلیس و شیخ فضل الله نوری کمر به نابودی مشروطیت و قلع و قمع مشروطه خواهان بسته بودند.

در همان مقطع از تاریخ است که محمدعلیشاه توسط نیروی قزاق، بسیاری از آزادی خواهان هم چون میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین و... را در باغشاه اعدام کرد و البته تنها صدای رسایی که در آن هنگامه خونین بلند شد و مردم را به ایستادگی دعوت کرد از تبریز و از نای پرخروش ستارخان بود. آن چنان که محمدعلیشاه یک نیروی ورزیده قزاق برای سرکوب مشروطه خواهان مقاوم آذربایجان روانه تبریز کرد.

ستارخان درون سنگرهای مقاومت تبریز و رضاشاه در جنگ با ستارخان و مجاهدان

تبریز

از اینجا به بعد است که ما این دو چهره را در برابر هم می‌بینیم در این سوی دیوارهای شهر مقاوم تبریز، فرمانده انقلاب، ستارخان بود و در آن سو، در بیرون شهر، نیروهای جرار قزاق! رضاشاه که آن روزها اسمش «رضا شصت‌تیر» بود، فرمانده یک گروه مسلسلچی در اردوی استبداد بود.

او در آن روزها که بی‌امان مشروطه‌خواهان را از دم تیر مسلسل معروفش (شصت‌تیر) می‌گذراند، حتی به ذهنش هم خطور نمی‌کرد که بعدها خودش و خاندانش اجباراً باید کباده‌کش مشروطه‌خواهی دروغین در ایران بشوند!!

رضا شاه، عمده استبداد و ارتجاع و استعمار در جنگ با ستارخان!

کتاب «عین‌الدوله و رژیم مشروطه» به قلم مهدی داودی در فصل ششم صفحه ۱۸۷-۱۸۸ پیرامون جنگهای تبریز و شکست‌های پی‌درپی عین‌الدوله از ستارخان نوشته است: «محمدعلیشاه هم که تنها هدفش برانداختن مشروطه بود، باز تلاش می‌کند با همه ضیق مالی و وضع نامساعدی که داشت، نیرویی مرکب از پیاده و سوار و قزاق و توپخانه، حتی چند دستگاه مسلسل سنگین آن‌هم به فرماندهی «رضاخان سوادکوهی» (شاهنشاه فقید) تهیه و به تبریز گسیل دارد» نویسنده کتاب «رضاشاه از تولد تا سلطنت» نیز در صفحه ۱۲۶ کتابش در این مورد نوشته: «روز ۱۹ مهرماه ۱۲۸۷ قزاق‌ها آماده حرکت (برای حمله به تبریز و شکست ستارخان) شدند. کلنل لیاخف، فرمانده کل قزاق‌خانه، از ستون اعزامی بازدید کرد و نطقی ایراد نمود و رجزخوانی بسیار کرد. رضاخان هم در بین قزاقان، شاهد رجزخوانی لیاخف بود. در آن نطق، فرمانده قزاق‌خانه که تلاش می‌کرد قزاق‌های اعزامی از جمله رضا را آماده سرکوب تمام‌عیار مجاهدین آذربایجان کند، تا توانست قزاق‌ها را برضد مردم و مجاهدان مشروطه تحریک کرد.

لیاخف به قزاق‌ها گفت: «تخت پادشاه (یعنی محمدعلیشاه) در خطر است. مردم تبریز گروهی از اوباشان توده (یعنی مجاهدان مشروطه خواه تبریز به فرماندهی سردار ملی ایران ستارخان) را گردآورده، تفنگ و توپخانه دولت را به چنگ آورده‌اند. آگهی جنگ به شاه داده و از اطاعت دولت سر، باز زده‌اند.

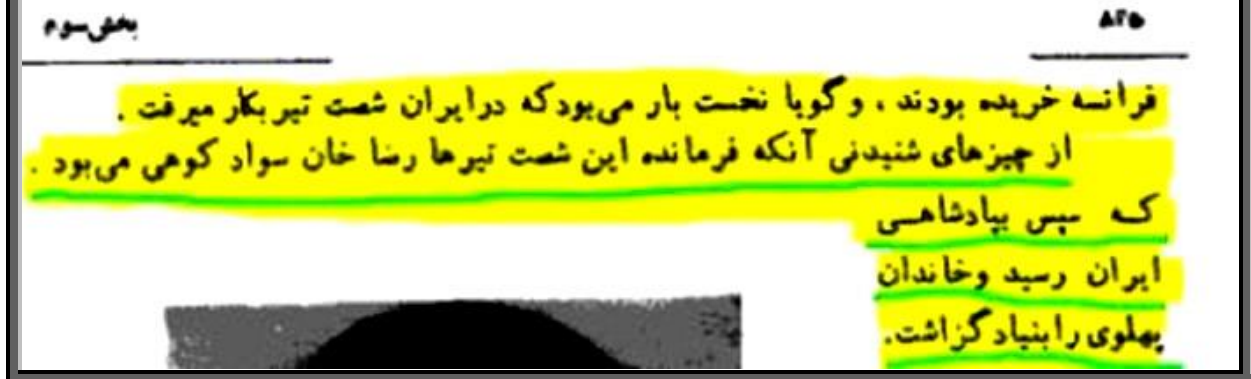
آنها می‌کوشند که دوباره شاه را به بازگشت مشروطه ناگزیر نمایند. این مشروطه حقوق و مزایای بریگاد قزاق را محدود و ناجور می‌سازد و عمل کنترل را بر دستمزد شماها برقرار می‌نماید. مشروطیت بدترین دشمن شماهاست. شما بر ضد این دشمن باید تا آخرین قطره خون خود بجنگید... برای این که در دوران جنگ و رزمگاه، در تنگنا نیفتید، من برای شما خوراک‌های سرد حاضر و گوناگون آماده کرده‌ام.

شما باید بدانید که در بازگشت فیروزمندانه، از پول و سایر انعامات از طرف پادشاهان روسیه و ایران سرشار برخوردار خواهید شد. هرآنچه دارایی و ثروت در درون دیوارهای تبریز باشد، همه از آن شما خواهد بود!

شما باید بدانید که دست یافتن به تبریز یا شکست، برای شما امری حیاتی و مماتی است. اگر فتح نمودید، مشروطیت از پای به در خواهد افتاد، اگر برد با هواداران مشروطه باشد، بریگاد متلاشی شده، خود، زنان و کودکان در به در و گرسنه خواهید ماند. این نکته را فراموش نکرده، مانند شیران بجنگید.

یا شما یا مشروطیت!»

یکی از شنیدنی‌های کمتر شنیده شده درباره رضاشاه، گواهی مستند و تاریخی احمد کسروی مورخ معروف انقلاب مشروطه است که آن رویارویی انقلاب و ضدانقلاب را در کتاب انقلاب مشروطه ثبت کرده است



صفحه ۸۲۵ کتاب تاریخ مشروطه احمد کسروی

احمد کسروی، تاریخ‌نگار نامدار انقلاب مشروطه نیز در کتاب معروفش به اسم «انقلاب مشروطه» ص ۸۲۴-۸۲۵ به این واقعه تاریخی و حضور رضاخان در حمله به آزادی‌خواهان تبریز اشاره کرده و نوشته است:

«از آن سوی، دسته‌های قزاق چند شصت تیر «مسلسل» می‌داشتند که آنها را نیز از فرانسه خریده بودند و گویا نخست بار می‌بود که در ایران شصت تیر بکار می‌رفت. از چیزهای شنیدنی آن که فرمانده این شصت تیرها، رضاخان سواد کوهی می‌بود که سپس به پادشاهی ایران رسید و خاندان پهلوی را بنیاد گذاشت».

جنگ نابرابر میان رضاشاه و ستارخان

احمد کسروی در همان کتاب انقلاب مشروطه، اوضاع مردم و شهر قهرمان تبریز را به روشنی تصویر کرده است. آن‌هم تبریزی که در محاصره قوای استبداد و قزاق‌های تشنه به‌خونی همچون رضاخان بوده است، شهری که دچار قحطی بوده و در این سو هم یک مشت قزاق وحشی برای دستیابی به غنایم درون حصارهای شهر تبریز له‌له می‌زدند. کسروی نوشته است:

«در آن هنگام، ذغال نایاب شده، مردم ناگزیر درخت‌های بارور را بریده به جای ذغال به کار می‌بردند. نیز مجاهدان در هر سو که می‌بودند درختها را بریده در سنگرها می‌سوزانیدند. بدین سان زندگی بر مردم سخت گردیده از هر باره در فشار می‌بودند با این همه شکیبایی نموده افسردگی نشان نمی‌دادند. انجمن می‌کوشید جلوگیری از انبارداری کند. مردم خود نیز بیشترشان نیکی و پاکدلی نشان می‌دادند... جلوی هر دکانی زن و مرد انبوه گردیده و کسی تا چند ساعت نمی‌ایستاد، نیم من نان نمی‌توانست گرفت... کسانی که آن روز در تبریز بوده‌اند نیک یاد می‌دارند که مردم تا می‌توانستند از دست بینوایان می‌گرفتند و کمتر اندیشه پول‌اندوزی را می‌داشتند، بلکه کسانی رادمردی‌های شگفت می‌نمودند».

در بهار همان سال بود که پیشوایان آزادی ایران زمین، محاصره‌شدگان تبریز آزادی‌ستان، غذای ناگزیرشان علف و گیاه بیابان شده بود. لازم به یادآوری است که آن دوره، همان روزگاری است که زنان تبریز نیز لباس رزم به تن کرده و پشت سر زینپ پاشا(سالار زنان تبریز) و مادر کلنل محمدتقی خان پسیان به یاری ستارخان شتافته بودند.

برخی صحنه‌های انقلاب، همه داستان انقلاب مشروطه را حداقل از یک نظر تعیین تکلیف می‌کنند. مانند محاصره تبریز که یک‌سو رضاخان (که بعداً شاه شد) ایستاده بود و سوی دیگر ستارخان و زینب پاشا

مورخین نوشته‌اند که در جریان جنگ‌های تبریز، چندین سنگر پیرامون سنگر ستارخان را زنان اداره می‌کردند روزنامه جبل‌المتین در همان ایام ضمن انتشار اخبار انقلاب و جنگهای ستارخان با قوای استبداد و مسلسل چی بدنامش رضاشخصت تیر! از شهادت ۲۰ زن مسلح در لباس مردانه در نبردهای تبریز خبر داده و نوشته بود: در میان آن شیرزنان مبارز، از دختران ۱۳ ساله تا زنان کهن سال ۶۰ ساله دیده می‌شد.

نویسنده کتاب «رضاشاه از تولد تا سلطنت» در شرح یکی از جنگهای نیروهای قزاق و رضاخان با مجاهدان تبریز و ستارخان نوشته است: اسماعیل امیرخیزی که در وقایع آذربایجان و جنگهای تبریز همیشه همراه ستارخان بوده در کتاب خود می‌نویسد:

«شب ۱۳ ذیقعه من در اردوی عین‌الدوله در باسمنج بودم چون صدای تفنگ از هر جا بلند شد و جنگ شدت گرفت... (دربردهای آن شب) یکی از دلایل عقب‌نشینی مجاهدان تبریز، شدت کار مسلسل قزاق‌خانه بود که فرماندهی آن را نایب اول، رضاخان (همان رضاشاه بعدی) به عهده داشت. پس از اتمام جنگ و عقب‌نشینی تبریزیان، رضاخان به دستور عین‌الدوله به درجه سلطان دومی ارتقاء یافت.»

شکست نیروهای استبداد و مسلسل چی آنها رضاخان از آزادی خواهان

هر کسی که فقط به اندازه سرسوزنی با انقلاب مشروطه آشنایی داشته باشد می‌داند که حداقل در آن مقطع یعنی ایام محاصره تبریز، بقای انقلاب مشروطه مساوی بود با مقاومت تبریز. از همین نکته می‌توان دریافت که در آن صحنه تعیین‌کننده، انقلاب و ضدانقلاب را چه راحت می‌توان شناخت؟

کتاب «عین‌الدوله و رژیم مشروطه» درباره نتیجه جنگ‌هایی که بین عین‌الدوله و نیروهای قزاق و مسلسل چی خونخوارش «رضا شصت‌تیر» با مجاهدین و فداییان مدافع تبریز، تحت رهبری ستارخان سردار ملی انقلاب مشروطه صورت گرفته، می‌نویسد:

«پس از تکمیل عده و تجهیزات که تعداد نفرات دولتی به ۴۰ هزار نفر می‌رسید، حاجی صمدخان شجاع‌الدوله یکی از آن هنگامه‌طلبان بیگانه‌پرست که حضرت والا از او انتظارات بسیار داشته و پیوسته او را تقویت می‌کرده، بنا به دستور... در ۱۳ محرم ۱۳۲۷ (۱۶ بهمن) با عده خود به حمله می‌پردازد و جنگ سختی با مجاهدین درمی‌گیرد.»

در این جنگ... مجاهدین فاتح می‌شوند و از مهاجمین ۱۴۰ نفر کشته به جا می‌ماند در حالی که از مشروطه خواهان ۵۰ تن شهید می‌گردد.

پایان نبردهای تبریز و پیروزی ستارخان را همه می‌دانند و نیازی به شرح بیشتر نیست چرا که در یک نوشته نسبتاً کوتاه، بازگویی تاریخ جنگ‌های مشروطیت و نبردهای تبریز مقدور نیست، اما شناختن دوست و دشمن انقلاب مشروطه و نمادهای انقلاب و ضدانقلاب را برای هر پژوهش‌گری آسان میکند.

گذشت روزگار البته واقعیت ۲چهره آن دوره تاریخی را بیشتر روشن کرد.

یکی در اردوی مردم!

و آن دیگری در اردوی جنایتکاران که مردم را با مسلسل درو می‌کرد!

در این فصل تلاش کردیم با روبروی هم قرار دادن دو چهره مطرح در تاریخ ایران معاصر، یکی سردار انقلاب مشروطه و دیگری رضاخان قزاق، بخشی از تاریخ ایران را زیر ذره بین قرار دهیم در جریان انقلاب مشروطه بویژه در جریان قیام ستارخان در تبریز، در یک سو آزادمردان و آزادزنانی بودند که بن بست تاریخ را با انهدام دیکتاتوری مطلقه پادشاهی درهم شکستند و بزرگترین انقلاب اجتماعی آسیای معاصر را رقم زده و پیشتاز ملل مشرق زمین در نابودی فئودالیسم و برپایی نهادهای دموکراتیک در جامعه خویش و ملل همسایه شدند.

در دیگر سو، قزاق‌های درنده‌خو، نابکار و مزدبگیر اجنبی که در کشتن مردم خویش و قهرمانان ملی سرزمین خود، حتی لحظه‌یی هم درنگ نمی‌کردند.

یکی تنها و تنها برای آزادی مردم و سهم شدن آنان در قدرت سیاسی و محدود کردن قدرت دیکتاتور حاکم جنگید

دیگری تنها و تنها برای به اسارت کشیدن مردم و نفی حقوق سیاسی و اجتماعی آنها نبرد کرد
آن دو شخصیتی که موضوع این نوشته هستند، هر دو تنگدست بودند اما:

یکی با تمامی محبوبیت سیاسی و قدرت اجتماعی که داشت، پاکدست آمد و پاکدست رفت
دیگری از ابتدا به اندوختن انبان خود و انباشتن ثروت از راه مصادره اموال مردم پرداخت و روزی که از مملکت اخراج شد، میلیون‌ها تومان ثروت برای خود و خاندانش از دسترنج به سرقت رفته توده‌ها باقی گذاشت.

یکی پیوسته در خطرترین صحنه‌های رزم تن‌به‌تن با استبداد، از جان خویش مایه می‌گذاشت و دیگری هرگز جرأت بیرون آمدن از پشت مسلسل ماکسیمش را نداشت و اگر آن را از او می‌گرفتند ناگزیر به چارپاداری سفیر هلند و درباری سفارت بلژیک و آلمان می‌پرداخت و «افسارنگهدار» اسب مأموران سیاسی بیگانه می‌شد.

ستارخان حقیقتاً محبوب مردم ایران و حتی دانشجویها و روشنفکران ملل دیگر در عصر خود بود. در حالی که رضاشاه، منفور مردم خود و قاتل بسیاری روشنفکران و قهرمانان مردم ایران بود. ستارخان در همان روزگار، اسمش در دانشگاه‌های روسیه با احترام برده میشد، به احترامش برنامه و مراسم بزرگ داشت برگزار می‌کردند.

معتبرترین روزنامه‌های اون روزگار برای مصاحبه با ستارخان بقول معروف سر و دست می‌شکستند. در کشور هندوستان، مردم در دهن کجی به استعمار انگلیس، به اسم ستارخان سکه زده بودند در حالی که متقابلاً و بی‌اغراق کمتر ایرانی میهن‌پرستی است که در دوره رضاشاه زندگی کرده باشد و آماج تیر و کین او قرار نگرفته باشد؛

از ستارخان سردار ملی انقلاب مشروطه ایران گرفته تا زینب پاشا و کلنل محمدتقی خان پسیان و میرزا کوچک خان جنگلی و سردار مریم بختیاری و میرزاده عشقی و فرخی یزدی و نسیم شمال و دکتر مصدق و...

در آن مهلکه تاریخی در یک‌طرف ستارخان، باقرخان و دیگر قهرمانان انقلاب مشروطه قرار داشتند و در طرف دیگر، رضاخان (رضا شصت تیر، رضا پالانی، رضاخان میرپنج، رضاآلاشتی، رضاخان قلدر) که بعدها به نام رضاشاه معروف شد؛ تفنگ‌چی عین‌الدوله و محمدعلیشاه پادشاه آدمکش قاجار و حامی متشرعش شیخ فضل‌الله نوری و مزدور کلنل لیاخف روسی که در مجلس موسسانش هم آخوندکاشانی برای او رای جمع می‌کرد!

این تصویری است ساده و مستند و روشن از «مردم» و «ضدمردم» در انقلاب مشروطه ایران.

فصل چهارم.....رضاخان و کلنل محمدتقی خان پسیان

رضاخان قزاق، مزدور ارتش اشغالگر روس در جنگ با کلنل پسیان فرمانده ارتش ملی ایران

دفاع کلنل پسیان از ایران

طلوع دوباره کلنل در سپهر سیاسی ایران

شاه و قوام السلطنه و رضاخان قزاق در جنگ با کلنل

دشمنی شاه با جنازه کلنل

فصل چهارم

برخی رخدادها خیلی برجسته و نمادین هستند؛ وقایعی که به تنهایی می توانند همه واقعیت را در خود بازتاب داده و بسیاری گفته‌ها و ناگفته‌ها را در یک تابلو با روشنی تمام به نمایش بگذارند، به عنوان نمونه تابلویی را در نظر بگیرید که در یک گوشه آن، مقاومت مجاهدان تبریز و ستارخان که برای احیای انقلاب مشروطه از جان مایه می گذارند به تصویر کشیده شده و در گوشه دیگر آن، در همان لحظه، در لشکر خونخوار عین الدوله، رضاخان قزاق برای نابودی انقلاب مشروطه و قتل مجاهدان آذربایجان و سردار نامدار مجاهدان، یعنی ستارخان مسلسل بدوش می کشد! تابلویی که بدون هر تفسیر و تحلیلی، مشروطه و ضد مشروطه، مردمی و ضد مردمی را در یک نگاه به بیننده نشان می دهد.

در این نوشته به دنبال بازنمایی واقعیت‌های انقلاب مشروطه هستیم تا ببینیم چگونه از میان آتش و دود انقلابی به آن عظمت، ناگهان یک قزاق به شاهی می رسد؟ قزاقی که بسیاری از رهبران پاکباز انقلاب مشروطه را به خون نشانده بود.

قزاقی به اسم رضاخان!

برابر نهاد دو چهره

چهارمین فصل داستان «قزاقی که شاه شد» را می خوانید.

در این فصل، به ماجرای کلنل محمدتقی خان پسیان و رضاخان قزاق پرداخته می شود.

شاید کمتر کسی بداند که کلنل محمدتقی خان پسیان و رضا خان به نوعی همدوره بودند،

هر دو افسر بودند
هر دو تقریباً هم‌درجه بودند،
هر دو هویت ایرانی داشتند
اما در دو جبهه کاملاً متضاد و تماماً متخاصم!
کلنل محمدتقی خان پسیان در سال ۱۲۷۰ خورشیدی به دنیا آمده بود
و رضا در سال ۱۲۵۶ خورشیدی متولد شده بود.
هر دو ایرانی بودند، یعنی هویت ایرانی داشتند
هر دو در یک دوره زندگی می‌کردند.
کلنل و رضاخان هر دو «نظامی» بودند
هر دو، فرمانده یکان‌های نظامی نسبتاً مهمی در دوره خود بودند
هر دو در سال‌ها آغازین جنگ جهانی اول و اشغال ایران، درجه‌ای در حد سرهنگی داشتند.
کلنل فرمانده نیروی ژاندارم همدان بود
رضا خان که بعدها «رضاشاه» شد، فرمانده قوای قزاق همدان بود.
هر دو در رزم و جنگاوری به هر حال سررشته داشتند
گرچه رضاخان اساساً عمده جنگ‌هایش را از پشت مسلسل ماگزیمش انجام داده بود و مرد نبردهای
رو در رو نبود اما به هر حال هر دو اسم‌شان به جنگندگی معروف بود.
اما این دو یعنی کلنل محمدتقی خان پسیان و رضاخان در دو جبهه کاملاً متضاد قرار داشتند.
یکی برای آزادی و آبادی ایران جنگید و جان فدا کرد و دیگری به مزدوری استعمار در آمد.
هم‌چنین باید یادآوری کرد سال‌ها پس از اولین رویارویی این دو، یکی از مهم‌ترین جنبش‌های
آزادبخش مردم ایران که توسط رضاخان و دیگر عوامل استعمار سرکوب شد، قیام کلنل محمدتقی
خان پسیان در خراسان بود. این دو نفر، دو بار در تاریخ ایران با یک‌دیگر روبرو شدند.

کلنل محمدتقی خان پسیان

کلنل محمدتقی خان پسیان از افسران تحصیل کرده و میهن‌پرست ایرانی بود که روز ۲۳ خرداد
۱۲۹۳ فرمانده نیروی ژاندارم همدان شد.

او از مدافعان ایران در جریان جنگ جهانی اول بود که هنگام اشغال ایران، فرماندهی قوای ملیون در برابر نیروی اشغالگر روس را در همدان به عهده گرفت. اما در ابتدای امر، ناگزیر از جنگ با نیروی قزاقی شد که به فرماندهی رضاخان در همدان حضور داشت و اوامر ستاد ارتش اشغالگر روس را اجرا می کرد.

کلنل پس از شکست دادن رضاخان و قوای مزدور قزاق، آنها را با مقداری کمک هزینه برای برگشتن به شهر و دیارشان آزاد کرد اما رضاخان با گروهی از قزاق‌هایش خائنانه به سوی قزوین رفته و در آنجا به نیروهای اشغالگر روس به فرماندهی ژنرال نیکلای باراتف پیوستند تا مجدداً تحت امر ارتش مهاجم تزار به جنگ با مردم ایران برگردند.

نیروهای باراتف، با استفاده از مزدورانی همچون رضاخان و اطلاعات آنها در سلسله نبردهای بعدی بود که توانستند نیروهای ملیون را ناگزیر از عقب نشینی به مناطق صعب‌العبور غرب کشور کنند. کلنل پس از اتمام آن مرحله از نبرد، همراه با بقایای مشروطه طلبان و دولت ملیون ناگزیر به استانبول مهاجرت کرد و از آنجا هم در سال ۱۲۹۶ خورشیدی برای ادامه تحصیلات، به آلمان رفت.

کلنل در آلمان اضافه بر هوانوردی، ریاضیات عالی و موسیقی نوین را نیز فرا گرفت و بخشی از سرودهای ژاندارمری و اشعار ملی ایران را به اسامی «سه سرود ملی و هفت آواز محلی ایرانی» با یک مقدمه به زبان آلمانی به چاپ رساند که مورد توجه موسیقی‌دان‌های آلمانی قرار گرفت.

کلنل تعدادی از قواعد و دستوره‌های مختلف موسیقی را هم ترجمه و آماده چاپ کرد که به علت نداشتن توان مالی موفق به چاپ آنها نشد. او سپس از آلمان به سوئیس رفت و پس از پایان یافتن جنگ جهانی اول، مجدداً عازم میهن خود، ایران شد.

ضروری است یادآوری گردد که کلنل در دو نوبت در تاریخ ایران ظاهر شده است؛ بار اول هنگامی است که او فرمانده ژاندارمری همدان در دوران جنگ اول جهانی بوده و پس از شکست ملیون از قوای اشغالگر به اروپا مهاجرت می کند.

بار دوم هنگامی است که پس از پایان جنگ جهانی اول به ایران باز می گردد و این بار به عنوان فرمانده ژاندارمری خراسان منصوب می گردد.

کلنل در هر دو مقطع زندگی خود، با استعمار و بعدهم مهره‌های ارتجاع فئودالی و استعماردرگیر شد. جالب آنجاست که که در هر دو مورد یکی از نفراتی که مستقیماً رو در روی کلنل به مبارزه برخاست همین رضاخان قزاق بوده است!؛

بار اول در جنگ جهانی اول که رضاخان قزاق مزدور روسیه تزاری بود با کلنل در همدان جنگید. و بار دوم رضاخان، در شرایطی که پس از پایان جنگ اول و زمانی که دیگر تزار سقوط کرده بود، رضا و نیروی قزاق حلقه بگوش انگلیسی‌ها شده بودند، و کلنل به ایران برگشته و فرمانده ژاندارمری خراسان شده، این دو مجدداً درگیر شدند.

باید یادآوری کرد رضاخان مقطعی که فرصت کند و کمی هم حداقل تظاهر به ایرانی بودن کرده و از منافع ایران دفاع کن، هرگز پیدا نشد!

کلنل در تاریخ پنجم ذی‌القعدة ۱۳۳۸ قمری، طی حکم نمره ۱۷۶ وزارت داخله، به عنوان فرمانده ژاندارمری مجدداً وارد خدمت شد. این سند را علی آذری در «کتاب قیام کلنل»¹⁸ آورده و از نظر تاریخی، نکته مهمی است که زمان دقیق انتصاب کلنل را بدانیم زیرا نشان می‌دهد کلنل قبل از کودتا و روی کار آمدن سید ضیاء به فرماندهی ژاندارمری خراسان منصوب شده است.

تاریخ انتصاب کلنل به فرماندهی ژاندارمری خراسان مطابق است با ۳۰ تیر ۱۲۹۹ خورشیدی یعنی هفت ماه قبل از کودتای سوم اسفند رضاخان و روی کار آمدن کابینه سیاه سید ضیاء. یعنی که کلنل را برخلاف آنچه که برخی منابع به اشتباه ابراز می‌دارند، سیدضیا منصوب نکرده است. کما اینکه درگیری کلنل با قوام السلطنه هم ربطی به درگیری‌های سید ضیا و قوام نداشته است.

کلنل محمدتقی خان پسیان در آخرین مرحله زندگی خود، در مقام فرماندهی ژاندارمری خراسان و پس از مشاهده اوضاع نابسامان کشور، اقدام به انجام اصلاحاتی اساسی در منطقه خود کرد.

کلنل، «قوام‌السلطنه» والی فاسد خراسان را بازداشت و برای محاکمه عادلانه به تهران فرستاد. اما هنگامی که متوجه شد قوام به جای محاکمه، به نخست‌وزیری رسیده، خود راساً در صدد انجام اصلاحات اقتصادی اجتماعی و سیاسی در منطقه ماموریت خود، برآمد.

¹⁸ کتاب قیام کلنل نوشته علی آذری ص ۲۵۵

کلنل تلاش کرد مالیات عقب افتاده زمین داران را بگیرد و آستان قدس را که دچار فساد مالی شده بود، اصلاح کند.¹⁹

کلنل در همین راستا بسیاری از حکام و فرمانداران و پرسنل فاسد آستان قدس را برکنار و زندانی کرد.²⁰

از طرف دیگر با بالا گرفتن جنگ قدرت در تهران بین سران فاسد پایتخت، قوام که از زندان به نخست‌وزیری رسیده بود! اولین کاری را که در دستور قرار داد، نابودی کلنل در خراسان بود! آن‌گونه که محمدتقی بهار در تاریخ احزاب سیاسی ایران نوشته است: «دولت قوام السلطنه با همکاری صمیمانه‌ای که بین

نخست وزیر (قوام)،

با وزیر جنگ (رضاخان)،

و شاه قاجار (احمدشاه)

و اکثریت مجلس حاصل شده بود،

علاوه بر واقعه کلنل محمدتقی خان، (یعنی سرکوب کلنل) کامیابی‌های! دیگری هم به دست آورد!!

21

حسین مکی در تاریخ ۲۰ ساله ایران نوشته است²²: «عده‌ای می خواستند کابینه (قوام السلطنه) را ساقط کنند، ... ولی سردار سپه (با وجود) کلنل محمدتقی خان و برای آنکه از همدستی قوام السلطنه و همفکری او در سرکوبی کلنل استفاده کند، از قوام پشتیبانی کرد و نفوذ خود را برای بقای کابینه به کار برده و در نتیجه کابینه (قوام) موفق به جلب موافقت مجلس گردید و از سقوط نجات یافت. بهار اضافه می‌کند: (از سوی دیگر) سردار سپه با کلنل محمدتقی خان خرده حساب شخصی داشت. افسر رشید ژاندارمری را شناخته بود که چقدر کله شق و متهور و سخت گیر است، موقعی که سردار سپه، فرمانده قسمتی از «آتریاد» همدان بود و کلنل نیز فرماندهی ژاندارمری آنجا را به عهده

¹⁹ کتاب ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران. استفانی کرونین. ترجمه غلامرضا علی بابایی. چاپ تهران خجسته 1377 ص 183 - 185

²⁰ کتاب جنبش کلنل محمدتقی خان پسپان بنا بر گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد. گردآوری غلامحسین میرزا صالح. نشر روایت تهران 1370 ص 45

²¹ تاریخ احزاب سیاسی بهار ص 162

²² تاریخ ۲۰ ساله ایران نوشته حسین مکی جلد 1 ص 464 و 465

داشت... کلنل با ۶۵ نفر ژاندارم، سردار سپه را محاصره می کند و ...» (بقیه داستان همانی است که پیشتر گفته شد.)

بهار می نویسد: «(رضاخان) عجالتا (یعنی هنگام درگیری کلنل با قوام) موقع را مناسب یافته ... میل داشت با همکاری قوام السلطنه... کلنل را سرکوب کند... رییس الوزرا (قوام) و سردار سپه تصمیم می گیرند برای خاتمه دادن به قضیه خراسان (یعنی کلنل) متوسل به قوه قهریه شوند و ... یک اردوی ۱۰۰۰ (هزار) نفری قزاق (یا به گفته آذری ۷۰۰ نفری)، مامور خراسان می گردد»

حسین مکی در همین باره نوشته است: «قوام السلطنه هم... جداگانه دست به کار می شود و ... به موازات فعالیت نظامی سردار سپه... بوسیله تلگراف و نامه و قاصد مخصوص، عده‌ای از متنفذین (وخوانین مشرق) خراسان را به ضد کلنل تحریک (و تجهیز) می کند... تا کلنل را دچار جنگ در چند جبهه سازد»²³

حسین مکی در تاریخ ۲۰ ساله‌اش جلد اول نوشته است: «قوام السلطنه مخصوصا وقتی کینه سردار سپه را نسبت به کلنل دید، در تصمیم خویش در دشمنی با کلنل راسخ تر شد»²⁴

البته از بین بردن کلنل، کار آسانی نبود چرا که به گواهی «بهار»، کلنل خیلی خوشنام بود و اضافه بر هزاران ژاندارمی که هواخواهش بودند، صدها هزار مردم ایران هم دوستش داشتند.

ملک‌الشعراى بهار در کتاب «تاریخ احزاب سیاسى ایران» در مورد محبوبیت ملی کلنل و امیدی که مردم برای نجات ایران به او داشتند، نوشته:

«هنوز سردار سپه بدنام نشده بود، اما محمدتقی خان بسیار نیکنام بود. ژاندارم از قزاق، وجیه تر و محبوبتر بود. علاوه از اینها، تهران قدرت دفاع نداشت... در این صورت هرگاه کلنل شش یا هشت هزار ژاندارم رشید و مسلح و فرمانبردار خود را ... به تهران می رساند، کاری صورت می داد. سردار سپه و قسمتی از نمایندگان گریخته و شهر با سلام و صلوات بدو تسلیم شده بود و ... اما...»²⁵

بهار شرح یک ملاقات خود با کلنل را در کتابش نوشته و نکاتی را از فضای سیاسی آن روزگار توضیح داده که با گزارش حسین مکی مطابقت دارد و حرف‌های مکی را تایید می کند.

²³ تاریخ 20 ساله مکی ج ۱ ص 465

²⁴ مکی بیست ساله ج ۱ ص 475

²⁵ تاریخ احزاب سیاسی. محمدتقی بهار ص 159

بهار نوشته است: «من کلنل را یکبار دیدم. پیش از اینکه او را دیده باشم آوازه شجاعت و صاحب‌دلی و بزرگواری او را از مردمی بی‌غرض شنیده بودم... روزی را با او به سر بردم... همان اوقاتی بود که بحران... به سبب نزدیک شدن قوای شوروی به سرحدات و سواحل ایران در آزادیخواهان... پیدا شده بود.²⁶»

کلنل مردی شاعر و نویسنده... بود... با هشت هزار سرنیزه و صدها هزار قلوب موافق... گمان نکنید کلنل را قدرت یا دسیسه قوام‌السلطنه می‌توانست از میان بردارد... آن کسی که بعدها صاحب تخت و تاج ایران شد... (یعنی رضاخان) کلنل را نفله کرد! دولت قوام‌السلطنه با همکاری صمیانه که بین نخست‌وزیر و وزیر جنگ و شاه و اکثریت مجلس حاصل شده بود، علاوه بر واقعه کلنل محمدتقی خان، (کارهای دیگری هم کردند)!!!²⁷»

بهار بخشی از پشت پرده توطئه بر ضد کلنل رو در کتابش توضیح داده و اینطوری نوشته:
«حکومت قوام‌السلطنه مواظب همه قضایا (میرزا کوچک خان و پسیان) بود و وزیر جنگ (یعنی رضاخان) فعالیت و پشت کارش را در این روزها نشان می‌داد و اتفاقاً سیاست بریتانیا نیز در این کامیابی‌ها (شکست کلنل و...) ذینفع بود و بنا بر این، کارها خوب پیش می‌رفت.
روتشتین (سفیر شوروی) در تهران با سیاسیون ملی و دولتی گرم گرفته بود و... از مساعدت جدی دولت شوروی با انقلاب گیلان ساعت به ساعت می‌کاست»²⁸
کلنل فرماندهی نظامی و رهبری سیاسی قیام خراسان را خودش شخصا به عهده داشت و نامه‌های زیادی در این مورد از او به جا مانده که تصویر روشنی از او و قیامش به دست می‌دهند.
کلنل در یکی از نامه‌هایی که همان روزها نوشته، از جمله گفته بود:

«شرافت و سعادت دیر یا زود بر می‌گردد. ایرانی نمی‌میرد و محو نمی‌شود اگر ما هم نبینیم آیندگان ما خواهند دید... ما باید جانبازی کنیم. ما باید با هر کس که خائن وطن است، بجنگیم ولو اکثریت تامه داشته باشند. بی‌شبهه ما در این راه، به موانع سهمگین برخوایم خورد، ما بایست ریشه

²⁶ تاریخ احزاب سیاسی بهار ص 160

²⁷ تاریخ سیاسی احزاب. بهار ص 162

²⁸ کتاب تاریخ احزاب سیاسی بهار ص 164

های سنگین خیانت را از جا کنده، اصول آریستوکراسی را از مملکت نابود سازیم، امیدوارم عزم آهنین ما، سلاسل و قیودات ارتجاعی را از هم گسسته و تمام موانع را در هم شکند.²⁹ کلنل در نامه دیگری به نکته‌ای اشاره می‌کند که نشون میدهد او با خوانین و اشراف منطقه هم درگیر بوده است. کلنل در این مورد نوشته است: «افسوس و هزار افسوس که طبقه ممتاز (مشهد) مانع نیل به این آرزو (آزادی ایران) است»³⁰

کلنل سرانجام در حلقه محاصره ارتجاع داخلی و استعمار و خوانین منطقه، و در یکی از چند جبهه‌ای که دشمنان متعدد بر ضد او باز کرده بودند، به شهادت رسید و دشمنان سر از تنش جدا کردند. تاریخ ۲۰ ساله مکی، روز تشییع جنازه کلنل و بزرگداشت او توسط مردم مشهد را این گونه تصویر کرده است:

«روز ششم صفر اهالی مشهد از پیر و جوان، کلیه بازارها را تعطیل و شاگردان مدارس اجتماع نموده دسته‌های گل به دست گرفته، عقب جنازه کلنل محمدتقی خان حرکت می‌کردند. نعش را روی توپ گذارده بودند و موزیک، نوای عزا می‌نواخت»³¹

نویسنده کتاب قیام شیخ محمدخیابانی (علی آذری) هم در تشریح بزرگداشت کلنل توسط مردم مشهد از یک طرف، و کینه کشی قوام و رضاخان از طرف دیگر، نوشته است:

«مردم مشهد در مراسمی بی نظیر، پیکر شادروان کلنل محمدتقی خان پسیان را در جوار نادرشاه افشار دفن کردند، (اما) قوام به نبش قبر او مبادرت کرد! (و پس از او) تیمسار پاکروان مزار ثانوی او را به خیابان انداخت و آرامگاه دائمی او را به کلی معدوم ساخت!»³²

تا سرانجام مردم ایران به دنبال سرنگونی سلطنت، آرامگاه آن قهرمان ملی، مترقی، دمکرات و وطن‌دوست را بازسازی کردند.

²⁹ مکی بیست ساله ج ۱ ص 474

³⁰ مکی بیست ساله ج ۱ ص 474

³¹ مکی بیست ساله ج ۱ ص 477

³² کتاب قیام شیخ محمد خیابانی. علی آذری چاپ چهارم. انتشارات صفی‌علیشاه. 1362/ ص 503 - 504

کلنل از طایفه کردزبان پسیان و از تیره کردهای سلیمانی ساکن قرهباغ بود که در زمان جنگ‌های ایران و روس، به (سرزمین مادری خود) ایران (یعنی سرزمین‌های خارج از اشغال روس‌ها) کوچ کرده در آذربایجان ساکن شدند. کلنل در تبریز بدنیا آمد و در سی سالگی جان فدای آزادی مردم و آبادی میهن نمود.³³

کلنل دارای سوابق درخشانی بود... در جنگ بین‌المللی اول، در جنگ‌های قزوین و همدان و بروجرد و کرمانشاهان و در مقابله با سپاه جرار روسیه تزاری و قزاق‌هایش رشادتهای نمایانی از خود نشان داده بود، شکستی که کلنل با قوای اندک و اسلحه و مهمات ناچیز به روس‌های مجهز داده بود باعث شهرت بیشتر وی شده بود.

«بالفور پژوهشگر انگلیسی» در کتاب خود در باره کلنل پسیان نوشته است:

«این نکته قابل انکار نبود که حکومت (کلنل) ...، انقلابی در افکار طبقات پایین تولید کرده بود که در صورت موفقیت وی، در تهران طرفداران کثیری پیدا می‌کرد. ولی البته چنان وقایعی روی نداد»

34

مکی نیز در تاریخ بیست ساله خود نوشته: فرخی یزدی، ایرج میرزا، عارف قزوینی و بسیاری شعرای میهن‌دوست دیگر در شهادت کلنل، اشعاری سرودند و روزنامه‌های تهران برغم سانسور شدید رضاخانی، مقالات متعددی در بزرگداشت او نوشتند و عواقبش را هم تحمل کردند. «سردار سپه، مدیر روزنامه «ستاره ایران» را به قزاقخانه برده، فحش زیادی می‌دهد و شلاق می‌زند و در طویله حبس می‌کند و ...»

و به این ترتیب، یکی دیگر از درخشانترین اخگرهای انقلاب مشروطیت ایران، خاموش شد. امروز البته رضاخان گرچه بخشی از تاریخ این سرزمین را اشغال کرده اما آنچه که در دل‌های ایرانیان باقی مانده، نام، یاد و راه آزادگی است که کلنل از جمله مروجینش بود.

³³ مطالعات آسیایی. قرهباغ از ادوار کنه تا دوره معاصر. شاهمرسی. ص 272

³⁴ «مکی بیست ساله ج ۱ ص 478

فصل پنجم..... رضاخان و میرزا کوچک خان جنگلی

میرزا کوچک خان مدافع ایران در برابر قزاق‌های اشغالگر تزاری و مزدورشان رضاخان

سازندگی‌های میرزا کوچک خان در غوغای جنگ آزادیبخش

ایرانی که میرزا کوچک خان می‌خواست

سفلگی‌های رضاخان و تمیسارهایش

فصل پنجم

داستان قزاقی که شاه شد، شرح ماجرای عبرت‌انگیزی است در باره چگونگی به قدرت رسیدن یک قزاق ضدانقلابی از پس انقلابی بزرگ.

در این نوشته تلاش شد پس از یادآوری مختصر وضعیت جهان و منطقه، به ایران در آستانه قرن بیستم پرداخته شود یعنی به ۳۰ سال انقلاب برای آزادی، عدالت و پیشرفت اجتماعی در ایران.

در این نوشته از اواخر قرن نوزدهم میلادی شروع کردیم تا رسیدیم به دهه دوم قرن بیستم.

انقلاب کبیر مشروطه پس از حدود ۳۰ سال تلاش و جانفشانی دو نسل از فرزندان و رهبران پاکباز این میهن سرانجام به خون نشست و سهم ایران از تمامی تحولات انقلابی، گذر از یک ایران «نیم فئودال -

نیم مستعمره» به یک ایران «بورژوا - ملاک» شد به سرکردگی یک قزاق ضد مشروطه به اسم رضاخان!

در قسمت‌های پیشین این گزارش، آن قزاق را در برابر دوتن از برجسته‌ترین رهبران انقلاب مشروطه

یعنی ستارخان و کلنل محمدتقی خان پسیان قرار دادیم تا فاصله بین آرزوها و مطالبات انقلابی مردم

ایران در انقلاب مشروطه با آنچه که آن قزاق بر سر ایران آورد، در برابر دیدگان نسلی قرار گیرد که

بتواند پس از گذشت یک صدسال از آن روزگار، درکی واقعی از تاریخ سرزمین خود داشته باشد،

نسلی که بر اثر تحریف‌ها و جعلیات دو دیکتاتوری شاه و شیخ و بر اثر یک انقطاع تاریخی از گذشته

حقیقی سرزمین و سرداران خویش، ضرورت این بازشناسی را بیش از همیشه احساس می‌کند.

در این فصل نگاهی می‌کنیم به رویارویی میرزا کوچک خان جنگلی و رضاخان قزاق.

انقلاب مشروطه ایران، پیش از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، و بیش از آن، برای کشورهای

استعمارگر، تکان‌دهنده و خطرناک می‌نمود. چرا که نه تنها ایران را از دایره بسته کشورهای

مستعمره خارج می‌کرد، بلکه راه برون رفت را به دیگر ملل اسیر نیز می‌آموخت و این، شاید

مهم‌ترین علت سرکوب همه‌جانبه انقلاب مشروطیت ایران بود که ارتجاع، استعمار، و مزدوران داخلی آنها همچون رضاخان را در سرکوب کردن آن، متحد ساخت.

برای پیدا کردن تصویر روشن‌تری از رخداد‌های آن دوره تاریخی ضروری است یک سال‌شمار کوتاه از وقایع آن سال‌ها را مرور کنیم.

- قرارداد رژی و انحصار تنباکو در سال ۱۲۶۹ خورشیدی برابر با ۱۸۹۰ میلادی توسط ناصرالدین‌شاه امضا شد و چند ماه بعد اولین شورش‌های مردمی در تبریز آغاز شد و به سراسر ایران گسترش یافت، دو سال بعد مردم آن قرارداد استعماری را با شورش‌های پی‌درپی باطل کردند
- سال ۱۲۸۵ خورشیدی مظفرالدین‌شاه زیر فشار مردم، فرمان مشروطیت را امضا کرد
- دو سال بعید یعنی در سال ۱۲۸۷ خورشیدی مجلس توسط جانشین مظفرالدین‌شاه به توپ بسته و شماری از انقلابیون اعدام شدند
- همزمان قیام در تبریز، گیلان، اصفهان، مشهد، کرمانشاه، جنوب و دیگر مناطق ایران آغاز شد
- سال ۱۲۸۸ تهران توسط مشروطه خواهان آزاد شد و محمدعلی‌شاه به خارج تبعید شد با تسلط فرصت‌طلبان و میوه‌چینان، انقلاب از مسیر اصلی خود منحرف شد
- سال ۱۲۸۹ ستارخان سردار ملی و مجاهدانش در جریان سرقت رهبری انقلاب مشروطه توسط میوه‌چین‌ها، خائن‌ها و فرصت‌طلبان خلع سلاح شدند
- یک سال بعد یعنی سال ۱۲۹۰ تبریز توسط قوای اشغالگر روس تصرف شد
- سال ۱۲۹۳ کلنل در برابر قوای اشغالگر روس در همدان خط بست و رضاخان قزاق را که عامل نیروی اشغالگر روسیه تزاری بود، شکست داده خلع سلاح نموده و از شهر اخراج کرد.
- همان سال رضاخان در قزوین خود را به سرکرده قوای اشغالگر روس معرفی کرد و مجدداً و مستقیماً به خدمت آنان درآمد

- سال ۱۲۹۴ رضاخان پیشاپیش قوای باراتف به جنگ کلنل شتافت تا شکست پیشینش را جبران کند
 - سال ۱۲۹۷ رئیس علی دلواری از سران عشایر آزادیخواه و مستقل جنوب در مقابله را نیروهای اشغالگر انگلیسی و مزدورانش به شهادت رسید.
 - شهریور ۱۲۹۹ شهادت شیخ محمد خیابانی توسط نیروی قزاق
 - مهر ۱۲۹۹ شهادت کلنل محمد تقی خان پسیان
 - اسفند ۱۲۹۹ شهادت میرزا کوچک خان جنگلی
 - سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتای رضاخان قزاق و پایان انقلاب مشروطه
- اکنون و با این مرور تاریخی می‌رسیم به آخرین برگ از تاریخ انقلاب مشروطه در آن مقطع و نگاه می‌کنیم به آخرین رهبر بازمانده از انقلاب مشروطه در برابر جبهه‌ای متشکل از رضاخان قزاق، ارتجاع درباری و استعمار روس و انگلیس
- جنبش جنگل، بزرگترین جنبش آزادی مردم ایران در امتداد انقلاب مشروطه بود که تا سال ۱۳۰۰ خورشیدی نزدیک به ۷ سال دوام یافت و در آن سال توسط رضاخان و با کمک مشترک روس‌ها و انگلیسی‌ها سرکوب شد.
- رهبر نامدار و افسانه‌ای آن جنبش، میرزا کوچک خان بود.
- انقلابی پیشتازی که بعدها عمل و آرمانش در تشکیل کانون‌های انقلابی پایدار، توسط بزرگترین انقلابیون جهان الگو برداری شد.
- جنبش جنگل چه در برنامه سیاسی اجتماعی و چه در عمل انقلابی حقیقتاً یکی از درخشان‌ترین اوراق تاریخ مبارزات مترقی مردم ایران است.
- اگر مبارزه انقلابی میرزا کوچک خان نبود، پایتخت ایران در همان اولین روزهای ورود نیروهای اشغال‌گر روسیه تزاری به انزلی سقوط می‌کرد. فرمانده معروف روس‌ها ژنرال باراتف قصد داشت از انزلی به رشت رفته و سریعاً خود و نیروهایش را به تهران (پایتخت ایران) برساند، آن‌هم در شرایطی که دولت نیروی منظمی که بتواند با ارتش اشغال‌گر روسیه برابری کند نداشت، نیروی زبده ژاندارم توسط حکام فاسد تهران و سرکردگان قزاق، به شدت تضعیف شده بود و نیروی قزاق که دستمزدش

را از دولت ایران می گرفت، دستوراتش را از روسیه دریافت می کرد و یک نیروی مزدور تحت فرمان دولت روسیه بود که عملاً در صف اشغال گران روسی و برضد مردم ایران قرار داشت، در آن شرایط تنها کسی که مانع عبور نیروهای اشغال گر روس از گیلان و رسیدن سریع آنها به تهران شد میرزا کوچک خان بود که با مجاهدین جنگل، راه را بر ارتش اشغال گر روسیه و ژنرال معروف آنها باراتف بست.

پس از مقاومت میرزا و مجاهدان جنگل بود که باراتف تصمیم گرفت از طرف قزوین و با دور زدن مسیری که میرزا آن را بسته بود، خود و نیروهایش را به تهران رسانده و پایتخت را اشغال کند. این مقطع همان مرحله ای از تاریخ است که روس ها و انگلیسی ها از دو طرف به ایران حمله کرده بودند و روشنفکران ایرانی تلاش می کردند با تشکیل یک دولت ملی و موقت در خارج از تهران، استقلال کشور را تضمین کنند.

در واقع همه به هم ریخته بودند، همه ملت. در چنان شرایطی بود که دولت ملیون به سرعت تشکیل شد، دولتی که مرحوم «مدرس» هم عضو آن بود. دولت موقت ابتدا به احمدشاه توصیه کرد از تهران خارج شده و به اصفهان برود تا استقلال دولت ایران در برابر اشغال احتمالی تهران محفوظ بماند اما احمدشاه خودداری کرد و چشم به دست خارجی ها و زد و بندهای استعماری با روس و انگلیس دوخت.

در چنان شرایطی تنها نیروی مسلحی که به دفاع از ایران در برابر قوای اشغالگر روس برخاست، میرزا کوچک خان و مجاهدانش در جنگل های گیلان بود و قوای کلنل محمد تقی خان پسیان در همدان. و اکنون باید این پرسش را پاسخ داد که؛ در آن شرایط خطیر رضاخان کجا بود؟ چکار می کرد؟ در کدام جبهه و برای چه کسی و به نفع کدام کشور می جنگید؟ این ها پرسش هایی است که در این فصل از این گزارش به دنبال پاسخ هایشان هستیم

رضا خان درست همانجایی بود که باید می بود! در اردوی لشکر اشغالگر روس! زیر نظر باراتف روسی! و این قلب آن تراژدی است که شاه و شیخ تلاش می کنند از دید جوانان امروز ایران هم چنان پنهان نگاه دارند. تجربه ای دردناک که ما در دوران خمینی و خمینی زدگی و در دورانی که وحدت تاریخی شاه و شیخ را مجدداً مشاهده می کنیم، البته که بسا عبرت آموز است.

رضاخان همان گونه که در محاصره تبریز بر روی سردار ملی ایرانیان، ستارخان و مجاهدانش آتش مسلسلش را گشوده بود، اینجا هم پس از چند سال و پس از درگذشت ستارخان به تیر خائنان و فرصت طلبها، تلاش می کرد با میرزا کوچک خان یکی دیگر از سرداران انقلاب مشروطه بجنگد. این جا ناگزیریم برگردیم به عقب و کمی به سابقه داستان نگاه کنیم. به روزهای اوج انقلاب مشروطه

میرزا کوچک خان از فتح تهران تا بازگشت به گیلان

کوچک جنگلی معروف به میرزا کوچک خان، بنیانگذار و رهبر جنبش جنگل، از مجاهدان صدر مشروطه بود که در آزادسازی تهران و سقوط محمدعلیشاه (پادشاه مستبد قاجار) شرکت داشت و دسته ای از مجاهدان گیلان را فرماندهی می کرد.

میرزا در همان عملیات بزرگ فتح تهران، متوجه کاستی های انقلاب و میدان یافتن میوه چینان انقلاب شده و از نیمه راه، قصد بازگشت به گیلان را داشت، تنها ضرورت انقلاب باعث شد وی تا آزاد سازی تهران، برود و پس از آن با دیدن وضعیت سیاسی آشفته و اسفناک تهران و پس از مدتی هم فکری با چهره های پاکدست مرکز، به این نتیجه رسید که باید کمر به کاری سترگ برای نجات انقلاب از آفت میوه چینان و منحرفین و فرصت طلبان ببندد. از همینرو برای ایجاد یک کانون انقلابی اصیل و پایدار به گیلان بازگشت.

میرزا کوچک خان پس از دیدن نابسامانی در تهران و انحراف انقلاب، با برخی رهبران جنبش مشورت کرد و نتیجه گرفت که برای نجات انقلاب، به یک کانون ثابت مبارزاتی نیاز است. جنبش جنگل همان کانونی بود که میرزا به همین منظور در جنگل های گیلان بوجود آورد. میرزا جنبش جنگل را بوجود آورد و اولین جمهوری انقلابی ایران را هم تاسیس کرد. بنا به اسناد باقی مانده از انقلاب جنگل، آن جمهوری، اسمش در اسناد رسمی، «جمهوری انقلابی ایران» بود و میرزا هم در واقع اولین رئیس جمهور ایران محسوب می گردد. جنبش و جمهوری ای که البته باز هم به علت خیانت خائنان و فرصت طلبان دچار چنددستگی و ضعف شد اما با این همه در برابر قوای اشغال گر روس ایستاد و تا جایی که در توان داشت اجازه سقوط تهران و اشغال آن را به دشمن متجاوز نداد. ضروری است همین جا یادآوری گردد که:

میرزا کوچک خان، پیش از انقلاب اکتبر روسیه نیروی رهایی بخش جنگل را بوجود آورد و نه پس از آن یا همزمان با آن.

یادآوری این نکته از نظر تاریخی بسیار مهم است و در شناخت اصالت جنبش جنگل هم یک واقعیت کلیدی است که باید پیوسته در نظر داشت.

همین شدت وطن پرستی بود که باعث شد جنبش جنگل به سرعت پیشرفت کرد، پیروزی‌هایی بدست آورد و به نهضت بزرگی تبدیل گردید.

تمامی این پیروزی‌ها و پیشرفت‌ها هم در شرایطی است که رضاخان یک قزاق ضدانقلاب بود که برای نابودی انقلاب مشروطه می‌جنگید!

بنا بر مستندات موجود و به نوشته ابراهیم فخرایی کمیسر حکومت انقلابی و نویسنده کتاب سردار جنگل، با شنیدن خبر پیروزی‌های میرزا، جوانان، کانون‌های گرم خانوادگی را ترک کرده و برای فراگرفتن تعلیمات نظامی و آماده شدن به خدمت میهن، راه مرکز تجمع جنگلی‌ها را در پیش گرفتند. شهر لاهیجان به هیجان آمده بود و میرزا کوچک خان با تاسیس مدرسه نظام ملی اقدام به تشکیل یک نیروی انقلابی سازمانیافته، منضبط و منظم نمود.

همزمان به فرمان میرزا، شورایی به نام «کمیسیون جنگ» در «کسما» تشکیل شد که رسیدگی به امور جنگی را به عهده گرفت.

باید تاکید کرد که جنبش جنگل، یک نیروی رهایی بخش ملی به تمام معنی بود. یک ارتش آزادی بخش!

به گزارش کتاب سردار جنگل، «جنبش» چند بیمارستان در نقاط مختلف دایر کرد. و برای اداره امور انقلاب، چندین کمیسیون برای مدیریت امور گوناگون اجتماعی، نظامی و سیاسی تشکیل داد.

جنگلی‌ها دستگاه‌های ریسندگی و بافندگی آماده کرده و لباس نفراتشان را خود تهیه می‌کردند. لباس و کفش و کلاه یکسان برای مجاهدین جنگل، یک بخش کار بود.

بخش دیگر، احداث راه و تامین جاده‌ها بود که سرعت تحرک واحدهای نظامی جنگل را تسریع می‌کرد.

همه این اقدامات در زمانی انجام می شد که مرحله نهایی انقلاب سوسیالیستی روسیه هم تازه آغاز شده و نیروهای اشغالگر روس و فرمانده‌اشان ژنرال نیکلای باراتف که برای اشغال ایران آمده بودند، برای سرکوب انقلابیون روس، به روسیه احضار می شدند.

هوشیاری میرزا کوچک خان در استفاده از فرصت پیش آمده و آماده سازی برای تضمین آینده انقلاب واقعا بی نظیر بود.

در همان ایام در تهران قحطی و هرج و مرج حکمفرما بود و به نوشته اسناد سفارت خانه‌های خارجی، طبقات بی بضاعت از علف بیابان و حتی از گوشت مردار تغذیه می کردند و دولت هم هیچکاری برای مردم نمی کرد.

همان موقع، جنگلی‌ها دو بیست خروار برنج از اعانه‌هایی که مردم به جنبش جنگل هدیه کرده بودند، برای مردم نیازمند و قحطی زده تهران فرستادند و تعهد کردند ماهیانه ده هزار تومان هم پول نقد به نفع درماندگان و قحطی زدگان تهرانی کمک کنند.

جنبش جنگل در واقع در زمان خودش مرفقی‌ترین صف‌بندی انقلابی ایرانیان بود که در چند جبهه می جنگید

میرزا کارش بسیار سخت بود، چرا که؛

هم در برابر استبداد سلطنتی می جنگید

هم با استعمار خارجی و قواری روس و انگلیسی می جنگید

و هم با فرصت‌طلبانی که در صفوف جنبش وارد شده بودند و بعدا هم به میرزا و انقلاب ایران خیانت کردند

نگاهی به برنامه سیاسی اجتماعی جنبش جنگل نشان می‌دهد آن جنبش ورهبرش تا چه اندازه مرفقی، تا چه اندازه انقلابی و تا چه اندازه پیشرو بودند

ایرانی که میرزا کوچک خان می خواست

نگاهی به مرانامه جنگل عمق ترفقی خواهی آن جنبش را نشان می دهد:

مقدمه سه خطی این مرانامه، معرف تقریبا کامل محتوای مرفقی و انقلابی آن مرانامه است:

«آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر:

به تحصیل آزادی حقیقی

و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در اصول زندگانی

و حاکمیت اکثریت، بواسطه منتخبین ملت.

پیشرفت این مقاصد را فرقه «اجتماعیون» به موارد ذیل تعقیب می نماید»

آن مرامنامه در مواد نه گانه خود شامل 34 بند بود.

شما اگر جنبش جنگل را با معیارهای مدرن ترین جنبش ها و ارتش های آزادیبخش جهان در نیمه دوم

قرن بیستم هم مقایسه کنید، متوجه می شوید که آن جنبش و رهبری اش چه اندازه پیشرو، چقدر

مترقی و چقدر میهن پرست بودند.

برخی از مهم ترین مواد مرامنامه جنبش جنگل

برخی از مهم ترین سرخط های برنامه جنبش جنگل:

حاکمیت ملی و مردمی

انتخابات عمومی و آزاد با حق مساوی برای انتخاب کردن و انتخاب شدن

پاسخگو بودن دولت در برابر نمایندگان ملت

تساوی کلیه افراد در حقوق مدنی، بدون فرق نژاد و مذهب

تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی

انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی

ممنوع بودن انحصار و احتکار ارزاق و سرمایه

ملی کردن ثروت های عمومی از قبیل خالصجات، رودها مراتع جنگل ها دریاها معادن راه ها و

کارخانجات

مالکیت اراضی با ملاحظه تامین معیشت عمومی تا حدی تصدیق می شود که حاصل آن عاید تولید

کننده شود

این برنامه اصلاحات ارضی، حتی از برنامه اصلاحات ارضی انقلابیون روس هم مترقی تر بود چون از

انباشت سرمایه ناشی از فروش تولید مازاد بر نیاز تولید کننده، جلوگیری می کرد و از بازسازی

بزرگ مالکی و بازگشت فئودالیزم از پنجره جلوگیری می کرد.

بازهم نگاهی کنیم به برنامه جنبش جنگل و چند ماده دیگر آن:
محدود کردن ساعت کار به ۸ ساعت در شبانه روز به اضافه استراحت عمومی و اجباری یک روز در هفته

ممنوعیت کار برای اطفال زیر ۱۴ سال

حقوق بازنشستگی برای کلیه ۶۰ سالگان و استفاده از آنان در آموزش جوانان

ایجاد و تکثیر کارخانجات با رعایت سلامت کارگران

برانداختن اصول بیکاری

امنیت اجتماعی، آزادی اقامت و مسافرت

آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، مطبوعات، کار، کلام،

اجباری و مجانی شدن آموزش ابتدایی برای کلیه اطفال

تاسیس بیمارستان‌های عمومی مجانی و دارالعبزه (محل نگهداری ناتوانان)

آن جنبش با چنین برنامه‌ای طبیعی بود که پیوسته زیر حمله و هجوم شاه و ارتجاع و استعمار باشد
ابراهیم فخرایی در کتاب سردار جنگل ص ۱۴۰ نوشته: «روزانه دو هواپیمای انگلیسی از قزوین بر
می‌خاست و در آسمان رشت و نقاط جنگل ظاهر میشد و بمب می‌ریخت و هر جا چند نفر را مجتمع
می‌دید به آتش مسلسل می‌بست. یکبار هواپیماهای انگلیسی با اطلاعات جاسوس خود، عمارت
مسکونی زعمای جنگل را در لحظه حضور میرزا بمباران کردند. آن روز بین مرگ و زندگی فاصله
زیادی نبود».

در چنین شرایط پیچیده و هولناکی باید دید رضاخان چه می‌کرده است؟ رضاخان و نیروی قزاق که با
عقب‌نشینی ارتش اشغال‌گر روسیه و باراتف روسی به علت انقلاب اکتبر روسیه در واقع بی‌سرپرست
شده بودند، بلافاصله ارباب جدیدش را پیدا کرد و زیر شنل یک ژنرال دیگر! یعنی ژنرال آبرونساید
انگلیسی! خزید.

بحث ارتباطات رضاخان با آبرونساید را در قسمت‌های پیشین این گزارش، با اسناد و مدارک متعدد و
معتبر دیدیم. اینجا می‌خواهیم به آنچه که بین رضاخان و میرزا کوچک خان گذشت پردازیم

رضاخان علنا به جنگ با میرزا و قتل میرزا افتخار می کرد و این را امرای ارتش وی بعدها با وضوح خیلی بیشتری در مصاحبه با رسانه‌های زمان دیکتاتوری رضاخان شرح دادند. شاید واقعا فکر نمی کردند که بعدا این حرف‌ها چقدر باعث آبروریزی بقایای خاندان سلطنتی خواهد شد!

به عنوان نمونه سپهبد نخجوان گفته است: «من از طرف اعلیحضرت فقید (رضاشاه) مامور سرکوبی میرزا کوچک خان شدم و با پنجهزار سرباز به سمت گیلان حرکت کردم. برای سرکوبی میرزا کوچک خان قبلا سه بار اردو کشی شده بود ولی هیچ‌یک آنها توفیق نیافته بودند... من ناچارا با فرمانده قوای روس در بندر پهلوی وارد مذاکره شدم و (با دعوت آنها) واد بندر پهلوی شدم... در همان شب خالو قربان نزد من آمد و اظهار اطاعت کرد من مبلغی پول به او دادم و از روز بعد او را دنبال میرزا کوچک خان فرستادم» (خالو قربان یکی از یاران نیمه راه و از خائنان به میرزا بود که خود را به دشمن فروخت و نهایتا هم توسط همشهریان غیرتمند کرد، مجازات شد) در اینجا خوب است که پاسخ کمیسر فرهنگ میرزا کوچک خان به تیمسار سپهبد نخجوان را هم بخوانیم.

ابراهیم فخرایی کمیسر فرهنگ جنگل در جواب تیمسار نخجوان در همان کتاب سردار جنگل صفحات ۴۷۹ تا ۴۸۱ و مجله تهران مصور توضیحاتی نوشته که بسا عبرت‌انگیز است. ابراهیم فخرایی نوشته است: «دیپلمات‌های تهران و لندن و مسکو، طرح خاموش ساختن انقلاب گیلان را ریخته بودند... سرلشگر کوپال در یادداشت‌های روزانه‌اش در مجله خواندنی‌ها همه جا از «کلانتراف» نماینده اعزامی سفارت شوروی در تهران نام می برد که همراه اردو بوده و با آنها همکاری داشته است.

نگارش تیمسار کوپال موید این مساله است که اگر موافقت قبلی همسایگان شمال و جنوب حاصل نشده بود (سرکوب انقلاب و حذف میرزا کوچک خان میسر نمی شد)».

جبهه متحد ارتجاع، استعمار و فرصت طلبان بر علیه جنبش انقلابی جنگل

در همان اولین روزهای پس از کودتای سیدضیاء، در دهم اسفند ۱۲۹۹، قراردادی بین ایران و شوروی بسته شد که یکی از مواد آن، همکاری با رژیم ایران در خاموش کردن شعله‌های فروزان این جنبش، و عدم حمایت شوروی از جنبش جنگل بود.

سفیر شوروی در ایران (روتشتین) در ۵ اردیبهشت ۱۳۰۰ موضوع آن موافقت‌نامه را در نامه‌یی به میرزا کوچک‌خان یادآوری کرد. نزدیکی دولت‌های ایران و شوروی، اختلافات شدیدی را در درون جنبش جنگل به وجود آورد. برخی متحدان میرزا، سازشکاری و خیانت پیشه کردند. آنها در ادامه مبارزه تردید کردند. قوای تحت امر احسان‌الله‌خان و خالوقربان با نیروهای میرزا به مقابله و رویارویی خونین پرداختند. و این اوضاع، زمینه را برای حمله قزاق‌ها به سرکردگی رضاخان به گیلان آماده کرد.

نگاهی به اسناد آن توافق استعماری، به روشنی نشان می‌دهد که تصمیم به سرکوب انقلاب مشروطه و مهمترین احگر فروزان آن، یعنی نهضت جنگل را بیگانگان گرفتند و اجرای آن را هم به عهده عامل مشترک ایرانی خود یعنی رضاخان گذاشتند و هر گاه هم که لازم شد با کمک مستقیم و دخالت نیروهای نظامی انگلیسی و دست‌اندازی‌های سیاسی روس‌ها، رضاخان را یاری دادند تا آخرین و رزمنده‌ترین نیروی رهایی‌بخش مردم ایران را نابود کنند.

به همین علت باید تاکید کرد که رضاخان و امرای ارتشش و بعدا بقایای خاندان پهلوی همانقدر می‌توانند در حافظه تاریخی مردم ایران جا داشته باشند که خائنانی مثل خالوقربان یا احسان‌اله خان و امثالهم.

فصل ششم..... رضاخان و دیگر پیشگامان انقلاب مشروطه

سرکوب عشایر میهن پرست جنوب توسط رضاخان که از ایران در برابر نیروهای اشغالگر انگلیسی دفاع می کردند زنان ترک و کرد و لر و ارمنی و جنوبی و تهرانی و ... برای مشروطیت می جنگیدند و رضاخان برای حفظ استبداد! نابودی انجمن های مردم نهاد توسط رضاخان قزاق مدرس به رضاخان: تو یک قزاق هستی برو پی کارت! تو را چه به دخالت در امور مملکت؟

فصل ششم

نگاهی سریع به سیر دگرگونی انقلابی جامعه ایران در اواخر قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ میلادی

سال ۱۲۶۹ خورشیدی قرارداد استعماری «رژی» و دو سال قیام بزرگ مردم ایران برای لغو آن، سیمای سیاسی اجتماعی ایران را دگرگون کرد.

پس از قیام پیروزمند مردم برضد قرارداد استعماری «رژی»، ۱۵ سال ترویج اندیشه آزادی، عدالت و پیشرفت در سراسر ایران، سرانجام به امضای فرمان مشروطه و پیروزی مقطعی مردم ایران منتهی گردید.

پس از امضای فرمان مشروطه، سه سال نبرد و مبارزه بعدی، نسلی از رهبران انقلابی و چند گردان رهایی بخش ملی و مترقی تقدیم تاریخ ایران کرد.

ستارخان، علی موسیو، باقرخان، کلنل محمدتقی خان پسیان، شیخ محمد خیابانی و میرزا کوچک خان جنگلی از برجسته ترین رهبران مشروطه بودند که بعدها خون بسیاری از آنها، دست یک قزاق ضد مشروطه را رنگین کرد.

آن رهبران پاکباز، انقلاب مشروطه را به اوجی دیگر رسانده و شاه مستبد قاجار را اخراج کرده بودند

انقلاب کبیر مشروطه، گرچه سیمای ایران و آسیا را دگرگون کرد، اما به علت سرقت رهبری انقلاب توسط کودتای استعماری ارتجاعی رضاخان قزاق، مسیر عبور ایران از فئودالیسم به نظم نوین را منحرف کرد

رضاخان قزاق به دنبال از دور خارج کردن رهبران اصلی انقلاب، شمار دیگری از پیشوایان آزادی ایران از جمله میرزا محمد کازرونی، مدرس، بی بی مریم بختیاری، پیشگامان مشروطه و جنبش برای آزادی در کرمانشاه و کردستان، بلوچستان و خوزستان را هم خانه نشین یا سر به نیست کرد.

و به این ترتیب با دخالت استعمار و همدستی ارتجاع و استبداد، ایران در نیمه راه رسیدن به آزادی و پیشرفت، از یک کشور «نیم فئودال - نیم مستعمره» حداکثر به یک کشور «بورژوا - ملاک» به سرکردگی رضاخان قزاق تبدیل شد.

این، ششمین قسمت از یک پژوهش تاریخی به اسم داستان «قزاقی که شاه شد» است. در این قسمت برخی دیگر از شاه کارهای خونین قزاقی که از روی خون سرداران مشروطه به پادشاهی رسید، مورد بازبینی قرار می گیرد.

جنبش مشروطه فقط در تهران و تبریز و اصفهان و خراسان جریان نداشت، آن جنبش انقلابی در تقریباً تمامی ایالت ها و ولایت های ایران ریشه داشت. البته در بعضی مناطق بیشتر و در برخی مناطق کمتر.

سرکوب عشایر آزادیخواه جنوب که اولین مدافعان استقلال ایران در برابر نیروهای اشغالگر انگلیسی بودند، یکی از ننگین ترین اعمال رضاخان قزاق است

برای درک ماهیت ضد مردمی و ضد ایرانی رضاخان، پس از یادآوری خیانت‌ها و جنایت‌هایی که در حق انقلاب مشروطه و سرداران آن کرد اکنون می‌توان نگاهی به اطراف و اکناف ایران انداخت و نمونه‌های دیگری از اقدامات ضد مردمی او را هم نظاره کرد.

در همین مورد می‌توان گفت در همان دوره ۳۰ ساله‌ای که موضوع بحث ماست، ایران از برازجان گرفته تا کازرون و شیراز حقیقتاً قهرمانان بزرگی داشت که برای استقلال و آزادی ایران جانفشانی‌ها کردند.

قهرمانانی که اگر به دست نیروهای اشغال‌گر انگلیس و پلیس جنوب کشته نشدند، بعداً به دست رضاخان به شهادت رسیدند یا خانه‌نشین شدند. هم زن و هم مرد! از ناصردیوان کازرونی گرفته تا علی قلیخان پسیان و تا میرزا محمدخان برازجانی!

میرزا محمد برازجانی

میرزا محمد برازجانی از برجسته‌ترین رهبران عشایر جنوب بود. فردی روشنفکر و آزاده که طبع شعری هم داشت. اولین مدرسه با روش آموزشی نوین را میرزا محمد در سال ۱۳۳۴ قمری در برازجان ایجاد کرد. او ۷ ماه پس از شهادت رئیس علی دلواری، اتحاد بزرگی از نیروهای ضد استعماری جنوب بوجود آورد. اتحادی که از حمایت «یاور علی قلی خان پسیان» فرمانده مردمی ژاندارمری فارس و بعدها از حمایت دکتر مصدق والی فارس هم برخوردار شد. این رخداد همزمان بود با انقلاب روسیه و سقوط تزاریسم که باعث شد نیروهای اشغال‌گر روسی ایران را ترک کنند و انگلستان یکه‌تاز عرصه سیاست در ایران شده و عملاً مهارناپذیر می‌نمود. در چنان شرایطی میرزا محمد برازجانی بارها و بارها در برابر نیروهای اشغالگر انگلیسی در خطه جنوب ایستاد و با اسلحه و نیروی کمتر، آنها را شکست داد.

فرمانده نیروهای انگلیسی در جنوب یک‌بار به میرزا محمد برازجانی پیشنهاد هفتاد هزار لیره طلا و یک منصب عالی حکومتی کرد تا شاید وی را از مبارزه با نیروهای انگلیسی منصرف کند اما پاسخ میرزا روشن بود، میرزا محمد برازجانی با نیش خند به مامور انگلیسی گفته بود: «اگر هزار میلیون لیره استرلینگ هم بدهید «به هیج وجه من الوجوه» حاضر به عقب نشینی نیستم؛ یا تخلیه بوشهر از نیروی انگلیس! یا جنگ! ولاغیر!».

طبق آنچه که تاریخ‌نگارهای وقایع جنوب نوشته‌اند، میرزا محمدبرازجانی بزرگ‌ترین شکست را در اکتبر ۱۹۱۸ (یعنی ۹ آبان ۱۲۹۷ خورشیدی) به نیروهای انگلستان در جنوب وارد کرد.

میرزا محمدخان برازجانی پس از ختم جنگ و روی کار آمدن رضاخان، به شورش علیه رضاخان پیوست، خیلی روشن بود که یک مدافع ایران که در برابر نیروهای اشغال‌گر انگلیسی در جنوب جنگیده بود، به صدارت و سلطنت عامل بدنام آن‌ها یعنی رضاخان تن ندهد. گرچه که خود نیز می‌دانست بهای سنگینی برای اینکار باید پرداخت کند.

به هر حال رضاخان چندسال پس از آخرین کودتا و رسیدن به سلطنت یعنی در واقع در سال ۱۳۰۸ خورشیدی توسط یک خائن که به میرزا محمد برازجانی نزدیک بود، قهرمان مدافع ایران در خطه جنوب را خائانه و ناجوانمردانه به شهادت رساند.

زنان مبارز جنبش مشروطه در نبرد با رضاخان

ضروری است یادآوری گردد زنان نیز پا به پای مردان در جنبش مشروطه نبرد کردند و در پایان مانند دیگر رهبران و فعالان انقلاب مشروطه، توسط رضاخان سرکوب شدند

در انقلاب مشروطه نقش پیشتاز زنان غیرقابل انکار است. واقعیتی که به علل مختلف متاسفانه پنهان نگه‌داشته شده است. اکنون و جدای از پرداختن به علل این اجحاف تاریخی (که فرصتی مستقل می‌طلبد) باید دید رضاخان کارش با زنان پیشگام انقلاب مشروطه به کجا کشید؟

از همان سال‌های اولیه پاگرفتن جنبش اجتماعی نوین ایران یعنی از آغاز جنبش تنباکو به بعد، اسناد موثق تاریخی همه به حضور فعال زنان در صفوف جلویی جنبش تاکید دارند.

در گام بعد، حضور زنان در انقلاب مشروطه پررنگ ترمی گردد و زن‌ها سلاح به دست گرفته و عملاً برای سرنگونی استبداد سلطنتی و برقراری حکومت مشروطه می‌جنگند، و فقط پس از شکست نهایی انقلاب مشروطه بود که نسل بعدی زنان با طرح مطالبات اجتماعی، تلاش کردند در اشکال

خفیف‌تری نهضت را ادامه دهند، و گرنه که تا پیش از آن، زنان، فراتر از مطالبات خاص جنبش‌های زنان، اساساً در صفوف مقدم نبرد با دیکتاتوری سلطنتی و تلاش برای حضور در قدرت سیاسی قرار داشتند.

نکته قابل توجه در مورد جنبش زنان در تاریخ معاصر ایران این است که؛

در حالی که حتی ماموران و کارمندان خارجی که آن روزگار در ایران بودند، اسناد فراوانی از نقش پیشتاز و حضور سازمانیافته زنان در جنبش مشروطه منتشر کردند، اما متأسفانه تمامی این اسناد بعداً زیر تبلیغات و سرکوب رضاخان و پسرش محمدرضاشاه مدفون شدند چرا که زنان در صف مشروطه بودند و رضاخان قزاق، دشمن مشروطه بود! علت به محاق بردن جنبش زنان در جنبش مشروطه و پس از آن توسط رضاخان همین دشمنی دیرینه دوطرف بود.

برای درک بهتر این بخش از تاریخ ایران ضروری است از قیام بر ضد قرارداد «رژی» و جنبش تنباکو آغاز کنیم تا به دهه بعدی برسیم.

جنبش تنباکو

در جنبش تنباکو، تجار و زارعان توتون و تنباکو پیش‌قراول قیام بودند اما سربازان اصلی آن جنبش، توده‌هایی بودند که دخانیات مصرف می‌کردند، هم‌گام با اینان زنان ایرانی نیز نقشی بسیار برجسته‌تر از آن چه که اکنون تصور می‌شود ایفا کردند.

برای اولین بار در تاریخ ایران بود که جنبشی با پیشتازی زنان در کوچه و خیابان‌های شهرهای عهد فتودال، باعث برانگیخته شدن کل جامعه می‌شد، این زنان بودند که آخوندها را از خانه‌هایشان بیرون کشیده و به راهپیمایی و اعتراض وادار می‌کردند. زنانی که به گواهی اکثر مورخین، وعاظ را به بالای منبر می‌فرستادند و خود حفاظت از آنها را تأمین می‌کردند، تا وعاظ و ملای مربوطه جرات سخن گفتن داشته باشد.

پیشگامی زنان در تبریز و تهران و مشهد و شیراز را ماموران خارجی در گزارش‌هایشان ثبت کرده‌اند. اما فراتر از آنچه که زنان در جنبش تنباکو و شورش بر ضد قرارداد استعماری «رژی» رقم زدند،

باید از حضور مسلح آنان در مرحله بعدی جنبش در اوایل قرن بیستم یاد کرد؛ زنانی همچون بی‌بی‌مریم بختیاری، و زنانی که همراه با میرزا محمدبرازجانی برای آزادی و استقلال ایران می‌جنگیدند پر جلوه‌ترین بخش از تاریخ پرافتخار این سرزمین هستند، زنانی که البته بعدها مورد کین جوئی رضاخان قزاق قرار گرفتند. شماری از آن زنان در نبردهای انقلاب مشروطه رو در رو با رضاخان جنگیدند و بعدها هم بهای آن را پرداختند. اما همین جا باید از بی‌شمار زنانی یاد کرد که گمنام در صفوف مجاهدین جنگیدند، جان باختند و در غبار تاریخ حتی نامی هم از آنان باقی نماند. به همین علت ضروری است در این مورد خاص چند نمونه را مرور کنیم تا بهتر بتوان در باره داستان آن قزاق ضد مشروطه قضاوت کرد

بی‌بی‌مریم بختیاری یا آن‌گونه که اهالی لرستان می‌گویند «سردار مریم بختیاری» طبق آن‌چه که در «کتاب تاریخ بختیاری» ثبت شده هنگام فتح تهران با نیروهای قزاق می‌جنگیده است.

زنان دشتستان به تنهایی یک نیروی انگلیسی را در «لرده» شکست دادند.

خانم آستفیک، قدم‌خیر بختیاری، فوجی از زنان کرد و رزمنده زنان شمالی در کنار زنان تبریزی و تهرانی و زنان رزمنده دشتستان و لرده گرچه جدا جدا اما همگی دست‌اندر کار مبارزه برای آزادی ایران و پیشبرد انقلاب مشروطه یا دفاع از هویت ملی میهن خویش بودند.

همین جا باید تاکید کرد که فراتر از تک‌ستاره‌ها البته ده‌ها انجمن زنان هم بودند که در شهرهای مختلف ایران به دنبال پیروزی انقلاب مشروطه زندگی خویش را به قیمت طعن و لعن مرتجعین و مزدوران اجنبی، فدای آزادی ایران کردند.

تا آن‌جایی که به اسناد تاریخی مربوط می‌شود، «مورگان شوستر» کارشناس مالیه آمریکایی که آن روزگار در ایران خدمت می‌کرده است، نکات مهمی در باره سطح و عمق جنبش سازمانیافته زنان در انقلاب مشروطه را در کتابش «اختناق در ایران» منعکس کرده است.

زنانی که تقریباً همگی پس از کودتای رضاخان مورد کینه‌کشی آن قزاق مرتجع قرار گرفته و از صحنه حذف شدند.

مورگان شوستر آمریکایی، کارشناس مالیه در کتابی که بعدها درباره ایران منتشر کرد، درباره نقش زنان در انقلاب مشروطه نوشت: «زنان ایران تقریباً به مترقی‌ترین، اگر نگوئیم رادیکال‌ترین، زنان جهان

تبدیل شده‌اند... هنگامی که نمایندگان مجلس در جلسات سری خود تصمیم گرفتند تسلیم مطالبات روسیه شوند، جمعیتی از زنان در حالی که زیر چادرهایشان طپانچه حمل می‌کردند به مجلس رفته و با تهدید کردن رئیس مجلس و مجلسیان و حتی تهدید به قتل تمامی تصمیم‌گیرندگان، مخالفت جدی خود را در تسلیم به خواسته‌های روسیه ابراز می‌کنند³⁵

در یک مورد دیگر **میخائیل پائولویچ**، مورخ روسی، بعدها در کتابی به اسم (۳مقاله درباره مشروطه) نوشته است: «یکی از سنگرهای تبریز را زنان چادر به سر تبریزی اداره می‌کردند». وی توضیح داده است: «دسته‌ای ۶۰ نفره از زنان چادر به سر مسلح حضور داشتند که در یکی از سنگرها به کمک ستارخان به محافظت پرداخته بودند»

مادر کلنل محمدتقی خان پسیان یکی از همان زنان رزمنده در سنگرهای تبریز بود، شیرزنی که هم خود و هم فرزند برومندش کلنل برای آزادی ایران هستی خود را در طبق اخلاص تقدیم کردند، درست برخلاف رضاخان و خاندانش.

این نکته درس آموزی است که درست در همان مقطعی که زنان ایرانی با تمام توان برای استقلال، آزادی و پیشرفت ایران مبارزه می‌کردند و بعنوان نمونه سردار مریم بختیاری و خانم آستفیک برای پیروزی مشروطه تفنگ به دست می‌جنگیدند، رضاخان در کسوت سردسته یک فوج قزاق ضدانقلابی به روی مشروطه‌خواهان با شصت تیرش شلیک می‌کرد! به همین علل روشن، بسیار طبیعی است که نه شاه و نه شیخ تمایلی نداشته باشند که چنین واقعیت‌های تاریخی‌ای منتشر و تبلیغ شوند.

سردار مریم بختیاری در نبرد برای مشروطیت

سردار مریم بختیاری پیش از فتح تهران مخفیانه با عده‌ای سوار جنگجو وارد تهران شد و در خانه پدری حسین ثقفی منزل کرد و در روز فتح تهران، از پشت بام خان مشرف به میدان بهارستان که سنگر بندی کرده بود از یکسو و با عده‌ای سوار بختیاری از سوی دیگر، با قزاق‌ها مشغول جنگ شد. او شخصا تفنگ به دست گرفت و با قزاقان جنگید. نقش او در فتح تهران، محبوبیتش در میان بختیاری‌ها را افزایش داد تا جایی که به او لقب «سردار» دادند. شرح بخشی از آن ماجرا را سرهنگ

³⁵ کتاب اختناق در ایران - ویلیام مورگان شوستر، چاپ تهران ۱۳۶۳

ابوالفتح اوژن بختیاری از رزمندگان بختیاری فاتح تهران در کتاب تاریخ بختیاری³⁶ ثبت کرده است. این رخداد هم‌چنین در مقدمه کتاب خاطرات سردار مریم بختیاری³⁷ هم عیناً منعکس شده است.

خاطرات سردار مریم بختیاری _____ ۱۲

دست می‌گیرد و از حقش دفاع می‌کند. او عین وقایع را برای آیندگان می‌نویسد.

سرهنگ ابوالفتح اوژن بختیاری^(۱) در کتاب تاریخ بختیاری صفحه ۲۱۹ می‌نویسد: (موضوع دیگری که از آقای حسین ثقفی «اعزاز» شنیدم این است که در همان مرقع یعنی قبل از ورود سردار اسعد به طهران بی‌بی مریم خواهر او هم با عده‌ای تفنگ‌چی بختیاری در طهران بوده است و در یکی از خانه‌های پدری حسین ثقفی منزل نموده است و به مجردیکه می‌شنود سردار اسعد رو بطهران می‌آید آن زن مرد صفت هم پشت بام خانه را سنگربندی می‌کند و با عده‌ای سوار بختیاری که در اختیار داشته است با فزاق‌ها مشغول جنگ می‌شود و شخصاً هم تیراندازی می‌کرده است)

حال او نه فقط جنگجوی شجاع بود بلکه در بیان حقیقت و در عرصه ملی ایران شیرزنی بی‌مانند بود و تاریخ معاصر ایران نمونه او را کم دیده است.

تمامی کینه‌کشی‌های رضاخان و عوامل انگلیس از این بزرگ‌زن قهرمان، رزمنده و آزاده و سایر زنان پیشتاز و مشروطه‌خواه، ناشی از نقش انقلابی‌ای بود که آن‌ها در انقلاب مشروطه و تحولات بعدی جنبش در برابر دیکتاتوری رضاخان و سیاست استعماری انگلیس بازی کردند.

اهمیت افرادی هم‌چون سردار مریم بختیاری در آن شرایط تاریخی به گونه‌ای بود که هر کس تحت تعقیب ماموران استعمار انگلیس یا رضاخان قرار می‌گرفت بلافاصله خود را در پناه حمایت همین خانم یعنی سردار مریم قرار می‌داد، به عنوان نمونه دکتر مصدق، دهخدا، ملک‌الشعرا بهار و

³⁶ تاریخ بختیاری صفحه ۲۱۹

³⁷ کتاب خاطرات سردار مریم بختیاری چاپ ۱۳۸۲ تهران انتشارات آذران صفحه ۱۲

بسیاری دیگر برای درامان ماندن از گزند استعمار و ارتجاع سلطنتی و ماموران رضا خان به منطقه تحت تسلط سردار مریم بختیاری گریختند. به همین علت بود که بعدها سردار مریم بختیاری و خانواده‌اش توسط استعمار و مامورشان رضاخان سرکوب و گاه قلع و قمع شدند.

« مبارزات سردار مریم بختیاری با انگلیس‌ها در جریان قرارداد استعماری ۱۹۱۹ و همینطور مقابله و مخالفتش با کودتای سوم اسفند رضاخان، جبهه‌گیری تمام‌عیار آن سردار بزرگ با رضاخان قزاق را نشان می‌دهد. در پاسخ به همین مبارزات میهنی و آزادیخواهانه سردار مریم بود که رضاخان، فرزند برومند سردار مریم (علیمردان خان بختیاری) و بسیاری از نزدیکان او را تیرباران کرد.

ضروری است تاکید شود درست در همان دوره‌ای که رضاخان برای بقای استبداد وابسته و ارتجاعی حاکم، مسلسل بدوش می‌کشید، زنان ایران در کمیت انبوه و نه تک ستاره، حتی گاهی اوقات «بچه به بغل» برای آزادی تفنگ به دوش گرفته بودند نمونه زندهای تبریز و شرکت‌شان در نبردهای مسلحانه مشروطه یکی از درخشان‌ترین اوراق تاریخ ایران زمین است.

و همین جاست که باید تاکید کرد و به یاد نسل حاضر آورد روزگاری بوده است که :

شیرزنان ایران برای مشروطه و آزادی می‌جنگیدند و رضاخان برای استبداد و بقای استعمار! این آن قیمتی است که رضاخان از خون مردم ایران هزینه می‌کرد تا از قزاقی به پادشاهی برسد. اسناد تاریخی در این باره فراوان است.

خانم آستفیک ارمنی

خانم آستفیک از دیگر رزمنده قهرمانان انقلاب مشروطه و از فاتحان تهران است که در صف مقابل رضاخان قزاق سنگر به سنگر می‌جنگیده و بعدها در مصاحبه با روزنامه اطلاعات ۱۹ مرداد ۱۳۵۶ گفته بود: « من در دورانی خودم را شناختم و نوجوانی را آغاز کردم که در کشورم مبارزات تاریخی مشروطه‌خواهی آغاز شده بود، جنگ و آشوب و ناامنی همراه با انفجارهای بمب و صفیر گلوله‌ها برنامه روزانه مرا تشکیل می‌دادند در این زمان بود که من بارها با گروه مجاهدان غیور که «فریادزنان» و بی‌محابا خود را به صفوف مستبدین میزدند، (بودم).

خاطرات خانم آستفیک از نبردهایش در جریان فتح تهران

خانم آستفیک «رزمنده زن ارمنی اردوی شمال» هنگام فتح تهران، بعدها صحنه آن نبرد تاریخی را اینگونه توصیف کرده است: «آن شب بعد از یک راه‌پیمایی مشکل، نزدیکی‌های سپیده دم به حومه کرج رسیدیم و بلافاصله آرایش جنگی گرفتیم. قوای استبداد هنوز به آن حوالی نرسیده بود ولی دسته‌هایی از آنها در آن نزدیکی مستقر بودند. گروه زنان برخلاف دیگر وقت‌ها در این مقابله در صفوف میان جوخه‌های برگزیده مردان جای گرفت. از فاصله نسبتاً دور، قلعه کوچکی دیده می‌شد که در فضای نیمه روشن سحرگاه مانند یک بنای افسانه‌ای به نظر می‌آمد... من و لیلا (رزمنده زن گیلک) و عدرا (رزمنده زن کرد) مثل همیشه در کنار هم برای درگیری در این پیکار دقیقه شماری می‌کردیم.... هنگ قزاق (اینان همان مزدورانی بودند که رضاخان قزاق نیز در میانشان درون تهران و حدود دروازه قزوین به دفاع از استبداد برخاسته بود) بزودی متوجه غافلگیر شدن خودشان شد... این جنگ ۳ ساعت طول کشید و سرانجام کار به نبرد تن به تن کشید.

خانم آستفیک در همان گفتگو افزوده بود در پایان این نبرد که با پیروزی مشروطه‌خواهان تمام شد، عدرا در حرکتی قهرمانانه در دفاع از فرمانده قوای مشروطه خواهان، خود را سپر سینه او کرد و به شهادت رسید.

شاید آستفیک نمی‌دانست که در پشت جبهه مقابل یعنی در تهران هم یک رزمنده زن لر (سردار مریم بختیاری) با سوارانش نیروی قزاق را زیر آتش خود گرفته بودند.

انقلاب مشروطه از خلال همین قهرمانی‌ها به پیروزی رسید اما متأسفانه در گام بعد به دست استعمار و ارتجاع داخلی و استبداد و بدست عامل سرسپرده آنها رضاخان ذبح شد. این، آنقسمت از تاریخ ناگفته ایران است که نه شاه فریبکار تمایلی به آشکار شدن آن دارد و نه شیخ زنتیز و مرتجع.

زنان انقلاب مشروطه البته انجمن‌های خاص خود را هم داشتند اما جدای از انجمن‌های زنان، مورخین تاکید کرده‌اند که در تقریباً بیشتر ۴ ایالت و ۱۲ ولایت آن روزگار ایران، تعداد زیادی انجمن‌های «مردم‌نهاد» برای تحقق آرمان‌های انقلاب مشروطه و حفاظت از آن تشکیل شده بودند.

در ادامه باید ببینیم سرنوشت آن انجمن‌ها چه شد؟

سرنوشت انجمن‌های انقلاب مشروطه

اضافه بر انجمن‌های ایالت‌ها و ولایت‌های ایران، انجمن‌های بی‌شمار دیگری هم توسط توده‌های مردم تشکیل شده بود که مهم‌ترین آنها در تبریز، تهران، گیلان و مازندران، اصفهان و مشهد فعالیت می‌کردند. جدای از انجمن غیبی آذربایجان که قوی‌ترین و کارآمدترین انجمن بود، در تهران ۲۰۰ انجمن، اصفهان ۴۰ انجمن، کاشان ۱۴ انجمن، رشت ۱۳ انجمن، کرمانشاه ۱۰ انجمن و در شیراز و مکران هم تعداد زیادی انجمن تاسیس شده بود.

اما متأسفانه تمامی آن انجمن‌ها که از ارکان مشروطیت و در واقع پایه و پایگاه اجتماعی حفاظت از انقلاب مشروطیت بودند، همراه با انجمن‌های زنان، همگی بدست رضاخان قزاق یکی یکی نابود شدند و صحنه اجتماعی ایران به برهوتی تبدیل گردید که بجز دوران حاکمیت ملی - دمکراتیک دکتر مصدق، دیگر تا پایان دیکتاتوری سلسله پهلوی، هرگز رنگ سازمانیابی آزاد و داوطلبانه مردم در تشکل‌ها و احزاب مردمی را به خود ندید.

تنها تشکل‌های مردم‌نهادی که در صحنه سیاسی اجتماعی ایران در دوره پهلوی‌ها ظهور کرد، احزاب مخفی‌ای بودند که اساساً برای مقابله مسلحانه با دیکتاتوری پهلوی تاسیس شده بودند یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریک‌های فدایی‌های فدایی خلق.

بزرگ‌ترین ضربه‌ای که رضاخان قزاق به ایران و تاریخ ایران زد و پسرش به آن ادامه داد همین خالی کردن صحنه سیاسی ایران از امکان فعالیت آزاد سیاسی مردم بود که بنیاد دمکراسی محسوب میشود. بنیاد دمکراسی به گواهی عموم صاحب‌نظران دستکم دو چیز است؛ یکی احزاب آزاد و مردمی، و دیگری هم فعالیت آزاد رسانه‌ها. اما رضاخان و در واقع نه شاه و نه شیخ، هرگز این دو ستون دمکراسی را برنناییدند و تمامی ارکان دمکراسی را تا آنجایی که توانستند در ایران نابود کردند. اتفاقاً در همین نقطه یعنی نقطه ضدیت رضاخان و بعد هم پسرش با احزاب آزاد و فعالیت آزاد رسانه‌های غیر حکومتی خیلی خوب می‌توان ضدیت رضاخان را با آزادی و مشروطیت دید و حس کرد.

در این گزارش، تقریباً به بیشتر نقاط ایران در انقلاب مشروطه سرکشیدیم، به همین علت ضروری است که نگاهی هم به بلوچستان در آن مقطع داشته باشیم چون برخی مورخین معتقدند که مشروطه در

برخی نقاط ایران اساساً بازتابی نداشته است، گزاره‌ای که با نگاهی به اسناد موجود، باید در آن شک کرد..

انقلاب مشروطه و سیستان و بلوچستان

مجموعه عوامل اجتماعی‌ای که منجر به انقلاب مشروطه شد، برآیند وضعیت فاجعه بار حاکم بر کل کشور بود، در نتیجه هنگامی که می‌بینیم وضعیت ایالت‌های دور از مرکز بدتر از دیگر مناطق است، در نتیجه در آن مناطق هم باید مانند مرکز و شمال کشور رد شورش‌ها و خیزش‌ها را پیگیری کرد و پیدا نمود.

البته طبیعی است که با توجه جمیع جهات و عوامل گوناگون، سطح جنبش در نقاط مختلف کشور متفاوت باشد، اما نفس وجود جنبش سراسری را مطلقاً نمی‌توان انکار کرد.

تنها به عنوان مثال می‌توان به یک سند در مورد انقلاب مشروطه در سیستان و بلوچستان اشاره کرد یعنی به واقعیتی که حتی یک پژوهشگر خارجی مثل پائولوویچ مورخ روسی هم، گرچه با دیدی منفی اما به هر حال به آن اذعان کرده و جزئی هم نوشته مورخ روس را در کتابش عیناً بازتاب داده است.

جزئی به نقل از میخائیل پائولوویچ مورخ روس نوشته است: «پیش از حرکت مجاهدین رشت و اصفهان و آذربایجان برای فتح تهران، یک دسته مسلح دویست نفره از بلوچ‌ها وارد شهر تربت شده دارالحکومه و شهر را به تصرف در می‌آوردند. فرماندار جدید تربت به نام سالارخان بیانیه‌ای صادر کرده و اعلام نمود: «ما مشروطه‌طلبان خواهان صلح و سعادت مردم هستیم. بیگانگان و دیگران بدانند که مال و جانشان در امان است»³⁸

³⁸ م پائولوویچ. انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن. فصل ۴ ص ۵۸. (جزئی). انقلاب مشروطیت ایران، نیروها و هدف‌ها

رود چنین عذر می‌آورد: «صبح که شد خبر آوردند که در مجلس را گرفتند من به تعجیل رخت سربازی خود را پوشیده همین که خواستم تفنگ خود را از سر میخ بردارم دیدم نیست فریاد کردم تفنگ من کو. زخم قرآن روی دست به اتفاق دخترهایم آمد جلو و گفت آقا جان من می‌دانم کسی با تو همکاری نخواهد کرد یک تنه خواهی رفت طرف مجلس ترا در بین راه خواهند کشت... در این بین صدای توپ بلند شد من رفتم بالای بام خانه رو به مجلس نشستم و مشغول گریه شدم»^{۳۷}.

چه بسا تفنگدارانی که به جنگ نرفتند و به گریستن اکتفا کردند. با اینهمه به این علت بود که سالی و ماهی را از دست داده بودند و به روزی می‌خواستند جبران مافات کنند. جنبش تهران با بمباران مجلس سرکوب شد. رشت نیز پس از سه روز مقاومت به تصرف دولتیان درآمد و تبریز که از اوان مبارزه آمادگی قیام مسلحانه داشت بار جنگ را به تنهایی به دوش گرفت. شهر تبریز همچون یک سربازخانه بزرگ اول دچار جنگ خانگی گردید و سپس در دو دوره جنگهای خونین مشروطیت ایران را پاسداری کرد.

در مبحث نیروها از جنگهای تبریز و مجاهدان به حد لازم گفتگو شده است بنابراین در اینجا فقط به این اکتفا می‌شود که چنانچه آمادگی تبریز برای مقابله با هجوم ارتجاع نمی‌بود استقلال ایران که در جنگ اول پایمال گردید در همان زمان پایمال می‌گشت. مقاومت مسلحانه تبریز این امکان را که بعدها بختیارها و گیلانیها مبادرت به اردوکنشی به تهران بنمایند فراهم ساخت. معذالک نارسانی و عدم آمادگی جامعه برای انقلاب دموکراتیک اقدامات انقلابیون را در زمینه قیام مسلحانه کم‌نتیجه و عقیم ساخت. مجاهدان و جنگ‌آوران آذربایجان و گیلان نیروهای مسلح انقلاب محسوب می‌شوند این افراد فرداً و جمعاً نسبت به انقلاب آگاه می‌باشند بر عکس، افراد ایل بختیاری و سایر ایلات نسبت به هدفهای انقلاب جاهل بوده و فقط از مقاصد خوانین خود پیروی می‌کردند.

هنگامی که اصفهان و رشت آماده اردوکنشی به تهران می‌شدند در اقصی نقاط ایران همه گردنکشان و صاحبان قدرت علیه دولت مرکزی (مرتجع) مبادرت به عملیات نموده و به نام مشروطه‌خواهی حکومت را به دست گرفتند. راجع به خبری از زمره اخبار زیر چگونه می‌توان جز این قضاوت کرد: «در چهارده مارس یک دسته مسلح دوپست نفری از بلوچها وارد شهر تربت شده دارالحکومه و شهر را به تصرف در می‌آورند. فرماندار جدید تربت به نام (سالارخان) بیانیه زیر را منتشر می‌نماید: "ما مشروطه‌طلبان خواهان صلح و سعادت مردم هستیم. بیگانگان و دیگران بدانند که مال و جانشان در امان است"»^{۳۸}.

مشکل مردم بلوچستان در آن مقطع تاریخی فقط جمع‌آوری مالیات در حد غارت یا ستم معمول خوانین نبود، در برخی مناطق حتی بچه‌های مردم را به بردگی می‌بردند، در نتیجه شورش در بلوچستان وضعیت متفاوتی داشت اما با کودتای رضاخان، تمامی حرکات اجتماعی که در بلوچستان بویژه سراوان جریان داشت، سرکوب شد و مانند دیگر مناطق کشور، راه ادامه هرگونه حرکت اصلاحی در این ناحیه از ایران هم بسته شد.

متأسفانه یکی از اولین مناطقی که توسط رضاخان به بدترین شکلی سرکوب شد، بلوچستان بود. سرکوب بلوچستان توسط رضاخان یکی از سیاه‌ترین اوراق کارنامه آن دیکتاتور است، گرچه که لرستان و کردستان و خوزستان و آذربایجان و فارس هم از سرکوب رضاخانی بی‌نصیب نماندند.

رضا خان شماری از مجاهدان مشروطه خواه کرد و کرمانشاهی را هم بعدها توسط عواملش به قتل رساند. مجاهدانی که خود را سواره یا پیاده به تبریز رسانده بودند تا در کنار ستارخان از انقلاب مشروطه دفاع کنند و بعد از آن هم در جریان جنگ اول و اشغال ایران توسط روسیه تزاری، با ارتش اشغالگر روس جنگیده بودند.

مجاهدان کرمانشاه شاید آخرین میزبان دولت موقت ملیون بودند که از همدان عقب‌نشینی کرده بود. رضاخان که آن هنگام سرکرده نیروی قزاق همدان بود پس از الحاق به روس‌ها و کمک گرفتن از نیروهای اشغالگر روسیه، تقریباً بخش عمده مناطق همدان و کرمانشاه را به نیابت از روسیه اشغال کرد و به این ترتیب دست در خون مجاهدان آن خطه کرد.

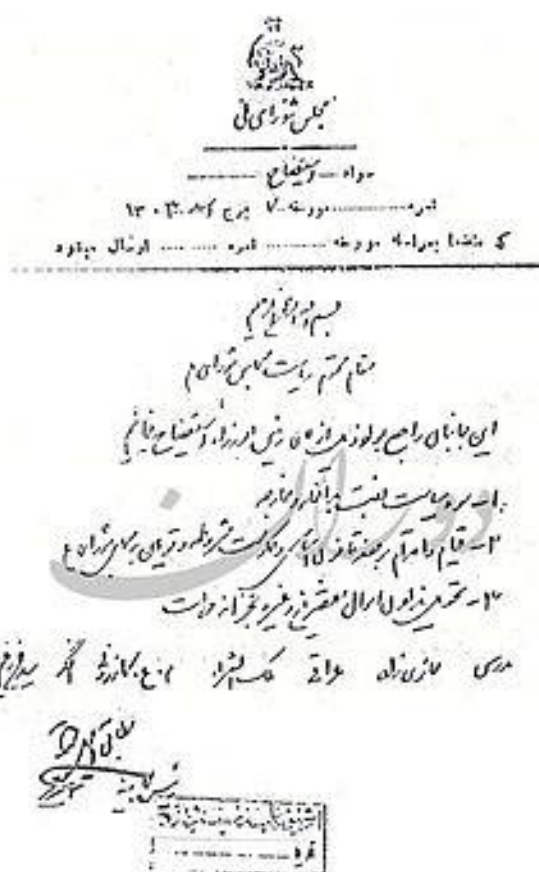
در انتهای این گزارش جا دارد که یادی هم از مرحوم مدرس شود که او نیز به جرم ایستادگی در برابر دیکتاتوری رضاخان، جان خود را فدای آزادی ایران کرد.

مدرس و رضاخان

قانون اساسی مشروطیت با عجله تنظیم شده و کمبودهایی داشت. کمی بعد که متمم قانون اساسی تدوین شد آخوندها بر اساس فصل دوم متمم قانون اساسی، برای نظارت بر قوانین مصوب مجلس شورای ملی و تشخیص مغایرت یا عدم مغایرت مصوبات مجلس با احکام شرع، ضرورت حضور یک گروه پنج نفره از مجتهدان طراز اول در مجلس را در متمم وارد کردند (چیزی شبیه شورای نگهبان فعلی ارتجاع). طبعاً چنان انحرافی از قانون اساسی مشروطیت و سپردن آن به تشخیص چند آخوند تام‌الاختیار که مافوق رای و نظر تمامی نمایندگان منتخب ملت بودند، فاجعه‌ای بزرگ و امری ناگوار بود. انحرافی عظیم از انقلاب مشروطه و دستاوردهای آن که خود داستانی دیگر دارد اما اینجا به همین مختصر اکتفا می‌گردد که تنها به مدد حضور چهره‌ای مانند مدرس که یکی از آن ۵ مجتهد طراز اول و برجسته‌ترین آنان بود آن ضایعه، نمود جدی پیدا نکرد و وی توانست از تسلط یافتن ارتجاع مذهبی بر قوه مقننه تا حدی جلوگیری کند و این البته تنها و تنها به علت وزن سیاسی و

مذهبی شخص مدرس بود و چنانچه مرتجعینی فرضا از جنس شیخ فضل‌اله به مجلس فرستاده می شدند، قانون اساسی از همان ابتدا یک استحاله ارتجاعی تمام‌عیار پیدا می کرد.

مدرس که ۵ دوره در مجلس حاضر بود (یعنی از اواسط دوره دوم مجلس شورای ملی تا دوره ششم) از دوره سوم به بعد با رای مردم در مجلس ماند و در تمامی دوره‌ها هم عمده مشغله‌اش ضدیت تمام‌عیار با دیکتاتوری رضاخان بود و یک‌بار هم با طرح استیضاح رضاخان در مجلس، جلوی بازی جمهوری خواهی تقلبی او پیچید. جالب است که همانوقوع آخوندی مثل کاشانی از حامیان رضاخان بود یعنی درست در نقطه مقابل مدرس.



رضاخان تلاش می کرد به هر ترتیبی که شده مانع ورود مدرس به مجلس ششم شود و هنگامی که موفق به حذف مدرس نشد، در دور بعدی یعنی دور هفتم مانع ورود مدرس به مجلس شد، این همان

انتخاباتی است که مدرس بنا به آمار دولتی حتی یک رای هم نیاورد و باعث شد مدرس با طعنه بگوید: حداقل خودم که به خودم رای داده بودم، پس آن یک عدد رای خودم چه شد؟

درگیری مدرس با رضاخان یک درگیری جدی وریشه‌ای بود، تا آنجا که مدرس روزی به رضاخان گفته بود:

«تو یک قزاق هستی، برو پی کارت و پا به زمین بکوب! تو را چه به دخالت در امور مملکت؟» مدرس می‌گفت: «اختلاف من با رضا خان بر سر کلاه و عمامه نیست من با اساس این دستگاه (یعنی دیکتاتوری) مخالفم»

و باز هم مدرس بود که می‌گفت: «ما خودمان صاحب خانه هستیم. ما را آزاد بگذارید ما صلاح و فساد خودمان را می‌دانیم.»

«سزاوار نیست که ما با امضای خود، آزادی و استقلال خویش را از دست داده و ترک کنیم» مدرس طبق آنچه که در تاریخ ثبت شده روز ۱۰ آذر سال ۱۳۱۶ توسط سه تن از ماموران رضاشاه، پس از ۹ سال تبعید در «خواف»، به کاشمر منتقل شد و همانجا توسط ماموران رضاخان به قتل رسید.

مدرس یک بار از همان تبعیدگاه «خواف» به رضاشاه پیغام داده بود که: «انگلیسی‌ها تو را روزی کنار گذاشته و به گوشه‌ای پرتاب می‌کنند. اگر قدرت داشتی و توانستی، بیا همین جا [خواف]. هرچه باشد بهتر از تبعیدگاه‌ها و زندان‌های خارج از ایران است. ولی می‌دانم که من در وطنم به قتل می‌رسم و تو در غربت و سرزمین بیگانه خواهی مرد»³⁹

این گزارش در اینجا به پایان می‌رسد، می‌خواستیم ببینیم چه شد که یک قزاق دون پایه ضد مشروطه به پادشاهی انقلاب مشروطه رسید؟! آن هم انقلابی که ده‌ها رهبر و سردار مترقی، مبارز، انقلابی و پیشتاز داشت. سردارانی یکی یکی یا کشته می‌شوند یا به نوعی از دور خارج می‌شوند!

بدست چه کسی؟ بدست استعمار و عاملش یعنی یک قزاق ضد مشروطه!

و ایران برای یک دوره تاریخی از گردونه پیشرفت و ترقی خارج می‌گردد.

به شکلی که رسالت تحقق آرمان‌های انقلابی، ناگزیر به نسل‌های بعدی محول می‌گردد.

³⁹ (مجله گلبرگ در تاریخ آبان ۱۳۸۱ در شماره ۳۵)

بی سبب نیست که یک صدسال پس از کودتای سوم اسفند رضاخان، در تهران می بینیم که یک جوان شورش گر شعار میدهد: ننگ بر رضاخان، مرگ بر خامنه‌ای، زنده باد آزادی!

او در حالی این شعار را در قلب تهران تکرار می کند که هزار کانون شورشی مانند او و هم عقیده با او دست اندر کار تحقق مطالبات محقق نشده انقلاب مشروطه و آرمان‌های نوین نسل جدید در سراسر ایرانند.

به امید پایان یافتن دیکتاتوری به هر شکل چه با کلاه پهلوی و چه با عمامه آخوندی.

و به امید تحقق آرمان‌های والای انقلاب بزرگ مردم ایران، و بزرگ داشت یاد سردارانی هم چون ستارخان، علی موسیو، باقرخان، میرزا کوچک خان، خیابانی و پسیان،

و با آرزوی تحقق آزادی، عدالت و پیشرفت اجتماعی در ایرانی آزاد و آباد و رها از شیخ و شاه.

پایان